

باب هفتم

در اشارهٔ اجمالیّه به آداب تشهد است و در آن دو فصل است

فصل اوّل

بدان که شهادت به وحدانیت و رسالت در اذان و اقامه، که از متعلقات نماز و مُهیئات ورود در آن است، و در «تشهد» که خروج از فناء به بقاء و از وحدت به کثرت و در آخر نماز است، عبد سالک را متذکر کند که حقیقت صلوة حصول توحید حقیقی، و شهادت به وحدانیت از مقامات شامله است، که با سالک از اول صلوة تا آخر آن است. و نیز در آن، سرّ «اولیت» و «آخریت» حقّ جل و علا است. و نیز در آن سرّ عظیمی است که سفر سالک من الله والی الله است: کَمَا بَدَأُكُمْ تَعْوَدُونَ. ۶۱۴ پس، سالک باید در همه

۶۱۴- پاورقی ۲۱۱.

مقامات متوجه این مقصد باشد، و حقیقت وحدانیت و الوهیت حق را به قلب برساند؛ و قلب را در این سفر معراجی الهی کند تا شهادتش حقیقت پیدا کند و از نفاق و شرك منزّه گردد.

و در شهادت به رسالت نیز اشاره به آن شاید باشد که دستگیری ولی مطلق و نبی ختمی در این معراج سلوکی از مقامات شامله است، که باید سالک در تمام مقامات متوجه آن باشد و سر ظهور «اولیت» و «آخریت» که از مقامات ولایت است، از برای اهلش واضح گردد.

و باید دانست که فرق است بین «شهادت» در اول نماز، و «شهادت» در تشهد؛ زیرا که آن، شهادت قبل از سلوک است و شهادت تعبدی یا تعقلی است، و این شهادت پس از رجوع است و آن شهادت تحقیقی یا تمکنی است. پس «شهادت» تشهد را خطر عظیم است، زیرا که در آن دعوی تحقق و تمکن است و دعوی رجوع به کثرت است بی احتجاب. و چون این مقام شامخ برای امثال ما حاصل نیست، بلکه با این حال که اکنون داریم متوقع نیز نیست، ادب در حضرت باری آن است که قصور خود و ذلت و نقص و عجز و بیچارگی خویش را در نظر آریم و با حال شرمساری به بارگاه قدس متوجه شده عرضه داریم:

بارالها، ما از مقامات اولیاء و مدارج اصفیاء و کمال مخلصین و سلوک سالکین، حظی جز الفاضلی چند نداریم؛ و از جمیع مقامات به قیل و قال قناعت نمودیم که نه از آن کیفیتی حاصل شود نه حال. بار خدایا، حب دنیا و تعلقات آن ما را از بارگاه قدس و محفل انس تو محجوب نموده؛ مگر تو بالطف خفی خود از ما افتادگان دستگیری فرمایی و جبران ماسبق را فرمایی، تا بلکه از خواب غفلت انگیخته شده راهی به محضر قدس پیدا کنیم.

فصل دوم

عن مصباح الشریعة. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّشَهُدُ ثَنَاءٌ عَلَى اللَّهِ

تعالی؛ فُكُنْ عَبْدًا لَهُ فِي السِّرِّ خَاضِعًا لَهُ فِي الْفِعْلِ، كَمَا أَنْتَ عَبْدٌ لَهُ بِالْقَوْلِ
وَالدَّعْوَى. وَصِلْ صِدْقَ لِسَانِكَ بِصَفَاءِ صِدْقِ سِرِّكَ؛ فَإِنَّهُ خَلَقَكَ عَبْدًا، وَأَمَرَكَ أَنْ
تَعْبُدَهُ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ وَجَوَارِحِكَ، وَأَنْ تُحَقِّقَ عُبودِيَّتَكَ لَهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ لَكَ، وَتَعْلَمَ أَنَّ
نَوَاصِيَ الْخَلْقِ بِيَدِهِ، فَلَيْسَ لَهُمْ نَفْسٌ وَلَا لِحْظٌ إِلَّا بِقُدْرَتِهِ وَمَشِيئَتِهِ، وَهُمْ عَاجِزُونَ
عَنْ إِيْتَانِ أَقَلِّ شَيْءٍ فِي مَمْلَكَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَإِرَادَتِهِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» ٦١٥ فُكُنْ عَبْدًا
شَاكِرًا بِالْفِعْلِ، كَمَا أَنْتَ عَبْدٌ ذَاكِرٌ بِالْقَوْلِ وَالدَّعْوَى. وَصِلْ صِدْقَ لِسَانِكَ بِصَفَاءِ
سِرِّكَ. فَإِنَّهُ خَلَقَكَ، فَعَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ إِرَادَةٌ وَمَشِيئَةٌ لِأَحَدٍ إِلَّا بِسَابِقِ إِرَادَتِهِ وَمَشِيئَتِهِ؛
فَاسْتَعْمِلِ الْعُبودِيَّةَ فِي الرِّضَا بِحُكْمِهِ، وَبِالْعِبَادَةِ فِي آدَاءِ أَمْرِهِ. وَقَدْ أَمَرَكَ بِالصَّلَاةِ
عَلَى نَبِيِّهِ (حَبِيبِهِ - خ) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَوْصِلْ صَلَواتَهُ بِصَلَوَاتِهِ وَطَاعَتَهُ بِطَاعَتِهِ
وَشَهَادَتَهُ بِشَهَادَتِهِ. وَأَنْظُرْ لَا يَفُوتَكَ بَرَكَاتُ مَعْرِفَةِ حُرْمَتِهِ، فَتَحْرِمَ عَنْ فَائِدَةِ صَلَواتِهِ.
وَأَمْرِهِ بِالِاسْتِغْفَارِ لَكَ وَالشَّفَاعَةِ فَيْكَ إِنْ آتَيْتَ بِالْوَاجِبِ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالسُّنَنِ
وَالْأَدَابِ وَتَعْلَمَ جَلِيلَ مَرْتَبَتِهِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. ٦١٦

در این حدیث شریف اشاراتی است به آداب قلبیه عبادات و حقایق و
اسرار آنها. چنانچه فرماید: «تشهد» ثناء حق جل و علا است. بلکه در سابق
نیز اشاره شد که مطلق عبادات ثناء حق است یا به اسمی یا به اسمائی، یا به
تجلی از تجلیات، و یا به اصل هویت.

و عمده آداب را اشاره فرماید که چنانچه در ظاهر بندگی می کنی و
مدعی عبودیت هستی، در سر نیز عبودیت کن تا عبودیت سرری قلبی به اعمال
جوارحی نیز سرایت کند، و عمل و قول نقشه باطن و سر باشد؛ و حقیقت
عبودیت به جمیع اجزاء وجود، چه اجزاء ظاهری و چه اجزاء باطنی، ساری
شود و هریک از اعضاء حظی از توحید ببرند. و لسان ذاکر ذکر را به قلب

٦١٥- «و پرووردگار تو آنچه را بخواهد می آفریند و انتخاب می کند، آنان را در کار خود اختیاری نیست، خدا
منزه است و برتر از آنچه شرک می ورزند.» (قصص/٦٨)
٦١٦- مصباح الشریعة، «الباب السابع عشر، فی التَّشَهُد.»

ایصال کند، و قلب موحد مخلص توحید و اخلاص را به لسان افاده نماید. و از حقیقت عبودیت طلب ربوبیت کند و از خودپرستی بیرون آید والوهیت حق را به قلب برساند؛ و بداند که ناصیه بندگان به دست حق تعالی است، و قدرت بر تنفس و نگاه کردن ندارند مگر با قدرت و مشیت حق تعالی، و آنها عاجزند از تصرف در مملکت حق به جمیع انحاء تصرفات، گرچه تصرف ناچیزی باشد، مگر با اذن و اراده آن ذات مقدس؛ چنانچه حق فرماید: «خدای تعالی فقط خلق می کند هرچه بخواهد و اختیار فرماید هرچه اراده کند؛ کسی را در امر خود اختیاری نیست یعنی استقلالاً منزّه است خدای تعالی از شریک در تصرف در مملکت وجود.» و چون این لطیفه را به قلب رساندی، شکر از حق حقیقت پیدا کند؛ و شکر در اعضاء و اعمال سرایت کند؛ و چنانچه در عبودیت زبان و قلب باید همقدم باشند، در این توحید فعلی نیز باید صدق لسان به صفاء سر قلب موصول باشد؛ زیرا که حق جل و علا خالق است و مؤثری جز او نیست، و تمام اراده ها و مشیتها ظلّ اراده و مشیت ازلی سابق اوست.

پس از آداب شهادت به وحدانیت والوهیت حق، متوجه به مقام مقدس عبد مطلق و رسول ختمی شود. و از تقدّم مقام «عبودیت» بر «رسالت» متنبّه شود که قدم عبودیت مقدمه همه مقامات سالکین است؛ و رسالت شعبه عبودیت است. و چون رسول ختمی عبد حقیقی فانی در حق است، اطاعت او اطاعت حق است؛ و شهادت به رسالت موصول به شهادت به وحدانیت است. و عبد سالک باید از خود مراقبت کند که قصور در طاعت رسول، که طاعت الله است، نکند تا از برکات عبادت که وصول به بارگاه قدس است، به دستگیری ولیّ مطلق، محروم نشود. و بداند که کسی را بی دستگیری ولیّ نعم و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم به بارگاه قدس و جایگاه انس بار ندهند.

باب هشتم

در آداب سلام است و در آن دو فصل است

فصل اوّل

بدان که عبد سالک چون از مقام سجود، که سرّ او «فنا» است، به خود ^۳ آمد و حالت صحو و هشیاری برای او دست داد و از حال غیبت از خلق به حال حضور رجوع کرد، سلام دهد به موجودات - سلام کسی که از سفر و غیبت مراجعت نموده. پس در اوّل رجوع از سفر، سلام به نبی اکرم - هد؛ زیرا که پس از رجوع از وحدت به کثرت، اوّل حقیقت تجلی حقیقت ولایت است - نَحْنُ الْأَوَّلُونَ السَّابِقُونَ. ۶۱۷ و پس از آن، به اعیان دیگر موجودات به طریق

۶۱۷- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۵: فنحن الاولون ونحن الآخرون. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۸۵ و صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶. نحن الآخرون ونحن السابقون نقل کرده اند.

تفصیل و جمع توجّه کند.

و کسی که در نماز غایب از خلق نبوده و مسافر الی الله نشده، برای او سلام حقیقت ندارد و جز لقلقه لسان نیست. پس، ادب قلبی سلام به ادب جمیع صلوة است؛ و اگر در این نماز، که حقیقت معراج است، عروجی حاصل نشده و از بیت نفس خارج نشده، سلام برای او نیست. و نیز در این سفر اگر سلامت از تصرفات شیطان و نفس آماره بود، و در تمام این معراج حقیقی قلب را علتی نبود، سلام او حقیقت دارد و الا سلام له. آری، سلام بر نبی (ص) بنابراین، سلام با حقیقت است، زیرا که او در این سفر معراجی و در این سیر الی الله صعوداً و نزولاً متصف به سلامت است و در تمام سیر از تصرفات غیر حق عاری و بری است؛ چنانچه اشاره به آن در سوره مبارکه انا انزلنا نمودیم.

فصل دوم

عن مصباح الشریعة. قال الصادق علیه السلام: معنی «السلام» فی دُبرِ کلِّ صلوة، الأمان؛ آی، مَنْ أَدَى أَمْرَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاشِعاً مِنْهُ قَلْبُهُ، فَلَهُ الْأَمَانُ مِنَ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَبِرَاءَةِ مَنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ. وَ «السلام» اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، أَوْذَعَهُ خَلْقَهُ لِيَسْتَعْمِلُوا مَعْنَاهُ فِي الْمُعَامَلَاتِ وَالْأَمَانَاتِ وَالْإِضَافَاتِ وَتَصَدِيقِ مُصَاحِبَتِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَصِحَّةِ مُعَاشَرَتِهِمْ. وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَضَعَ السَّلَامَ مَوْضِعَهُ وَتُوَدِّيَ مَعْنَاهُ، فَاتَّقِ اللَّهَ، وَلَيْسَلَمْ مِنْكَ دِينُكَ وَقَلْبُكَ وَعَقْلُكَ، وَلَا تُدْبِسْهَا بِظُلْمَةِ الْمَعَاصِي، وَتَسَلَّمَ حَفِظْتِكَ أَنْ لَا تُبْرِمَهُمْ [آی، لَا تُضَجِّرْهُمْ] وَلَا تُمَلِّهُمُ وَتُوَجِّسَهُمْ مِنْكَ بِسُوءِ مُعَامَلَتِكَ مَعَهُمْ، ثُمَّ صَدِيقُكَ ثُمَّ عَدُوُّكَ؛ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَسَلِّمْ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَيْهِ، فَالْأَبْعَدُ أَوْلَى. وَمَنْ لَا يَضَعُ «السَّلَامَ» مَوْضِعَهُ هَذِهِ، فَلَا سَلَامَ وَلَا تَسْلِيمَ (سَلْم - خ)؛ وَكَانَ كَاذِباً فِي سَلَامِهِ وَإِنْ أَفْشَاهُ فِي الْخَلْقِ. ۶۱۸

۶۱۸- معنای «سلام» در پایان نماز، امان است؛ یعنی، هر کس امر خدا و سنت پیامبرش را با خشوع قلب به

فرماید: «معنای «سلام» در دنباله نمازها، «امان» است؛ یعنی، کسی که اوامر الهیه و سنن نبویه را ادا کند با خشوع قلبی، ایمن از بلاء دنیا و عذاب آخرت شود.» یعنی از تصرفات شیطانیه در دنیا مأمون شود؛ چه که اداء اوامر الهیه با خشوع قلبی موجب قطع تصرف شیطان است - إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ. ۶۱۹

پس از آن، اشاره به سرّی از اسرار «سلام» فرماید و گوید: «سلام یکی از اسماء الله است که خدای تعالی به ودیعت در موجودات قرار داده.» و این اشاره به مظهریت موجودات از اسماء الهیه است. و باید عبد سالك این لطیفه الهیه را که در باطن ذات و خمیره او به ودیعت نهفته است، اظهار کند، و در جمیع معاملات و معاشرات و امانات و ارتباطات استعمال کند، و در مملکت باطن و ظاهر خود نیز سرایت دهد؛ و در معاملات با حق و دین حق تعالی استعمال نماید تا خیانت به ودیعت الهیه نکرده باشد. پس، حقیقت «سلام» را سرایت دهد در جمیع قوای ملکیه و ملکوتیه خود و در جمیع عادات و عقاید و اخلاق و اعمال خویش تا خود از همه تصرفات سالم ماند. و طریق تحصیل این سلامت را تقوی معرفی فرموده.

و باید دانست که تقوی را مراتب و منازل است:

۲۰

→

جای آورد، از بلای دنیا در امان است و از عذاب آخرت برکنار. و «سلام» نامی از نامهای خدای تعالی است که در میان خلق خود به ودیعت نهاده تا در داد و ستد، نگاهداری امانات، و روابط باهم و صدق همنشینی و صحت آمیزش و معاشرتشان به کار برند. و اگر خواهی سلام را در جای خود نهی و معنایش را ادا کنی، باید از خدا پروا نمایی و دین و دل و عقل تو از تو در سلامت باشد و آنها را به تیرگی گناهان نیالی؛ و باید فرشتگان نگاهانت را در امان بداری و آنها را نیازاری و ملولشان نسازی و با رفتار ناشایست ایشان را از خود دور نسازی. سپس دوست و آن گاه دشمنت (باید از جانب تو در امان باشند.) که هر که نزدیکانش از او در امان نباشد، بیقین بیگانه از او در امان نخواهد بود. و کسی که سلام را در این جایگاهها نهد (او را) نه سلام است و نه تسلیم [نسخه: و نه سلیمی]. و او در سلام خود دروغ گوست هر چند در میان مردم بدان تظاهر کند. مصباح الشریعة، «الباب الثامن عشر، فی السلام». بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۰۷.

۶۱۹- «همانا نماز از فحشه و منکر باز می دارد.» (عنکبوت/۴۵)

پس، تقوای ظاهر، نگاهداری ظاهر است از قذارت و ظلمت معاصی قلبیه. و این تقوای عامه است.

و تقوای باطن، نگاهداری و تطهیر آن است از افراط و تفریط و تجاوز از حد اعتدال در اخلاق و غرائز روحیه. و این تقوای خاصه است.

و تقوای عقل، نگاهداری و تطهیر آن است از صرف آن در علوم غیر الهیه. و مراد از علوم الهیه علمی است که مربوط به شرایع و ادیان الهیه باشد. و جمیع علوم طبیعه و غیر آنها که برای شناخت مظاهر حق است الهیه است و اگر برای آن نباشد، نیست، هر چند مباحث مبداء و معاد باشد. و این تقوای اخصّ خواص است.

و تقوای قلب، و آن نگاهداری آن است از مشاهده و مذاکره غیر حق. و این تقوای اولیاء است. و مقصود از حدیث شریف که فرماید حق تعالی: **أَنَا جَلِيسٌ مَنْ جَلَسَنِي**، ۶۲۰ همین خلوت قلبی است. و این خلوت بهترین خلوات و خلوت‌های دیگر مقدمه حصول همین است.

پس، کسی که متّصف به همه مراتب تقوا شد، دین و عقل و روح و قلب او و جمیع قوای ظاهره و باطنه اش سالم ماند؛ و حَفَظَهُ و موکّلین او نیز سالم ماند و از او ملول و منضجر و وحشتناک نشوند. و معاملات و معاشرات چنین شخصی با صدیق و عدوّش به طریق سلامت شود؛ بلکه ریشه عداوت از باطن قلبش منقطع شود، هر چند مردم با او عداوت ورزند. و کسی که به جمیع مراتب سلامت نباشد، به همان اندازه از فیض «سلام» محروم و به افق نفاق نزدیک شود، نعوذ بالله منه. و السّلام.

۶۲۰- «من همنشین کسی هستم که مرا همنشین خود اختیار کند.» المواهب السّنیة، ص ۷۷. و المحجّة البیضاء، ج ۸، ص ۵۸ (با اندکی اختلاف).

خاتمه کتاب

در آداب بعضی از امور داخله و خارجه نماز
است و در آن چند فصل است

فصل اوّل

در تسبیحات اربعه است که در رکعت ثالث و رابع نماز خوانده می شود و
اسرار و آداب قلیبه آن به قدر مناسب

و آن متقوم به چهار رکن است:

رکن اول در «تسبیح» است. و آن، تنزیه از توصیف به تحمید و تهلیل
است، که از مقامات شامله است. و بنده سالک باید در تمام عبادات متوجه آن
باشد و قلب خود را از دعوای توصیف و ثناجویی حق نگاهداری کند؛ گمان

نکند که از برای عبد ممکن است قیام به حقِ عبودیت، فضلاً از قیام به حقِ ربوبیت که چشم آمال کمال اولیاء از آن منقطع و دست طمع بزرگان اصحاب معرفت از ذیل آن کوتاه است «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر». ۶۲۱ از این جهت گفته‌اند کمال معرفت اهل معارف عرفان عجز خویش است. ۶۲۲ آری، چون رحمت و اسعه حق جل و علا شامل حال ما بندگان ضعیف است، به سعه رحمت خود ما بیچارگان را بار خدمت داده و اجازه ورود در یک همچو مقام مقدس منزّه، که پشت کروبیین از قرب به آن خم است، مرحمت فرموده. و این از بزرگترین تفضلات و ایادی ذات مقدس ولی نعمت است بر بندگان خود، که اهل معرفت و اولیاء کمال و اهل الله قدر آن را به قدر معرفت خود می‌دانند، و ما محجوبان بازمانده از هر مقام و منزلت و محرومان دور افتاده از هر کمال و معرفت بکلی از آن غافلیم؛ و اوامر الهیه را، که فی الحقیقه بالاترین نعم بزرگ نامتناهی است، از تکلف و کلفت دانیم و با انضجار و کسالت قیام به آن کنیم، و از این جهت از نورانیت آن بکلی محروم و محجوبیم.

و باید دانست که چون «تحمید» و «تهلیل» متضمن توحید فعلی است و در آن شائبه تحدید و تنقیص است، بلکه شائبه تشبیه و تخلیط است، عبد سالک برای تهیه ورود در آن لازم است در حصن حصین تسبیح و تنزیه خود را وارد کند و به باطن قلب خود بفهماند که حق جلّت عظمته منزّه از تعینات خلقیه و تلبس بملابس کثرات است، تا ورود در تحمیدش از شائبه تکثیر تنزیه شود. رکن دوم «تحمید» است. و آن، مقام توحید فعلی است که مناسب حال قیام است و مناسب قرائت است نیز. و از این جهت، این تسبیحات در رکعات اخیره قائم مقام «حمد» است و مصلی مختار است که «حمد» را نیز بخواند به جای آن. و توحید فعلی را - چنانچه در «حمد» مذکور شد - از حصر

۶۲۱- «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر/ کانجا همیشه باد به دست است دام را». - حافظ

۶۲۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۰، «المناجات ثمانیه عشر»، «مناجات العارفين».

حمد به حق تعالی استفاده کنیم و دست عبد را از محمدتها بکلی کوتاه نماییم
 وَهُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ^{۶۲۳} را به سامعه قلب رسانیم، و حقیقت
 مَارَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى^{۶۲۴} را به ذائقه روح چشانیم، و خودبینی و
 خودخواهی را زیر پای سلوک نهیم تا به مقام تحمید خود را رسانیم و دل را از
 زیر بار منت خلق بیرون کشانیم.

رکن سوم «تهلیل» است. و از برای آن مقاماتی است:
 یکی مقام نفی الوهیت فعلیه است که عبارت اخرای لا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ
 إِلاَّ اللَّهُ است. و این مؤکد حصر «تحمید» بلکه موجب و مسبب آن است. چون
 که مراتب وجودات امکانیه ظلّ حقیقت وجود حق جلّت قدرته و ربط محض
 است و از برای هیچ يك از آنها به هیچ وجه استقلال و قیام به خود نیست، از
 این جهت، تاثیر ایجادى را به هیچ وجه به آنها نتوان نسبت داد، چه که در تأثیر
 استقلال ایجاد لازم و استقلال ایجاد مستلزم استقلال وجود است. و به
 عبارت اهل ذوق، حقیقت وجودات ظلّیه ظهور قدرت حق است در مرایی
 خلقیه، و معنی لا اله الا الله مشاهده فاعلیت و قدرت حق است در خلق و نفی
 تعینات خلقیه است، و افنای مقام فاعلیت آنها و تأثیر آنها است در حق.
 و یکی مقام نفی معبود غیر حق است، و لا اله الا الله اى، لا معبود سبوی
 الله. و بنابراین، مقام «تهلیل» نتیجه مقام «تحمید» است؛ زیرا که اگر
 محمّدت منحصر به ذات مقدّس حق شد، عبودیت نیز بار خود را در آن مقام
 مقدّس افکند؛ و جمیع عبودیتهایی که خلق از خلق می کند، که همه برای
 رؤیت محمّدت است، منتفی شود؛ پس، گویى سالک چنین گوید که چون
 جمیع محامد منحصر در حق است، پس عبودیت نیز منحصر به او شود، و او
 معبود شود و بتها همه شکسته شود. و از برای «تهلیل» مقامات دیگری است
 که مناسب این مقام نیست.

۶۲۳ ← پاورقی ۱۲۷.

۶۲۴ ← پاورقی ۲۸۷.

رکن چهارم «تکبیر» است. و آن نیز تکبیر از توصیف است؛ گویی که عبد در اول ورود در «تحمید» و «تهلیل»، تنزیه از توصیف نموده، و پس از فراغ از آن نیز تنزیه و تکبیر از توصیف نماید، که تحمید و تهلیلش محفوف به اعتراف به تقصیر و تذلل باشد. و شاید که تکبیر در این مقام تکبیر از «تحمید» و «تهلیل» باشد، زیرا که در آن شائبه کثرت است؛ چنانچه مذکور شد. و شاید در «تسبیح» تنزیه از تکبیر، و در تکبیر تکبیر از تنزیه نیز باشد، که دعاوی عبد بکلی ساقط شود و به توحید فعلی متمکن گردد و مقام قیام به حق ملکه گردد در قلب، و از تلوین بیرون آید و حالت تمکین حاصل شود.

و عبد سالک باید در این اذکار شریفه که روح معارف است حال تبتل و تضرع و انقطاع و تذلل را در قلب تحصیل کند؛ و به کثرت مداومت باطن قلب را صورت ذکر دهد و حقیقت ذکر را در باطن قلب متمکن سازد، تا قلب متلبس به لباس ذکر شود و لباس خویش، که لباس بُعد است، از تن بیرون آورد؛ پس، قلب الهی حقانی شود و حقیقت و روح **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ** ۶۲۵ در آن متحقق گردد.

فصل دوم

در آداب قلبیه قنوت است

بدان که «قنوت» یکی از مستحبات مؤکده است که ترک آن شایسته نیست، بلکه احتیاط در ایتیان به آن است؛ زیرا که بعضی از اصحاب قائل به وجوب شده اند، و ظاهر بعض روایات نیز وجوب است، گرچه اقوی در صناعت فقهی عدم وجوب است، چنانچه مشهور بین علماء اعلام است. و آن به همین کیفیت خاصه که بین امامیه رضوان الله علیهم متعارف است

۶۲۵- «همانا خدا از مؤمنان جانهایشان را خریده است.» (توبه/۱۱۱)

می باشد؛ یعنی، متقوم است به بلند نمودن دست را در حذاء وجه، و بسط باطن کفها را طرف آسمان و خواندن ادعیه مأثوره یا غیر مأثوره. و جایز است دعا نمودن به هر زبان، عربی یا غیر آن. و عربی احوط و افضل است. و فقها فرموده اند افضل ادعیه در آن، دعای «فَرَج» است. ۶۲۶ و دلیل فقهی معتدبهی به نظر نویسندگان نرسیده بر افضلیت؛ ولی مضمون دعا دال بر فضیلت تامه آن است، زیرا که مشتمل بر «تهلیل» و «تسبیح» و «تحمید» است که روح توحید است؛ چنانچه بیان آن شد. و نیز مشتمل بر اسماء بزرگ الهی است از قبیل: «الله»، «الحلیم»، «الکریم»، «العلی»، «العظیم»، «الرب»؛ و نیز مشتمل بر ذکر رکوع و سجود است؛ و نیز مشتمل بر اسماء ذات و صفات و افعال است؛ و نیز مشتمل است بر مراتب تجلیات حق جل و علا؛ و نیز مشتمل است بر سلام بر مرسلین، گرچه احتیاط ترک آن است، ولی اقوی جواز است؛ و نیز مشتمل است بر صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم السلام. گویی این دعای شریف با این اختصار مشتمل به تمام وظایف ذکریه صلوة است.

و از گفته فقها رضوان الله علیهم نیز اثبات افضلیت توان کرد، یا به واسطه تسامح در ادله سنن ۶۲۷؛ گرچه نویسندگان را در آن تأملی است. و یا به واسطه کشف دلیل معتبری، که به نظر ما نرسیده، که مبنای اجماع در نظر متأخرین است.

و از ادعیه شریفه که بسیار فضیلت دارد و نیز مشتمل بر آداب مناجات

۶۲۶- لا اله الا الله الحلیم الکریم... وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۹۰۶، «کتاب الصلوة»، «ابواب القنوت»، باب ۷، حدیث ۴. مستدرک وسائل الشیعة، «کتاب الصلوة»، «ابواب القنوت»، باب ۶، حدیث ۴ و ۹.

۶۲۷- روایات متعددی - در حد استفاضه - وارد شده است که اگر به کسی خبر برسد (بشنود یا در جای بخواند) که انجام عملی ثواب و پاداش دارد و او آن عمل را انجام بدهد، بدان عمل مثاب و مأجور خواهد بود اگرچه آن خبر صحیح نباشد. این روایات به «اخبار من بلغ» معروف است؛ و مفاد مضمون آنها را «تسامح در ادله سنن» گویند. رجوع شود به بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۶، «کتاب العلم»، باب ۳۰. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۹، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب من بلغه ثواب من الله علی عمل».

بنده با حق است و مشتمل بر تعداد عطایای کامله الهیه است که با حال قنوت که حال مناجات و انقطاع به حق است تناسبی تام دارد و بعضی از مشایخ بزرگ رحمه الله بر آن تقریباً مواظبت داشت، دعای **يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلِ** است که از کنوز عرش است، و تحفه حق برای رسول خدا است؛ و برای هر يك از فقرات آن فضایل و ثوابهای بسیار است؛ چنانچه در توحید شیخ صدوق رحمه الله است. ۶۲۸

و بهتر در ادب عبودیت آن است که در حال قنوت، که حال مناجات و انقطاع به حق است در خصوص صلوة، که همه اش اظهار عبودیت و ثناجویی است، و در این حالت که ذات مقدس حق جل و علا بالخصوص فتح باب مناجات و دعا به روی عبد فرموده و او را به این تشریف شرافت داده، بنده سالک نیز ادب مقام مقدس ربوبیت را نگاه دارد، و از ادعیه خود مراقبت کند که مشتمل بر تسبیح و تنزیه حق تعالی و متضمن ذکر و یاد حق باشد؛ و چیزهایی که از حق در این حال شریف می خواهد از سنخ معارف الهیه و طلب فتح باب مناجات و انس و خلوت و انقطاع به سوی او باشد؛ و از طلب دنیا و امور خسیسه حیوانیه و شهوات نفسانیّه احتراز کند، و خود را در محضر پاکان شرمسار نماید و در محفل ابرار بی مقدار نکند.

ای عزیز، قنوت دست شستن از غیر حق و اقبال تام به عز ربوبیت پیدا کردن است، و کف خالی و سؤال به جانب غنی مطلق دراز نمودن است؛ و در این حال انقطاع، از بطن و فرج سخن راندن و از دنیا یاد کردن کمال نقصان و تمام خسران است.

جانا، اکنون که از وطن خود دور افتادی و از مجاورت احرار محجور شدی و گرفتار این ظلمتکده پررنج و محن گردیدی، خود چون کرم ابریشم بر خود متن.

عزیزا، خدای رحمن فطرت تو را به نور معرفت و نار عشق تخمیر

۶۲۸- التوحید، و باب اسماء الله تعالی، باب ۲۹، حدیث ۱۴.

نموده، و به انواری چون انبیاء و عشاقی مانند اولیاء مؤید فرموده، این نار را به خاك و خاکستر دنیای دنی منطقی نکن؛ و آن نور را به کدورت و ظلمت توجه به دنیا که دار غربت است مکدر ننما؛ باشد که اگر توجهی به وطن اصلی کنی و انقطاع به حق را از حق طلب کنی و حالت هجران و حرمان خود را با دلی در دناک به عرضش برسانی و احوال بیچارگی و بینوایی و گرفتاری خویش را اظهار کنی، مددی غیبی رسد و دستگیری باطنی شود و جبران نقایص گردد، اذ مِنْ عَادَتِهِ الْإِحْسَانُ وَمِنْ شِيمَتِهِ التَّقْضُلُ. ۶۲۹

اگر از فقرات مناجات «شعبانیة» امام متقین و امیر مؤمنین و اولاد معصومین او علیهم السلام، که امامان اهل معارف و حقایقند، در قنوت بخوانی، خصوصاً آن جا که عرض می کنند: اَللّٰهُ هَبْ لِيْ كَمَالَ الْاِنْقِطَاعِ اِلَيْكَ ۶۳۰ - الخ، ولی با حال اضطرار و تبتل و تضرع نه با دل مرده چون دل نویسنده، بسیار مناسب این حال است.

بالجمله، مقام «قنوت» در نظر نویسنده چون مقام «سجود» است: آن يك، توجه و اقبال به ذلّ عبودیت و تذکر مقام عز ربوبیت است؛ و این يك، اقبال به عز ربوبیت و تذکر عجز و ذلّ عبودیت است. و این به حسب مقام متوسطین است. و اما به حسب مقام کمل، چنانچه «سجود» مقام فنای عبد و ترك غیر و غیریت است، «قنوت» مقام انقطاع به حق و ترك اعتماد به غیر است که روح مقام توکل است. و بالجمله، چون «قیام» مقام توحید افعالی است و این توحید در رکعت دوم تمکین شود، در قنوت اظهار نتیجه آن کند که کشکول گدایی را پیش حق برد و از خلق منقطع شود و گریزان گردد.

۶۲۹- «از عادت او نیکویی کردن است و از خوی او تفضل.»

۶۳۰- «پاورقی ۱.»

فصل سوم

در تعقیب است

و آن یکی از مستحبات مؤکده است و ترك آن نیز مکروه است و در نماز صبح و عصر تأکیدش بیشتر است. و تعقیبات مأثوره بسیار است؛ از آن جمله تکبیرات ثلاثه اختتامیه است.

و مشایخ عظام مواظبت دارند که مثل تکبیرات افتتاحیه، در هر تکبیری دست را تا حذای گوش بلند کنند و باطن کف را به حذای قبله مبسوط کنند. و اثبات آن مشکل است؛ گرچه ممکن است از بعضی روایات استفاده سه مرتبه رفع ید را نمود. و شاید دست را بلند نمودن و سه مرتبه تکبیر گفتن و بعد دعای لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ...^{۶۳۱} الخ را خواندن کفایت کند. و اگر رفع ید به آن طور که مشایخ مواظبن مستحب باشد، تمکین همان اسرار است که مذکور گردید. و شاید اشاره به طرد صلوة و عبادات خود باشد که مبدا عجب و خودبینی در قلب راه یابد.

و تکبیرات ثلاثه شاید اشاره باشد به تکبیر از توحیدات ثلاثه که مقوم روح تمام صلوة است. پس ادب قلبی این تکبیرات آن است که در هر رفع یدی طرد توحیدی از توحیدات ثلاثه را کند، و تکبیر و تنزیه حق جل و علا را از توصیفات و توحیدات خود کند و عجز و ذلت و قصور و تقصیر خویش را در محضر مقدس حق جل و علا عرضه دارد. و ما در رساله سر الصلوة اسرار روحیه این تکبیرات و رفع ید را به طور لطیفی، که مذکور در آن رساله است، ذکر نمودیم. و آن از الطاف حق تعالی است به این مسکین. وله الشکر والحمد.

و از جمله تعقیبات شریفه، تسبیحات صدیقۀ طاهره سلام الله علیها

۶۳۱- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۳۰، «کتاب الصلوة»، «ابواب التعقیب»، باب ۱۴، حدیث ۲.

است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن معظّمه تعلیم فرمود. و آن افضل تعقیبات است. در حدیث است که اگر چیزی افضل از آن بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیها السلام عطا می فرمود. ۶۳۲ و از حضرت صادق مروی است که این تسبیحات در هر روز در تعقیب هر نمازی پیش من محبوبتر است از هزار رکعت نماز در هر روز. ۶۳۳ و معروف پیش اصحاب در ترتیب آن آن است که «تکبیر» سی و چهار مرتبه، و «تحمید» سی و سه مرتبه، و «تسبیح» سی و سه مرتبه؛ به همین ترتیب. و بعید نیست که این افضل باشد نه متعین؛ بلکه در تقدیم و تأخیر «تحمید» و «تسبیح» انسان مخیر باشد؛ بلکه شاید در تأخیر «تکبیر» و تقدیم «تسبیح» نیز مخیر باشد. ولی افضل و احوط همان ترتیب مشهور است.

و آداب قلبیه آن آن است که در «تسبیحات اربعه» مذکور شد. و زاید بر آن، آن که چون این اذکار شریفه بعد از نماز وارد شده است، و تسبیح آن، تکبیر و تنزیه از قیام به حق عبودیت است، و نیز تنزیه و تکبیر از لیاقت عبادت است برای محضر مقدّس او، و نیز تنزیه و تکبیر از معرفت است که غایت عبادت است، پس عبد سالك باید در تعقیب نماز قدری تفکر کند در نقص خود و عبادت خویش و غفلتهای در حال حضور، که خود گناهی است در مذهب عشق و محبت؛ و حرمان خود را از حظوظ حضور و محضر مقدّس حق جلّ جلاله به نظر آورد؛ و در تعقیبات، که خود فتح باب دیگری است از $\frac{۳}{۲}$ رحمت حق تبارک و تعالی، به اندازه میسور جبران کند، و این اذکار شریفه را به قلب برساند و دل را به آنها زنده کند؛ شاید خاتمه اش به حسن و سعادت مختوم شود. و در «تحمید» تسبیحات صدّیقه علیها الصلوة والسلام اثبات این محمّدت را که قیام به عبودیت است نیز برای هویت الهیه کند، و از توفیق و

۶۳۲- فروع کافی، ج ۳، ص ۳۴۳، «کتاب الصلوة»، «باب التعقیب بعد الصلوة و الدعاء»، حدیث ۱۴.
 ۶۳۳- بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۳۳۲. از ثواب الاعمال، ص ۱۴۹. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۲۴، «کتاب الصلوة»، «ابواب التعقیب»، باب ۹، حدیث ۲.

تأیید و حول و قوّه آن ذات مقدّس بداند و بشمارد. و حقایق این امور را به سرّ قلب برساند و سرّ این لطایف را به ذائقه دل بچشاند تا قلب به ذکر حق زنده شود و دل حیوة جاوید به حق پیدا کند.

و چون صبحِ افتتاحِ اشتغال به کثرات و ورود در دنیا است و با مخاطره اشتغال به خلق و غفلت از حق انسان مواجه است، خوب است انسان سالک بیدار در این موقع باریک برای ورود در این ظلمتکده تاریک به حق تعالی متوسّل شود و به حضرتش منقطع گردد. و چون خود را در آن محضر شریف آبرومند نمی بیند، به اولیاء امر و خفّرای زمان و شفعاة انس و جان، یعنی رسول ختمی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام، متوسّل گردد و آن ذوات شریفه را شفیع و واسطه قرار دهد. و چون برای هر روزی خفیر و مجیری است، پس روز شنبه به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله، و روز یکشنبه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، و روز دوشنبه به امامان همایان سبطان علیهما السلام، و روز سه شنبه به حضرات سجّاد و باقر و صادق علیهم السلام، و روز چهارشنبه به حضرات کاظم و رضا و تقی و نقی علیهم السلام، و روز پنجشنبه به حضرت عسکری علیه السلام، و روز جمعه به ولیّ امر عجل الله فرجه الشریف، متعلّق است، ۶۳۴ مناسب ^۵/_۱ آن است که در تعقیب نماز صبح برای ورود در این بحر مهلك ظلمانی و دامگاه مهیب شیطانی، متوسّل به خفّرای آن روز شود؛ و با شفاعت آنها، که مقربان بارگاه قدس و محرمان سراپرده انسد، از حق تعالی رفع شرّ شیطان و نفس اماره بالسوء را طلب کند، و در اتمام و قبول عبادات ناقصه و مناسک غیر لایقه، آن بزرگان را واسطه قرار دهد. البته حق تعالی شأنه چنانچه محمّد صلی الله علیه و آله و دودمان او را وسایط هدایت و راه نماهای مقرر فرموده و به برکات آنها امت را از ضلالت و جهل نجات مرحمت فرموده، به وسیله و شفاعت آنها قصور ما را ترمیم و نقص ما را تتمیم فرماید و اطاعات و عبادات

۶۳۴- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۳۹. از الخصال، ج ۲، ص ۳۹۴، باب ۷.

ناقابل ما را قبول می فرماید. إِنَّهُ وَلِيُّ الْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ. و تعقیبات مأثوره در کتب ادعیه مذکور، و هرکس مناسب با حال خود انتخابی کند و این سفر شریف را به خیر و سعادت به اتمام رساند.

ختم و دعاء

مناسب بود که ما این رساله را تتمیم کنیم به ذکر موانع معنویة صلوة از قبیل ریا و عجب و امثال آن، لکن به واسطه آن که در کتاب اربعین ۶۳۵ در شرح بعض احادیث، در این موضوعات شرحی مذکور داشتیم، و اینک به واسطه کثرت اشتغال و تشتت قوای فکریه معذور از این خدمت می باشم، لهذا این اوراق را با اعتراف به نقص و تقصیر ختم، و از ارباب نظر پاک عفو خطا می طلبم، و به دعای خیر آنان و نفس کریم آنها نیازمندم.

بار خداوند! که ما بندگان ضعیف را بی سابقه خدمت و طاعتی یا احتیاج ^۵/_۳ به بندگی و عبادتی یا تفضل و عنایت و محض رحمت و کرامت لباس هستی پوشانیدی، و به انواع نعمتهای روحانی و جسمانی و اصناف رحمتهای باطنی و ظاهری مفتخر فرمودی، بی آن که از نبود ما خللی در قدرت و قوت تو راه یابد، یا از بود ما به عظمت و حشمت تو چیزی افزاید، اکنون که سرچشمه رحمانیت تو جوشید و چشم خورشید جمال جمیل تو درخشید و ما را به بحار رحمت مستغرق و به انوار جمال منور فرمود، نقایص و خطیئات و گناهان و تقصیرات ما را نیز به نور توفیق باطنی و دستگیری و هدایت سرتی جبران فرما، و دل سر تا پا تعلق ما را از تعلقات دنیاویّه برهان و به تعلق به عزّ قدس خود آراسته نما.

بارالها، از طاعت ما ناچیزان بسطی در ملک تو حاصل نشود، و از سرپیچی ما نقصی در مملکتت راه نیابد، و از عذاب و شکنجه گناهکاران نفعی به تو عاید نگردد، و از بخشش و رحمت افتادگان نقصانی در قدرت تو

۶۳۵- ← پاورقی ۶۱.

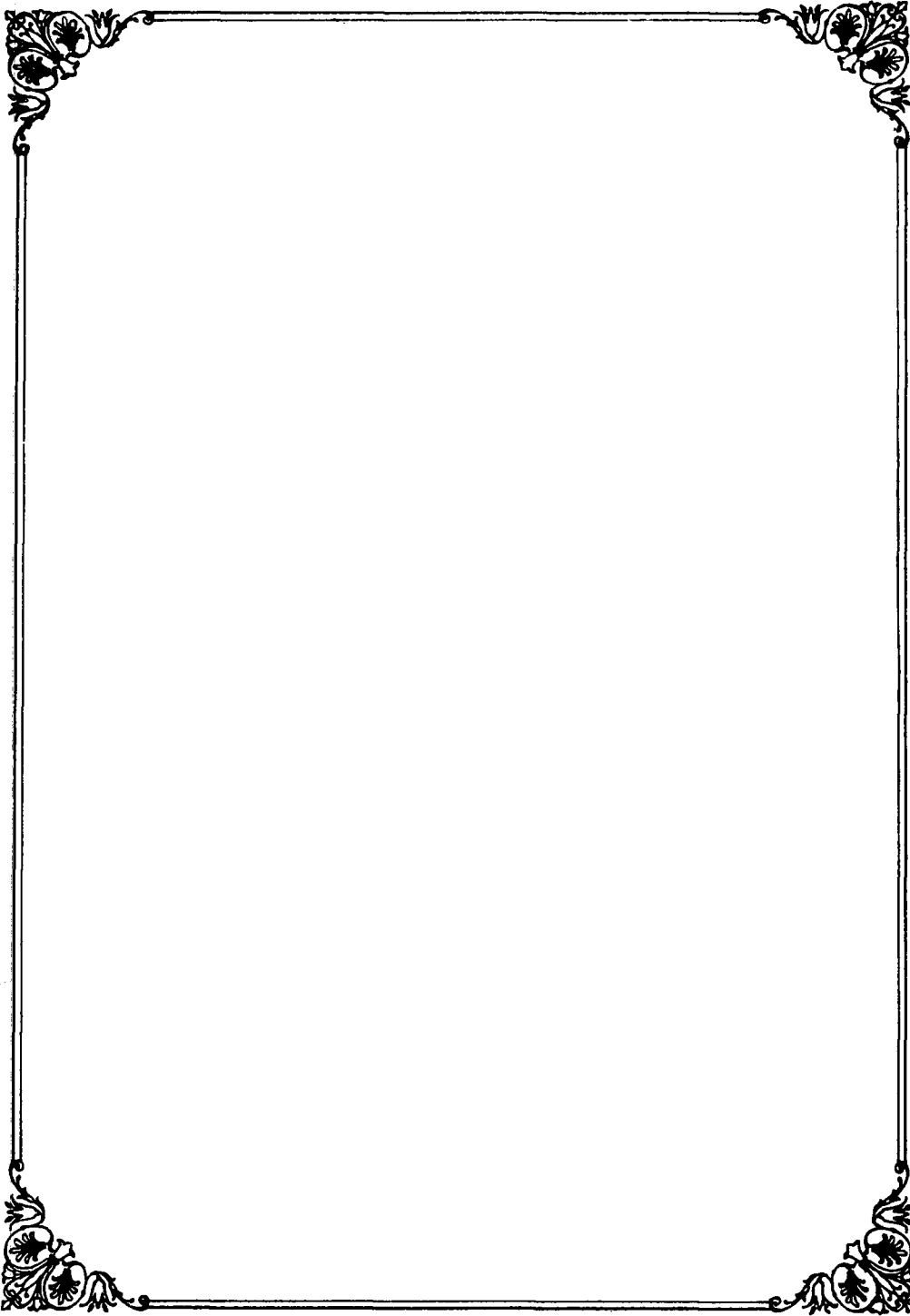
حاصل نشود، عین ثابت خطاکاران طالب رحمت است و فطرت ناقصان طلبکار تمامیت، تو خود با لطف عمیم با ما رفتار فرما و به سوء استعداد ما نظر نفرما.

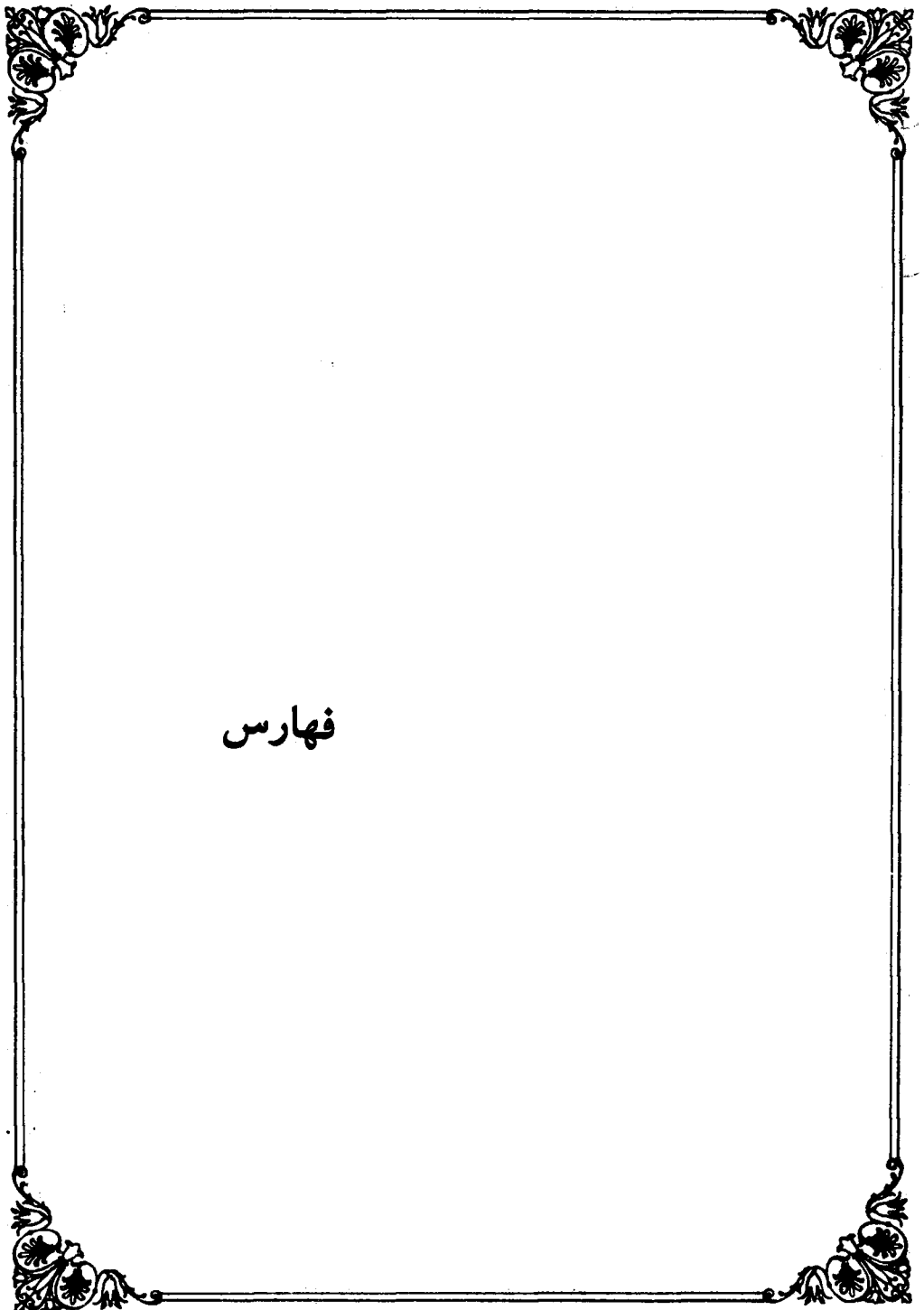
إلهی، إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِكَ، فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ. إلهی، قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَخْرُجُ إِلَى سَتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَى. إلهی، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ. ۶۳۶

تا این جا به تقدیر الهی جل و علا کلام ما ختم شد، حامداً شاکراً علی نعمائیه، مُصَلِّياً عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ. به تاریخ روز دوشنبه دوم ربیع الثانی هزار و سیصد و شصت و یک (۱۳۶۱) قمری. ۶۳۷

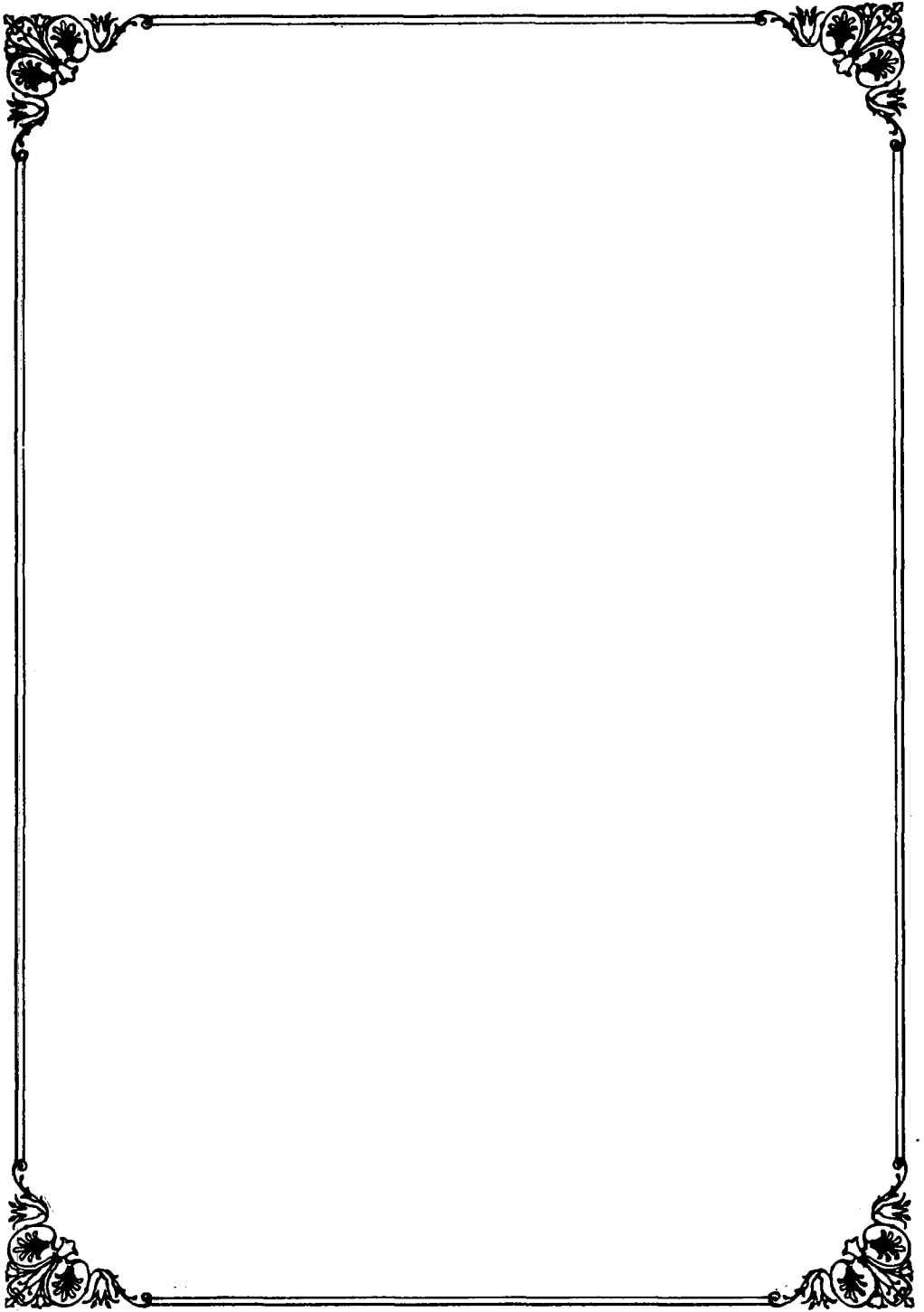
۶۳۶- «خدای من، اگر من شایسته رحمت تو نیستم تو اهل آن هستی که با فضل شاملت بر من کرم نمایی. خدای من، در دنیا گناهایی از من پوشانیدی و من نیازمندترم به اینکه در آخرت آن گناهان را بپوشانی...» ← پاورقی ۱.

۶۳۷- مطابق با ۳۰ فروردین ۱۳۲۱ هجری شمسی.





فہارس



فهرست اعلام

«آ»

آدم (ع) ۶۰، ۷۰-۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۹۸، ۹۸، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۵،
۲۷۸، ۳۴۰، ۳۵۳، ۳۵۴

«ا»

ابا اسامه ۳۰

اباجعفر ← امام محمد باقر (ع).

ابان بن تغلب ۱۴۹

ابراهیم (ع) ۱۳، ۱۵۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۴۳، ۲۷۳، ۳۳۰،
ابلیس ۳۲، ۳۳، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۷۶، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۷۲،

۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۹۰، ۳۴۰

ابن خلکان ۱۹۴

ابن عباس ۲۴۸، ۲۹۹، ۳۰۱

ابن عربی ۳۴۳

ابوالفضل محمدالهروی ۳۳۳
 ابویصیر ۳۴۰
 ابویکر الصدیق، ۱۴۱
 ابوحمزه ثمالی ۳۸، ۱۳۷
 ابوذر غفاری ۳۰
 ابوعلی سینا ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۴۳
 ابولهیب ۳۱۸
 ابی البختری وهب بن وهب القرشی ۳۱۳، ۳۱۶
 ابی جعفر (ع) ← امام محمد باقر (ع)
 ابی جعفر الطوسی ۳۳۰
 ابی عبداللہ (ع) ← امام جعفر صادق (ع)
 احمد (ص) ← محمد (ص)
 ارسطاطالیس ۳۰۳
 اسرافیل ۱۴۱، ۲۷۳، ۳۲۰
 امام جعفر صادق (ع) در بسیاری از صفحات
 امام حسن عسکری (ع) ابومحمد حسن بن علی ۲۵، ۳۷۹،
 امام حسن مجتبی (ع) ابومحمد ۱۱۲، ۲۷۳، ۳۳۰
 امام حسین (ع) ابوعلی ۱۱۲، ۲۷۳، ۳۱۶، ۳۳۰
 امام رضا (ع) ابوالحسن علی بن موسی ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۱۵۱، ۲۳۴، ۲۴۰، ۳۷۹
 امام زین العابدین (ع) ابومحمد علی بن حسین ۳۸، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۷،
 ۱۷۶، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۷۹
 امام سجاد (ع) ← امام زین العابدین (ع)
 امام علی النقی (ع) ابوالحسن علی بن محمد ۲۷۱، ۳۷۹
 امام قائم (ع) ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری ۱۸۴، ۳۲۷، ۳۷۹
 امام محمد باقر (ع) ابوجعفر محمد بن علی ۲۷، ۳۹، ۵۱، ۱۳۷، ۱۶۰، ۱۷۰، ۲۰۹،
 ۲۱۰، ۲۵۶، ۲۸۷، ۳۱۴-۳۱۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۷۹
 امام محمد تقی (ع) ابوجعفر محمد بن علی ۳۷۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۷۹
 امام موسی کاظم (ع) ابوابراهیم موسی بن جعفر ۱۷۵، ۳۳۰، ۳۷۹

امير المؤمنين (ع) ← علي (ع)
حضرت باقر (ع) ← امام محمد باقر (ع)

«ب»

بحر العلوم ۱۶۳
بلال ۱۱۳
بلقيس ۲۹۹

«پ»

پیغمبر (ص) ← محمد (ص)

«ج»

جابر بن عبدالله انصاری ۲۹۸
جبرئیل ۹۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۸۳، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۰۹، ۳۱۷،
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۴۰، ۳۴۱
جبرائیل ← جبرئیل

«ح»

حجة بن الحسن العسكري (ع) ← امام قائم (ع)
حجت عصر (ع) ← امام قائم (ع)
حذیفة بن یمان ۳۰۰
حسان بن ابی علی ۳۳۲
حسین بن علی (ع) ← امام حسین (ع)
حضرت امیر (ع) ← علی (ع)

«خ»

خاتم النبیین ← محمد (ص)
خضر (ع) ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۹
خلیل ۱۹۴

خليل بن احمد ٣٢٨
خليل الرحمن (ع) ← ابراهيم (ع)
خواجه عبدالله انصاری ٢٠٤
خواجه نصیرالدین طوسی ٢٦٦

«د»

داود (ع) ١٧٠
دیلمی ٥٠

«ر»

ربیع بن خثیم ٣٥٣
رسول اکرم (ص) ← محمد (ص)
الرضا (ع) ← امام رضا (ع)

«ز»

زراة ١٦٠ ، ٣٣٢
زید بن علی ٣١٦
زین العابدین (ع) ← امام زین العابدین (ع)
الزهري ١٧٧

«س»

سعد ← سعد بن معاذ
سعد بن معاذ ٢٠٩ ، ٣١٧ ، ٣٢٨
سفیان بن السیط (السمط) ٣٣٢
سکاکی ١٩٤
سلمان ٣١٨
سیبویه ١٩٤
سید بن طاوس ← علی بن طاوس

«ش»

شاه آبادی ۵۲، ۱۴۱، ۱۵۳، ۳۱۲، ۳۲۹

شعیب (ع) ۲۳۸

شهاب بن عبدربه ۳۳۱

شهید ثانی ۹۶

شیخ بهائی ۲۹۴

شیخ رئیس ← ابوعلی سینا

شیطان در بسیاری از صفحات

«ص»

صدر المتألهین ۲۶۱، ۳۰۴

صدوق (شیخ) ۴، ۷۴، ۹۷، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۶۹، ۲۱۰، ۲۸۵، ۳۱۴

صدیقه طاهره (ع) ← فاطمه زهرا (ع)

صدیقه کبری (ع) ← فاطمه زهرا (ع)

«ع»

عبدالصمد بن بشیر ۱۳۳

عبدالکریم یزدی (شیخ) ۲۶۸

عبدالله بن عجلان سکونی ۳۳۰

عبدالملک بن مروان ۱۷۷، ۱۷۸

عبدالواحد بن مختار انصاری ۳۳۲

عزرائیل (ع) ۲۷۳، ۳۱۹

عطار ۵۸

علی (ع) ۱۳، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۸۸، ۹۲، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۶،

۱۷۶، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۹۹،

۳۲۴، ۳۳۰، ۳۷۶، ۳۷۹

علی بن الحسین (ع) ← امام زین العابدین (ع)

علی بن طاوس، ۱۱۲، ۱۴۹، ۳۳۳

عیسی (ع) ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۷۳

«ف»

فاطمه (ع) ← فاطمة زهرا (ع)
فاطمه زهرا (ع) ۹۶، ۱۵۱، ۳۳۰، ۳۷۸
فرعون ۳۱۹
فیض کاشانی ۹۶، ۳۰۴

«ق»

قاسم بن معاویه ۱۴۰
قاضی سعید قمی ۳۰۴
قطب راوندی ۸۸

«ك»

کعبه ۳۴۲
کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب ۲۴، ۱۴۴، ۱۴۹، ۳۴۵

«ل»

لبید ۱۱۸

«م»

مجلسی، محمد باقر ۱۸، ۳۳۸
مجلسی، محمد تقی ۳۳۸
محمد (ص) در بسیاری از صفحات
محمد بن حنفیه ۳۱۵
محمد بن علی بن الحسین ← صدوق (شیخ)
محمد بن مسعود عیاشی ۱۳۳
محمد بن مسلم ۱۳۶
محمد بن یعقوب ← کلینی
محمی الدین ← ابن عربی

مریم (ع) ۳۴۲
موسی (ع) ۷۸، ۱۱۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳،
۳۳۶، ۲۹۶، ۲۷۳
موسی بن جعفر (ع) ← امام موسی کاظم (ع)
میکائیل (ع) ۲۷۳

«ن»

نوح (ع) ۲۷۳

«و»

وهب بن وهب قرشی ← ابی البختری وهب بن وهب قرشی

«هـ»

هارون (ع) ۲۳۸
هامان ۳۱۹

«ی»

یحیی (ع) ۱۴
یزید بن معاویه عجلئ ۲۸۷
یوسف ۱۸۹

فهرست کتب

- اثولوجیا ۳۰۳
احتجاج ۱۴۰
ارشادالقلوب ۵۰
اصول کافی ← کافی
اقبال ۳۳۳
تفسیر برهان ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۴۴
تفسیر صافی ۳۴۴
تفسیر عیاشی ۱۳۹
التوحید ۲۳۴ ، ۲۸۵
ثواب الاعمال ۴ ، ۱۴۴ ، ۳۱۸
خصال ۱۶۹ ، ۲۱۲
خواص القرآن ۳۴۶
سرّ الصلوة ۲ ، ۳۱ ، ۷۹ ، ۳۰۴ ، ۳۵۰ ، ۳۵۷ ، ۳۷۷
شرح اربعین ۳۱ ، ۴۸ ، ۲۹۱ ، ۳۰۴ ، ۳۸۰

شرح دعای سحر ۲۴۵
 شرح فقیه ۳۳۸
 صحیفه سجادية ۱۷۳ ، ۱۷۵
 عدة الداعی ۱۵۱
 عروة الوثقی ۲۹۴
 عقاب الاعمال ۲۱۰
 العلل ۱۲۸ ، ۱۳۴ ، ۱۳۹ ، ۱۴۹
 علم اليقين ۹۷
 فتح الابواب ۱۷۷
 فقه الرضا ۱۵۰
 فلاح السائل ۱۱۲ ، ۱۴۹
 قرآن در بسياری از صفحات
 کافی ۴ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۴۹ ، ۵۱ ، ۹۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۶ ، ۱۶۰ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۱۸۶ ، ۱۹۸ ،
 ۲۰۹-۲۱۱ ، ۲۱۷ ، ۲۲۵ ، ۲۴۱ ، ۲۷۰ ، ۲۸۵ ، ۲۹۲ ، ۳۰۱ ، ۳۱۷ ، ۳۲۹ ،
 ۳۴۰ ، ۳۴۶ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰
 كنز البواقیت ۳۳۳
 مجالس ۳۱۷
 مجمع ۳۰۱
 مرآة العقول ۱۸
 مصباح الشريعة ۸ ، ۱۷ ، ۴۹ ، ۶۱ ، ۷۲ ، ۸۲ ، ۹۸ ، ۱۰۴ ، ۱۷۴ ، ۲۱۹ ، ۳۵۲ ،
 ۳۵۷ ، ۳۶۳ ، ۳۶۷
 مصباح الهداية ۱۳۶ ، ۲۴۵ ، ۲۹۳
 معانی الاخبار ۲۱۲ ، ۳۱۷
 منية المرید ۹۶
 نهج البلاغة ۳۰۹
 وسائل الشیعة (وسائل) ۳ ، ۱۳۶ ، ۱۶۰ ، ۲۱۷ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸
 یواقیت ← كنز البواقیت

فهرست آیات

«آ»

آنس من جانب الطور ناراً (قصص/ ۲۹). ۲۳۹

«الف»

الحمد لله رب العالمين . (فاتحه/ ۲) ، ۱۸۶ ، ۱۹۹ ، ۲۱۴ ، ۲۵۱ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۷۷ ،

۲۸۳ ، ۲۹۷-۲۹۹ ، ۳۰۱ ، ۳۴۵ ، ۳۶۰

إذا لذهب كل اله بما خلق . (مؤمنون/ ۹۱) ۱۹۱

إذا راناراً فقال لاهله امثكوا انى آنست ناراً . (طه/ ۱۰) ۵۲

اذهبا الى فرعون انه طفى . . . اويخشى . (طه/ ۴۳) ۲۳۷

الرحمن الرحيم . (فاتحه/ ۳) ۲۶۶

الرحمن على العرش استوى . (طه/ ۵) ۲۰۰

استعينوا بالصبر والصلوة . (بقره/ ۴۵) ۲۷۶

أفلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها . (محمد/ ۲۴) ۲۰۲

اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً . (اسراء/ ۱۴) ۳۴

الا بذكر الله تطمئن القلوب . (رعد/ ٢٧) ١٤٣
 الا لله الدين الخالص . (زمر/ ٣) ١٤١
 الا من اتى الله بقلب سليم . (شعراء/ ٨٩) ١٤٨
 الذين هم على صلواتهم يحافظون . (معارج / ٣٤ ، مؤمنون/ ٩) ٢٠
 الذى يوسوس فى صدور الناس . (ناس / ٥) ٢٣٢
 الله الصمد . (اخلاص / ٣) ٣٤٥
 الله نور السموات والارض . (نور / ٣٥) ٨١ ، ١٣٨ ، ١٨٥ ، ٢٤٥ ، ٢٧٠
 الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور . (بقره / ٢٥٧) ٩٧ ، ٢٢٦
 الم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم . . من الحق . (حديد / ١٦) ١٤
 الهيكم التكاثر حتى زرم المقابر . (تكاثر/ ١) ٢٣٠
 امن يجيب المضطر اذا دعاه ويكشف السوء . (نمل/ ٦٢) ٤٧ ، ١٠٥ ، ١٠٦ ، ١٤٣ ،
 ٣٥١

انا خير منه خلقتنى من نار و خلقته من طين . (اعراف / ١٢) ١٤ ، ٧٨ ، ١٧٤ ، ٢٠٦
 انا ربكم الاعلى . (نازعات / ٢٤) ٢٣٧
 انا انزلناه فى ليلة القدر . (قدر/ ١) ٣١٨ ، ٣٢٠ ، ٣٢٣ ، ٣٢٤ ، ٣٤٥ ، ٣٤٦
 انا انزلناه فى ليلة مباركة . (دخان/ ٣) ٣١٨
 انا عرضنا الامانة . (احزاب/ ٧٢) ٣٢١
 انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون . (حجر / ٩) ١٨٤ ، ٣١٨
 ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم . (مائده/ ١١٨) ٣٠
 ان ابراهيم لحليم اواه منيب . (هود / ٧٥) ١٥١
 ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم . (توبه / ١١١) ٣٧٣
 ان الينا اياهم ثم ان علينا حسابهم . (غاشيه / ٢٥ ، ٢٦) ٢٦٣
 ان ربي على صراط مستقيم . (هود/ ٥٦) ٢٠٣ ، ٢٤٥
 ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنكر . (عنكبوت / ٢٥) ٣٤ ، ٣٤٨
 ان فى خلق السموات والارض و اختلاف الليل و النهار لايات . (آل عمران/ ١٩٠) ٢٠٣
 ان فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع و هو شهيد . (ق / ٣٧) ٤٦ ، ١٨٧ ،
 ٣٣٥

انظرنى الى يوم يبعثون . (اعراف / ١٤) ١٤
 انك لاتهدى من احببت . (قصص / ٥٦) ١٦٧

انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله . . . يتوكلون. (انفال/ ٢) ٢٠٧
انما يخشى الله من عباده العلماء. (فاطر/ ٢٨) ١٥
اننى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى واقم الصلوة لذكرى. (طه/ ١٤) ٢٤٤
انه لقرآن كريم فى كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون. (واقعه/ ٧٧) ٢٠٢
انى القى الى كتاب كريم انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم. (نمل/ ٢٩ ، ٣٠)
٢٩٩

اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبى. (بقره/ ٢٦٠) ١٢
اهدنا الصراط المستقيم. (فاتحة الكتاب/ ٥) ٢١٤ ، ٢١٨ ، ٢٨٦ ، ٢٩٧
اياك نعبد واياك نستعين (فاتحة الكتاب/ ٤) ٢١٤ ، ٢١٨ ، ٢٧٦ ، ٢٧٧ ، ٢٨٠ ، ٢٨٢ ،
٢٨٤ ، ٢٨٦ ، ٢٩٧
ايئنا تولوا فثم وجه الله. (بقره/ ١١٥) ٨١ ، ١٨٥

«ب»

بيده الملك (ملك/ ١) ١٧٢
بيده ملكوت كل شىء. (مؤمنون/ ٨٨ ، يس/ ٨٣) ٩٣ ، ١٧٢

«ت»

تبلو كل نفس ما اسلفت وردوا الى الله موليهم الحق. (يونس/ ٣٠) ١١٩
تعاونوا على البر والتقوى. (مائده/ ٢) ٢٧٦
تم ميقات ربه اربعين ليلة. (اعراف/ ١٤٢) ٣٣٨ ، ٣٤٠

«ث»

ثم رددناه اسفل سافلين. (تین/ ٥) ٢٨٩

«ج»

جعلناكم امة وسطاً. (بقره/ ١٤٣) ٢٨٧

«ح»

حم و الكتاب المبين انا انزلناه فى ليلة . . . امر حكيم. (دخان/ ١-٤) ٣٢٩

«خ»

خلطوا عملاً صالحاً و آخر سيئاً . (توبه/١٠٢) ٢٣٥

«ذ»

ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين . (بقره/٢) ١٩٣ ، ٢٠٢ ، ٣٥٠

«ر»

رب ارني كيف تحيي الموتى . (بقره/٢٦٠) ١٩٦
ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين . (اعراف/٢٣) ١٠٢ ،
١٩٥

رحمتي وسعت كل شيء . (اعراف/١٥٦) ٢٤٧
رضوان الله اكبر . (توبه/٧٢) ١٩٠

«س»

سبح اسم ربك الاعلى . (اعلى/١) ٣٥٩
سبحان الذي اسرى بعبده . (اسراء/١) ١٠
سلام هي حتى مطلع الفجر . (قدر/٥) ١٦٢ ، ٣٤٤

«ش»

شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة و اولوا العلم . (آل عمران/٨) ١٣٣ ، ١٩١
شياطين الانس و الجن . (انعام/١١٢) ٢٢٩

«ص»

صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين . (فاتحه/٧) ٢٨٧ ، ٢٨٩

«ط»

طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى . (طه/١) ١٧٧

«ف»

- فاخرج منها فانك رجيم . (ص/ ٧٧، حجر/ ٣٤) ٧٧
 فاخلع نعليك . (طه/ ١٢) ١١٠
 فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله . . هم به مشركون . (نحل/ ٩٨) ٢٢٠
 فاذكروني اذ كركم . (بقره/ ١٥٢) ٢١٧
 فاستقم كما امرت . (هود/ ١١٢) ٣٢٧
 فاقصص القصص لعلهم يتفكرون . (اعراف/ ١٧٦) ٢٠٣
 فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها . (روم/ ٣٠) ٥٩
 فبعضك لا غوينهم اجمعين الاعبادك منه المخلصين . (ص/ ٨٢) ١٦٣ ، ١٧٢ ، ٢٢١
 فتمثل لها بشراً سوياً . (مريم/ ١٧) ٣٤٢
 فريق في الجنة وفريق في السعير . (شورى/ ٧) ٢٧٢
 فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون . (يس/ ٨٣) ٣٤١
 فسبح باسم ربك العظيم . (واقعه/ ٧٤) ٣٥٩
 فصعق من في السموات والارض الا من شاء ربك . (زمر/ ٦٨) ٢٧٥
 فلبثت سنين في اهل مدين ثم جئت على قدر يا موسى . (طه/ ٤٠) ٢٣٩
 فلما اتىها نودى من شاطى الوادى الايمن . . . رب العالمين . (قصص/ ٣٠) ٢٣٩
 فلما تجلجى ربه للجبل جعله دكاً وخر موسى صعقاً . (اعراف/ ١٤٣) ٢٤٣ ، ٢٩٦ ، ٣٣٦
 فلما جن عليه الليل راى كوكباً . (انعام/ ٧٦) ١٨٨
 فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره . (الزلزلة/ ٧) ٣
 فوجدوا ما عملوا حاضراً . (كهف/ ٤٩) ٣

«ق»

- قاب قوسين او ادنى . (نجم/ ٩) ١٣٨ ، ٢٤٤
 قال فيما اغويتنى لا تعدن لهم صراطك المستقيم . (اعراف/ ١٦) ٢١٦ ، ٢٢١ ، ٢٣٠
 قد افلح من زكياها وقد خاب من دسيها . (شمس/ ٩) ١٨٩
 قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون . (مؤمنون/ ٢، ١) ١٤
 قد جائكم من الله نور وكتاب مبين . . . الى صراط مستقيم . (مائده/ ١٥) ٢٠٢
 قل اعوذ برب الفلق . (فلق/ ١) ٢٢٩
 قل اعوذ برب الناس اله الناس . (ناس/ ١) ٢٢٩ ، ٢٣٢

قل رب اعوذبك من همزات الشياطين . . ان يحضرون . (مؤمنون/ ٩٨) ٢٢٩
قل كل يعمل على شاكلته . (اسراء/ ٨٤) ٢٩
قل هو الله احد . (اخلاص/ ١) ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٥، ٣٠٨، ٣١١، ٣١٣، ٣١٨، ٣٤٥
قل يا ايها الكافرون . (كافرون/ ١) ٣١٧

«ك»

كتاب انزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر اولوا الالباب . (ص/ ٢٩) ١٩٣
كذلك اتتك آياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى . (طه/ ١٢٦) ٢١١
كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون . (مطففين/ ١٥) ١٩٠
كل يوم هو في شأن . (رحمن/ ٢٩) ٣٠٦
كما بدأكم تعودون . (اعراف/ ٢٩) ٣٦٢، ١٣٩

«ل»

لا احب الاقلين . (انعام/ ٧٦) ١١٨
لا اكراه في الدين . (بقره/ ٢٥٦) ٣٧
لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم . . . انتم به مؤمنون . (مائده/ ٨٧، ٨٨) ٢٦
لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى . (نساء/ ٤٣) ٢٤
لا يأتون الصلوة الا وهم كسالى . . . كارهون . (توبه/ ٥٤) ٢٤
لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون . (تحريم/ ٦) ٣٢، ٢٢٤
لتسئلن يومئذ عن النعيم . (تكاثر/ ٨) ١٥٢
لمن الملك اليوم لله الواحد القهار . (غافر/ ١٦) ٢٧٢
لم يلدو ولم يولد . (اخلاص/ ٤) ٣٤٥
لن ترانى يا موسى . (اعراف/ ١٤٣) ٣٣٦
لن تنالوا البر حتى تفقوا مما تحبون . (آل عمران/ ٩٢) ٥١
لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا . (انبياء/ ٢٢) ١٩١، ٣١٠
له ما فى السموات والارض . (نحل/ ٥٢) ٩٣
لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها . . . بل هم اضل . (اعراف/ ١٧٩)
٢٠١
له ملك السموات والارض . (بقره/ ١٠٧) ٢٧٠

ليس كمثل شىء . (شورى/ ١١) ٣١١
ليغفرلك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر . (فتح/ ٢) ٦٠
ليلة القدر خير من الف شهر . (قدر/ ٣) ٣٣٥ ، ٣٣٧

«م»

ما جعل الله لرجل من قلبين فى جوفه . (احزاب/ ٤) ٣٥٨
مالك يوم الدين . (فاتحة الكتاب/ ٣) ٢١٤ ، ٢٦٧ ، ٢٧٤ ، ٢٧٨ ، ٢٨٤ ، ٢٨٦ ، ٢٩٧
ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها . (هود/ ٥٦) ١٣٦ ، ٢٨٩
مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا . (جمعه/ ٥) ٢١٢
من شر الوسواس الخناس الذى يوسوس فى صدور الناس . (ناس/ ٤) ٢٢٩
من كان يريد حرث الدنيا نؤثته منها وما له فى الآخرة من نصيب . (شورى/ ٢٠) ١٦١

«ن»

نار الله الموقدة التى تطلع على الافئدة . (همزة/ ٧) ٢٥٠
نحن اقرب اليه من جبل الوريد . (ق/ ١٦) ٢٧٠
نحن اقرب اليه منكم . (واقعه/ ٨٥) ٢٧٠
نزل به الروح الامين . (نحل/ ١٠٢) ٣١٩

«و»

واشرقت الارض بنور ربها . (زمر/ ٦٩) ٩٧ ، ١٥٣
واصطنعتك لنفسى اذهب انت واخوك باياتى ولاتنيا فى ذكرى . (طه/ ٤٢) ٢٣٨ ، ٢٦٣
والذين جاهدوا فىنا لنهدينهم سبلنا . (عنكبوت/ ٦٩) ٣٥٥
وانا اخترتك . (طه/ ١٣) ٢٣٨
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها . (ابراهيم/ ٣٤) ، نحل/ ١٨) ٢٩٤ ، ٢٩٥
وان الدار الآخرة لهى الحيوان . (عنكبوت/ ٦٤) ٤
وانذرهم يوم الحسرة اذ قضى الامر . (مريم/ ٣٩) ٣٤ ، ٩٢
وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم ولعلهم يتفكرون . (نحل/ ٤٤) ١٩٣ ، ٢٠٣
وان من شىء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم . (اسراء/ ٤٤) ٢٨٠
واوفوا بعهدى اوف بعهدكم . (بقره/ ٤٠) ٢١٥

وجاء ربك . (فجر/ ٢٢) ٢٠٠
 وجعلنا من الماء كل شيء حي . (انبياء/ ٣٠) ٦٢
 وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض . (انعام/ ٧٩) ١١٦ ، ١١٨ ، ١١٨ ، ٢٣٣
 وذكرهم بايام الله . (ابراهيم/ ٥) ٢٧٦
 وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان . . عما يشركون . (قصص/ ٦٨) ٣٦٤
 وفتناك فتوناً . (طه/ ٤٠) ٢٣٨
 وقال الرسول يا رب ان قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً . (فرقان/ ٣٠) ١٩٨
 وقل رب زدني علماً . (طه/ ١١٤) ١٩٦
 وعصى آدم ربه فغوى . (طه/ ١٢١) ٧١
 وعلم آدم الاسماء كلها . (بقره/ ٣١) ٢٠٦ ، ٢١٥ ، ٣٥٣
 ولباس التقوى ذلك خير . (اعراف/ ٢٦) ٩٨
 ولتصنع على عيني . (طه/ ٣٩) ٢٣٨
 ولقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم . (حجر/ ٨٧) ٢٩٩
 ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر . (قمر/ ١٧) ١٩٣
 ولما بلغ اشده واستوى آتيناه حكماً وعلماً وكذلك نجزي المحسنين . (قصص/ ١٤)

٢٣٨

ولم يكن له كفواً احد . (اخلاص/ ٥) ٣٤٥
 وما ادريك ما ليلة القدر . (قدر/ ٢) ٣٣٥
 وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين . (بيته/ ٥) ١٦١
 وما انت بسمع من فى القبور . (فاطر/ ٢٢) ١٦٧
 وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون . (الزاريات/ ٥٦) ١٠٢
 وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى . (انفال/ ١٧) ١٨٥ ، ٣٢٠ ، ٣٧٢
 ويعلم جنود ربك الا هو . (مدثر/ ٣١) ٣٣٩
 ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة . (ابراهيم/ ٢٦) ٣٠٩
 ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكاً . (طه/ ١٢٤) ١٣١
 ومن قدر عليه رزقه . (طلاق/ ٧) ٣٢٤
 ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور . (نور/ ٤٠) ٨ ، ١٣٥ ، ١٥٣
 ومن يخرج من بيته مهاجراً الى الله ورسوله ثم يدركه الموت . . . اجره على الله . (نساء/

١٠٠) ١٦١ ، ١٨٩

و من يقترف حسنة نزد له فيها حسناً ان اللّٰه غفور شكور. (شورى/ ٢٣) ١٢٥
ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خساراً. (اسراء/ ٨٢)
١٩٤، ٢٠٥

و هو عليم بذات الصدور. (حديد/ ٧) ٣٠٢
و يقول الكافر يا ليتنى كنت تراباً. (نبا/ ٤٠) ١٩٧

«هـ»

هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشداً. (كهف/ ٤٤) ١٩٦، ١٩٩
هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن. (حديد/ ٣) ٨١، ١٨٥، ٣٠٣، ٣٧٢
هو الذى ارسل الرياح... ماء طهوراً (فرقان/ ٤٨) ٤٢
هو الذى فى السماء اله و فى الارض اله. (زخرف/ ٨٤) ٩٣، ١٨٥، ٢٤٥، ٢٧٠
هو اللّٰه الذى لا اله الا هو عالم الغيب و الشهادة هو الرحمن الرحيم. (حشر/ ٢١) ٢٥٩
هو معكم اينما كنتم. (حديد/ ٤) ١٨٥، ٣٠٣

«ى»

يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود احلت لكم بهيمة الانعام. (مائده/ ١) ١٠٧
يا ايها الناس انتم الفقراء الى اللّٰه و اللّٰه هو الغنى الحميد. (فاطر/ ١٥) ٩٥، ١٤٧
يا حسرتى على ما فرطت فى جنب اللّٰه. (زمر/ ٥٦) ٣٤
يا هامان ابن لى صرحاً. (غافر/ ٣٦) ٣١٩
يذبح ابنائهم و يستحى نساءهم (قصص/ ٤) ٢٣٧
يستلونك عن الروح قل الروح من امر ربي. (اسراء/ ٨٥) ٣٤٠، ٣٤١
يسبح له ما فى السموات و ما فى الارض. (جمعه/ ١، تغابن/ ١) ١٨٦
يضل من يشاء و يهدى من يشاء. (نحل/ ٩٣، فاطر/ ٨) ٢٩١
يوم تبدل الارض غير الارض. (ابراهيم/ ٤٨) ١٥٣
يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً... امدأ بعيداً. (آل عمران/ ٣) ٣
يوم يقوم الروح و الملائكة صفاً. (نبا/ ٣٨) ٣٤٠

فهرست روایات و ادعیه

- الهی هب لی کمال الانقطاع الیک . . . ۱، ۳، ۱۶۷، ۲۲۲، ۳۷۶، ۳۸۱
من صلی الصلوات المفروضات فی اول وقتها و اقام . . . ۳
جعل قره عینی فی الصلوة . ۳
الصلوة معراج المؤمن . ۳، ۳۴
چون بنده مؤمن داخل قبر شود نماز در جانب راست او . . . ۴
ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها . ۶
العبودية جوهرة کنهها الربوبية . ۸
الدنيا و الآخرة ضرطان . ۹
وانه لیتقرب الی بالنافلة . . . ۹
الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق . . . ۱۰، ۲۸۹
اللهم ارنی الاشیاء كما هی . ۱۱
العلم هو الحجاب الاکبر . ۱۱، ۹۳
کنت سمعه و بصره و یده . ۱۲، ۱۸، ۷۶
سبحان من اتسعت رحمته لاولیائه . . . ۱۳

- فاجعل قلبك قبلة للسانك لاتحرکه الا ... ۱۷ ، ۳۱
 يك طایفه از امت رسول اکرم (ص) را که وارد جهنم کنند از هیبت مالک جهنم اسم پیغمبر
 را فراموش کنند ... ۱۸
 کسی که قرآن را در جوانی بخواند ... ۱۹
 هیچ چیز پیش خدای تعالی محبوبتر نیست از عملی ... ۱۹
 لاتکرهاوا الی انفسکم العبادة . ۲۴
 یا علی ان هذا الدین متین فأوغل ... ۲۴
 اذا نشطت القلوب فأودعها ... ۲۵
 کسی که تزویج کند نصف دینش را احراز نموده . ۲۶
 کسی که دوست دارد ملاقات کند خدا را ... ۲۶
 اکثر اهل آتش عزیبا هستند . ۲۶
 جماعتی از اصحاب بر خود حرام کردند زنها را ... ۲۶
 امام صادق (ع) : من در ایام جوانی جدیت و اجتهاد در عبادت ... ۲۷
 همانا این دین محکم است داخل آن شوید با رفق ومدارا ... ۲۷
 عبادت پروردگار را مبعوض نفس خود مکن . ۲۷
 ولكن اقرعوا به قلوبکم القاسیه و لایکن هم احدکم آخرالسورة . ۲۹
 یا ابا اسامة ادعوا (ارعوا) قلوبکم ذکر الله و احذروا النکت . ۳۰
 ما زلت اردد هذه الآية علی قلبی ... ۳۰
 قام رسول الله (ص) لیلۃ یردد قوله تعالی : «ان تعذبهم ...» ۳۰
 یا ابادر رکعتان مقتصدتان فی تفکر ... ۳۰ ، ۴۰
 خدای تعالی نظر به صورتهای شما نمی کند ... ۳۰ ، ۶۸ ، ۱۰۸
 من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً . ۳۲
 من الحی القيوم الذی لایموت الی الحی ... ۳۳
 برزخ شما با خودتان است . ۳۶
 عبادت کن خدای تعالی را چنانچه گویا او را می بینی ... ۳۸
 دیدم حضرت علی بن الحسین (سلام الله علیها) را که نماز می خواند ... ۳۸
 دو نفر از امت من به نماز می ایستند در صورتی که ... ۳۸
 آیا نمی ترسد کسی که صورت خود را در نماز برمی گرداند ... ۳۸
 کسی که دو رکعت نماز بجا آورد و در آن ... ۳۹

- بعضی از نماز قبول می شود نصفش یا ثلثش ... ۳۹
- وقتی بنده مؤمن به نماز بایستد ... ۳۹
- جمع نمی شود اشتیاق و خوف در دلی مگر آنکه ... ۳۹
- نیست از برای تو از نمازت مگر آنچه را که ... ۳۹
- همانا بالا می رود از نماز بنده از برای او نصف یا ثلث ... ۴۰
- وقتی احرام بستنی در نماز اقبال کن بر آن ... ۴۰
- دو رکعت متوسط با فکر بهتر است ... ۴۰
- ما رأیت شیئاً الا ورأیت اللہ فیہ و معہ . ۴۷ ، ۸۱
- لیغان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی کل یوم سبعین مرة . ۴۷
- رأس کل خطیئة حب الدنيا . ۴۹
- الدنيا بمنزلة صورة رأسها الکبر و عینها ... ۴۹
- در شب معراج خدای تعالی فرمود: ای احمد ... ۵۰
- مثل حریص به دنیا مثل کرم ابریشم است ... ۵۱
- مثل دنیا مثل آب دریا است ... ۵۱
- اذا اردت الطهارة و الوضوء فتقدم ... ۶۱
- التراب احد الطهورین ... ۶۷
- انما امر بالوضوء لیکون العبد ... ۶۸
- جاء نفر من اليهود الی رسول اللہ ... ۷۰
- همانا آدم (علیه السلام) چون از آن درخت خورد ... ۷۱
- و طهر قلبک بالتقوی و الیقین عند طهارة جوارحک بالماء ... ۷۲
- لا صلوة الا بطهور . ۷۴
- جاء نفر من اليهود الی رسول اللہ ... ۷۴
- و انما امروا بالغسل من الجنابة ... ۷۵
- و لا یدخل الجنة الا الطیب ... ۷۶
- فان تحت کل شعرة جنابة . ۷۷
- و ای وضوء انقی من الغسل . ۷۷
- انا اللہ و انا الرحمن خلقت الرحم و شفقت لها ... ۸۰
- استوصوا بعمتکم النخلة خیر آ فانها خلقت من طينة آدم . ۸۰
- لودلیتم بحیل الی الارضین ... ۸۱ ، ۲۷۰

سمى المستراح مستراحاً لاستراحة . . . ۸۲
 النبى خادم القضاء كما ان الطبيب خادم البدن . ۸۳
 اقبلوا على جيفة . . . ۸۳
 ويتكالبون على جيفه . . . ۸۳
 كسى كه لباس على پيوشد لابد است از تكبر و لابد است براى متكبر آتش . . . ۸۸
 خداى تبارك و تعالى به يكى از انبياء وحى فرمود كه به مؤمنين بگو نپوشيد لباس اعداء
 مرا . . . ۸۹
 خداى تعالى خشمناك مى باشد به شهرت لباس . ۹۰
 شهرت خوب و بدش در آتش است . ۹۰
 خداوند از دو شهرت خشمناك مى شود يكى شهرت لباس و يكى شهرت نماز . ۹۰
 كسى كه در دنيا لباس شهرت پيوشد خداوند در آخرت لباس ذلت به او مى پوشاند . ۹۰
 رحم الله امرء علم من اين و فى اين والى اين . ۹۳ ، ۱۰۲
 لا مؤثر فى الوجود الا الله . ۹۳ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۲۲۷ ، ۲۴۶ ، ۲۷۷
 ان روح المؤمن لاشد اتصالاً . . . ۹۴
 العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله . . . ۹۵
 رسول خدا (ص) فرمود: همانا علمای شيعیان ما محشور مى شوند . . . ۹۶
 اگر يك حلقه از آن سلسله اى كه طولش هفتاد ذراع است . . . ۹۷
 ان اوليائى تحت قبابى لايعرفهم غيرى . ۹۷ ، ۳۲۲
 ازين اللباس للمؤمنين لباس التقوى و انعمه . . . ۹۸
 جعلت لى الارض مسجداً و طهوراً . ۱۰۱
 اذا فسد العالم فسد العالم . ۱۰۳
 سبح قدوس رب الملائكه و الروح . ۱۰۴
 اذا بلغت باب المسجد فاعلم انك قد قصدت . . . ۱۰۴
 جميع ارض از امام است و غير شيعیان غاصب . . . ۱۰۷
 ابیت عند ربى يطعمنى و يسقینى . ۱۱۰
 لى مع الله وقت لايسعه ملك مقرب . . . ۱۱۰
 رسول خدا (ص) با ما صحبت مى كرد . . . ۱۱۱
 چون وقت نماز مى شد (حضرت امير) به خود مى پيچيد . . . ۱۱۲
 حضرت امام حسن (عليه السلام) وقتى وضو مى گرفت . . . ۱۱۲

- وقت وضو رنگ مبارکش زرد می شد (امام سجاد) . . . ۱۱۲
 ارحنا یا بلال . ۱۱۳ ، ۱۲۳
- رسول خدا (ص) چون این شعر لبید را استماع فرمود . . . ۱۱۸
 اذا استقبلت القبلة فأیس من الدنيا . . . ۱۱۹
 افضل الناس من عشق العبادۃ . . . ۱۲۲
 ان لله عباداً كسرت قلوبهم خشيته . . . ۱۲۳
 والوجه الآخر «اللّه اكبر» فيه نفی . . . ۱۲۶
 اذا كبرت فاستصغر ما بين العلاء . . . ۱۲۷ ، ۲۳۸
 قال انزل الله العزيز الجبار عليه محملاً من نور . . . ۱۲۸
 عز مؤمن استغناء اوست از مردم . ۱۳۲
 رأيت الخير كله قد اجتمع في قطع الطمع . . . ۱۳۲
 ذكر عند ابی عبد الله بدء الاذان . . . ۱۳۳
- بدان ای محمد همانا امامان جور و اتباع آنها از دین خداوند معزول اند . ۱۳۶
 اگر کسی شبها را به عبادت قیام کند و روزها را روزه بگیرد . . . ۱۳۷
 علی بن الحسین (ع) به ما فرمود: کدام يك از بقعهها افضل است؟ گفتم . . . ۱۳۷
 بكم فتح الله و بكم یختم و ایاب الخلق الیکم . ۱۳۹ ، ۱۶۳
 پس از آنکه رسول خدا با محمل نوری . . . ۱۳۹
 محمد و آل محمد خیر البریه . ۱۴۰
- چون رسول خدا را به معراج بردند . . . ۱۴۰
 اذا اذنت و اقامت صلی خلفك صفان من الملائكة . . . ۱۴۴
 کسی که نماز کند با اذان و اقامه دو صف از ملائکه پشت سرش نماز کند . ۱۴۴
 اگر اقامه به غیر اذان گفت از طرف راست او يك ملك . . . ۱۴۴
 یا اباذر، ان ربك لیباهی . . . ۱۴۵
- انت كما اثنت علی نفسك و اعوذ بك منك . ۱۴۷ ، ۲۲۲ ، ۲۳۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵ ، ۲۷۷
 كان علی بن الحسین (ع) اذا قام الی الصلوة . . . ۱۴۹
 كان ابی یقول كان علی بن الحسین اذا . . . ۱۴۹
 قلت لابی عبد الله (ع) انی رأیت علی بن الحسین اذا قام الی الصلوة . . . ۱۴۹
 لا تتم الصلوة الا لدى طهر سابغ و تمام بالغ . . . ۱۴۹
 و اما حقوق الصلوة فان تعلم انه وفادة الی الله . . . ۱۵۰

فاذا اردت ان تقوم الى الصلوة فلاتقم اليها . . . ۱۵۰
روى ان ابراهيم (عليه السلام) كان يسمع تاووه على حد ميل . . . ۱۵۱
ذكر كردم پيش حضرت صادق مردى را كه مبتلا بود به وضوء و نماز يعنى وسواسى بود . . .
۱۵۸

حضرت رسول (صلى الله عليه وآله) يك مشت آب به صورت مى زدند . . . ۱۵۹
وقتی كه زياد شد شكّت در نماز ممضى دار نماز را . . . ۱۶۰
عادت ندهيد شيطان را به خودتان . . . ۱۶۰
همانا مى خواهد آن خبيث اطاعت شود پس وقتی كه عصيان شد . . . ۱۶۰
انما لكل امرء مانوى فمن كان هجرته الى الله ورسوله . . . ۱۶۱
من اخلص لله اربعين صباحاً جرت ينابيع الحكمة من قلبه الى لسانه . ۱۶۳ ، ۲۲۲
كيف اصبر على فراقك . ۱۶۶ ، ۲۲۳
سليم آن است كه ملاقات كند حق تعالى را . . . ۱۶۸
ان من العلماء من يجب ان يجمع علمه ولا يجب ان يؤخذ عنه . . . ۱۶۹
من طلب العلم ليهاى به العلماء او يمارى به السفهاء . . . ۱۷۰
اذا رأيتم العالم محباً للدنيا فاتهموه على دينكم . . . ۱۷۰
فلك الحمد على ابتدائك بالنعم الجسام و الهامك الشكر على الاحسان . ۱۷۴
نعمك ابتداء و احسانك التفضل . ۱۷۴
و ادنى حد الاخلاص بذل العبد طاقته . . . ۱۷۴
انه قال لبعض ولده يا بنى عليك بالجد . . . ۱۷۵
كل عمل تريد به الله عزو جل فكن فيه مقصراً عند نفسك . . . ۱۷۵
لا تستكثروا كثير الخير . ۱۷۵
در صحيفه كامله در وصف ملائكه فرمايد . . . ۱۷۵
ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك . ۱۷۵ ، ۳۰۵
عجب المرء بنفسه احد حساد عقله . ۱۷۶
من يقوى على عبادة على بن ابيطالب؟ ۱۷۶
دخلت مع على بن الحسين (ع) على عبدالملك بن مروان . . . ۱۷۷
ان لله سبعين الف حجاب من نور و ظلمة . . . ۱۸۲
انما العلم ثلاثة آية محكمة و فريضة عادلة و سنة قائمة . ۱۹۸ ، ۲۲۵
ليس شيء ابعد من عقول الرجال من تفسير القران . ۲۰۰

- دين الله لا يصاب بالعقول . ۲۰۰
 ويل لمن قرأها ولم يتفكر فيها. ۲۰۴
 وتعلموا القرآن فانه ربيع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور . ۲۰۵
 ان لله تسع وتسعين اسماً من احصاها دخل الجنة . ۲۰۷
 بنده چون با نافله به من نزدیک شد او را دوست دارم . . . ۲۰۷
 على عين الله ويد الله . ۲۰۷
 نحن اسماء الحسنی . ۲۰۷
 ای سعدت تعلم کنید قرآن را زیرا که قرآن می آید در روز قیامت در بهترین صورتها . . . ۲۰۹
 خدای تعالی وقتی که جمع فرماید اولین و آخرین را . . . ۲۰۹
 من و کتاب خدا و اهل بیتم اول کسی هستیم که وارد می شویم بر عزیز جبار . . . ۲۱۰
 به عزت و جلال و بلندی مقام قسم که البته اکرام کنم کسی را که اکرام کرده است تو
 را . . . ۲۱۰
 کسی که تعلم قرآن کند و عمل به آن نکند . . . ۲۱۰
 همانا در این قرآن است محل نور هدایت و چراغهای شبهای تاریک . . . ۲۱۱
 فقیه حقیقی آن است که ترك نکند قرآن را از روی بی میلی . . . ۲۱۲
 حمله قرآن عرفاء اهل بهشت می باشند . . . ۲۱۲
 قسمت الصلوة بینی و بین عبدی فنصفها لی و نصفها لعبدی . . . ۲۱۴
 انا جلیس من ذکرنی . ۲۱۷
 قال الله عزوجل یا بن آدم اذکرنی فی نفسك . . . ۲۱۷
 کلمة «لااله الا الله» حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی . ۲۲۲
 اعوذ بوجه الله الکریم و بکلمات الله التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر . ۲۳۱
 اعوذ بکلمات الله التامات . ۲۳۲
 معنی قول القائل «بسم الله» ای اسم علی نفسی سمة من سمات الله . . . ۲۳۴ ، ۲۴۰
 خداوند خلق فرمود مشیت را بنفسها . . . ۲۴۱
 و باسمک الذی تجلیت علی . . . ۲۴۲
 و بنور وجهک الذی تجلیت به للجبل . . . ۲۴۳
 ان «الرحمن» اسم خاص لصفة عامة و «الرحیم» اسم عام لصفة خاصة . ۲۴۶
 یا رحمن الدنيا ورحیم الآخره . ۲۴۶
 یا رحمن الدنيا و الآخره ورحیمهما . ۲۴۶

سبقت رحمته غضبه . ۲۴۷
 انهما اسمان رقیقان احدهما ارق من الآخر . . . ۲۴۸
 لا احصى ثناء عليك . ۲۵۵
 حضرت باقر العلوم (سلام الله علیه) از منزلی بیرون آمدند مرکبشان نبود . . . ۲۵۶
 «لا اله الا الله» نصف میزان است . . . ۲۵۶
 قول بنده که می گوید «الحمد لله» سنگینتر است در میزانش از هفت آسمان و هفت زمین .
 ۲۵۷

اگر خداوند عطا کند جمیع دنیا را به بنده ای از بندگانش . . . ۲۵۷
 هیچ چیز محبوبتر پیش خدا نیست از قول قائل «الحمد لله» . ۲۵۷
 یا بن آدم خلقت الاشیاء لاجلك و خلقتك لاجلی . ۲۶۳
 و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم . ۲۶۳
 اقرء کما یقرء الناس و اقرؤا کما تعلمتم . ۲۶۹
 فلا یخلو منه مکان ولا یشغل به مکان . ۲۷۰
 و اعلم انه اذا کان فی السماء الدنیا فهو کما هو علی العرش . . . ۲۷۱
 پس اوست نقطه تحت الباء . . . ۲۷۴ ، ۲۹۸
 رسول خدا (ص) فرمودند: انا والساعة كهاتین . ۲۷۵
 ان الشرك اخفی من دیب النمل . . . ۲۷۷
 و کمال التوحید نفی الصفات عنه . ۲۷۸ ، ۳۰۵ ، ۳۵۴
 المؤمن وحده جماعة . ۲۷۹
 فاذا قال ای العبد فی صلوته «بسم الله الرحمن الرحیم» . . . ۲۸۳
 الآن وصلت فسم باسمی . ۲۸۴
 رسول خدا خطی مستقیم کشیدند و در اطراف آن خطوطی کشیدند . . . ۲۸۷
 ماییم امت وسط و ماییم شهداء خدا بر خلق . ۲۸۸
 به سوی ما رجوع کند غالی و به ما ملحق شود مقصر . ۲۸۸
 كنت کتراً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف . ۲۸۸
 و هو سر من سر الله و ستر من ستر الله . ۲۹۰
 نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدر کنا الغالی ولا یسبقنا التالی . ۲۹۲
 خیر هذه الامة النمط الاوسط یلحق بهم التالی و یرجع الیهم الغالی . ۲۹۲
 یا جابر الا اعلمک افضل سورة انزلها الله فی کتابه . . . ۲۹۸

از برای هر چیزی اساسی است و اساس قرآن فاتحه است . . . ۲۹۹
 فاتحة الكتاب شفاء هر دردی است . ۲۹۹
 کسی را که «الحمد لله» شفا ندهد چیز دیگر نمی دهد . ۲۹۹
 خدای تعالی به من فرمود ای محمد همانا برای تو فرستادیم سبع مثانی . . . ۲۹۹
 اگر به مرده ای هفتاد مرتبه «حمد» بخوانند و روح بر او برگردد امر عجیبی نیست . ۳۰۰
 هر که فاتحة الكتاب را قرائت کند ثواب قرائت دوثلث قرآن به او می دهند . ۳۰۰
 هر که فاتحة الكتاب را قرائت کند مثل آن است که تمام قرآن را قرائت نموده . ۳۰۰
 قرائت کردم بر رسول خدا (ص) فاتحة الكتاب را . . . ۳۰۰
 خدای تعالی می فرستد عذاب حتم مقضی را برای قومی . . . ۳۰۱
 در حالی که ما در نزد رسول خدا (ص) بودیم ناگاه فرشته ای آمد . . . ۳۰۱
 یهود سؤال کردند از حضرت رسول خدا (ص) گفتند بیان کن برای ما نسب پروردگار خود
 را . . . ۳۰۱
 همانا خدای عزوجل دانا بود که در آخر زمان اقوامی هستند که نظرهای عمیق دارند . . .

۳۰۲

قال (ص) حين سئل عنه اين كان ربنا . . . ۳۰۶
 ضلّت فيك الصفات و تفسخت دونك النعوت . ۳۰۵
 كلامكم نور . ۳۰۸
 لقد تجلى في كلامه لعباده . ۳۰۹
 انما كلامه فعله . ۳۰۹ ، ۳۲۴
 و اعطيت جوامع الكلم . ۳۱۰
 در قول خدای تعالی «قل هو الله احد» فرمود . . . ۳۱۴
 معنى «الله» معبودی است . . . ۳۱۵
 احد فرد يكتا است و «احد» و «واحد» به يك معنا است . . . ۳۱۵
 «صمد» آن است که جوف ندارد و «صمد» آن است که آقایی او به متها رسیده . ۳۱۵
 «صمد» آن است که قائم بنفسه و غنی از غیر باشد . . . ۳۱۵
 «صمد» بزرگ مطاعی است که فوق او امر و نهی کننده نباشد . ۳۱۵
 «صمد» آن کسی است که شريك از برای او نیست . . . ۳۱۵
 «صمد» کسی است که وقتی اراده کند چیزی را . . . ۳۱۶
 اگر یافته بودم از برای علمی که خداوند به من مرحمت فرموده حمله . . . ۳۱۶

کسی که قرائت کند «قل هو الله احد» را يك مرتبه . . . ۳۱۶
حضرت رسول فرمود: هرکس صد مرتبه «قل هو الله احد» بخواند . . . ۳۱۷
«قل هو الله احد» ثلث قرآن است و «قل يا ايها الكافرون» ربع قرآن است . ۳۱۷
هفتاد هزار ملائکه که جبرئیل در بين آنها بود آمدند و نماز خواندند بر جنازه سعد . . . ۳۱۷
کسی که قرائت کند «قل هو الله احد» را يك مرتبه ثلث قرآن را قرائت کرده . . . ۳۱۸
کسی که جمعه ای براو بگذرد و «قل هو الله احد» را نخواند و بمیرد می میرد به دین ابولهب .
۳۱۸

لن يفترقا حتى يردا على الحوض . ۳۲۱

ان القرآن نزل على سبعة احرف . ۳۲۳

قرآن واحد من عند واحد . ۳۲۳

ليالي عشر بائمة طاهرين از حسن تا حسن تفسیر شده . ۳۳۰

بيت على و فاطمة حجرة رسول الله (ص) و سقف بيتهم عرش رب العالمين . ۳۳۰
گفتم به حضرت صادق (ع) که مرا خبر ده به «ليلة القدر» فرمود شب بيست و يك و

بيست و سوم . ۳۳۱

سؤال کردم از «ليلة القدر» فرمود در دو شب است . . . ۳۳۲

سؤال کردم از «ليلة القدر» فرمود طلب کن آن را در نوزدهم و بيست و يكم و بيست و سوم .

۳۳۲

گفتم به حضرت صادق (ع) تعيين فرما «ليلة القدر» را برای من . . . ۳۳۲

به خدا قسم خبر می دهم به تو . . . آن اول شب از هفت آخر است . . . ۳۳۲
موسی گفت الهی من قرب تو را می خواهم فرمود قرب من برای کسی است که بيدار باشد

در شب قدر . . . ۳۳۳

گشوده شود درهای آسمان در شب قدر پس نیست بنده ای که نماز بخواند در آن . . . ۳۳۴

کسی که احیاء کند شب قدر را آمرزیده شود گناهان او . . . ۳۳۴

«ليلة القدر» بهتر است از هزار ماه سلطنت بنی امیه . ۳۳۷

خداوند مخلوقاتی دارد که نمی دانند خداوند آدم و ابلیس را خلق فرموده . ۳۴۰

اول ما خلق الله القلم . ۳۴۰

اول ما خلق الله العقل . ۳۴۰

روح اعظم از جبرئیل است . ۳۴۰

فرمود خلقی است اعظم از جبرئیل و میکائیل . . . ۳۴۰

روح از ملائکه نیست بلکه اعظم از آنهاست . ۳۴۰
 اطت السماء و حق له ان تنط . . . ۳۴۱
 ثم اوحى الله عزوجل اليه اقرأ يا محمد . . . ۳۴۵
 کسی که قرائت کند «انا انزلناه فى ليلة القدر» را . . . ۳۴۶
 کسی که قرائت کند این سوره را از برای او اجر کسی است که قتال در راه خدا نموده . ۳۴۶
 رحم الله امرء اعرف قدره و لم يتعد طوره . ۳۴۶
 افبلسانى هذا الكال اشكرک . ۳۴۹
 الصلوة قربان كل تقى . ۳۴ ، ۳۵۰
 فانظر الى عرشى قال رسول الله (ص) . . . ۳۵۱
 لا يركع عبد لله ركوعاً على الحقيقة الازينه الله بنوربهائه . . . ۳۵۲
 ما خسر و الله من اتى بحقيقة السجود ولو كان فى العمر مرة واحدة . ۳۵۷
 چون نازل شد «فسبح باسم ربك العظيم» رسول خدا فرمود این را در رکوع قرار دهید .
 ۳۵۹
 چون نازل شد «سبح اسم ربك الاعلى» رسول خدا فرمود این را در سجود خود قرار دهید .
 ۳۵۹
 اول اسمى را که خداوند برای خود اتخاذ فرمود «العلى» و «العظيم» بود . ۳۵۹
 التشهد ثناء على الله تعالى فكن عبداً له فى السر . . . ۳۶۳
 نحن الاولون السابقون . ۳۶۶
 معنى السلام فى دبر كل صلوة الامان . ۳۶۷
 انا جليس من جلسنى . ۳۶۹
 لا اله الا الله الحليم الكريم . . . ۳۷۴
 لا اله الا الله وحده وحده . . . ۳۷۷
 این تسبیحات (تسبیحات صدیقه طاهره) در هر روز در تعقیبات هر نمازی پیش من
 محبوب تر است . . . ۳۷۷
 الهى ان كنت غير مستأهل لرحمتك فانت اهل ان تجود على بفضل سعتك . . . ۳۸۱

فهرست اشعار

مادر بتها بت نفس شماس
[زآنکه آن بت مار و این بت اژدهاست]
۸

تو را زکنگرهٔ عرش می‌زنند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
۵۲، ۸۸

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز
دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد
۵۸

شست و شویی کن و آنکه به خرابات خرام
[تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده]
۷۶

[پای مالنگ است و منزل بس دراز]
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
۸۶

پای چوبین سخت بی تمکین بود
۲۲۶، ۹۴

باخبر باش که سر می شکند دیوارش
۱۰۵

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
۲۱۶، ۱۰۹

«یطعم ویسقی» پی این آش شد
۱۱۰

مصطفی گویان «ارحنا یا بلال»
۱۱۳

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل
۱۱۰

وکل نعیم لامحالة زائل
۱۱۸

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس
۱۱۹

آن را که خبر شد خبری باز نیامد
۱۶۸

از پشه لاغری چه خیزد
۱۷۶

پای استدالیان چوبین بود

[ای که در کوچه معشوقه ما می گذری]

[به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست]

چون «ابیت عندری» فاش شد

جان کمال است و ندای او کمال

[من از مفصل این باب مجملی گفتم]

الا کل شیء ما خلا الله باطل

در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست کس

[این مدعیان در طلبش بی خبرانند]

[جایی که عقاب پرپریزد]

و انت الكتاب المبین الذی باحرفه تظهر المظهر

۲۰۹

[به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست] عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۲۱۶

و ما حبّ الدیار شغفن قلبی ولكن حبّ من سكن الدیارا

۲۱۶

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص بیهشی خاصگان اندر اخص

۲۵۳

من به سرمنزول عنقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

۲۵۳

و فی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد

۲۶۰

پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم انالیه راجعون

۲۶۲

[باردیگر از ملك قربان شوم] آنچه دروهم تو ناید آن شوم

۲۶۲

مذهب عاشق زمذهبها جداست [عاشقان را مذهب و ملت خداست]

۲۶۷

۲۷۵

واعلم بانك ماتدین تدان

ولم يبق سوى العدوان دنّاهم كما دانوا

۲۷۵

تو وجود مطلق و هستی ما

۳۳۶

ما عدم‌هاییم هستی‌مانما

[کانجا همیشه باد به دست است دام را]

۳۷۱

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر

فهرست منابع پاورقیها

- الاحتجاج: ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، (تعليقات سيد محمد باقرالخرسان)، كتابفروشى مصطفىوى، قم، ۱۳۸۶ هـ-ق. ۱۹۶۶ م.
- اسرارالحكم: حاج ملاهادى سبزواری، (مقدمه و حواشى حاج ميرزا ابوالحسن شعرانى)، كتابفروشى اسلاميه، ۱۳۶۲ هـ ش.
- الاسفارالاربعة: صدرالدين محمدالشيرازى، بيروت.
- الاشارات و التنبهات: ابن سينا، (شرح و تحقيق محمدبن الحسن الطوسى)، مطبعة الحيدرى، تهران، ۱۳۷۷ هـ-ق.
- الاشعيات: على بن محمدبن محمدالاشعث، چاپ افست، مكتبة نينوى الحديثة، طهران، (بضميمة قرب الاسناد).
- اصول كافي: ابو جعفر محمدبن يعقوب بن اسحاق كلينى، (ترجمه و شرح سيد جواد مصطفىوى)، انتشارات علمية اسلاميه، تهران.
- اعيان الشيعة: سيد محسن امين حسيني عاملى، مطبعة الانصاف، بيروت، ۱۳۷۰ هـ-ق، ۱۹۵۱ م.
- الاغانى: ابوالفرج اصفهانى.

انشاءالدوائر: محيى الدين عربى، طبع فى مدينة ليدن المحروسة، مطبعة بريل، ١٣٣٩ هـ.ق.

بحارالانوار: محمدباقر مجلسى، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ هـ-ق، ١٩٨٣.
البرهان فى تفسير القرآن (تفسير برهان): سيدهاشم بحراني، (تصحیح موسى زرندي)، انتشارات اسماعيليان.

تفسيرالصافى: فيض كاشانى، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٥٦ هـ-ش.
تفسير العياشى: محمد بن مسعود بن عياشى سلمى سمرقندى معروف به عياشى، (تصحیح وتعليق سيدهاشم رسولى محلاتى)، مكتبة العلمية الاسلامية.

التفسيرالكبير: فخر رازى، داراحياء التراث العربى، بيروت.
التنبهات العلية على وظائف الصلوة القلبية (مجموعه افادات): شهيد ثانى، خط محمد حسن گلپايگانى، طبع قديم، ١٣١٣ هـ-ق.

التوحيد: ابوجعفر محمدبن على بن حسين بن بابويه قمى (صدوق)، (تصحیح وتعليق سيد هاشم حسيني طهرانى)، مكتبة الصدوق، تهران، ١٣٩٨ هـ-ق.
ثواب الاعمال و عقاب الاعمال: ابوجعفر محمدبن على بن حسين بن بابويه قمى (صدوق)، (تصحیح وتعليق على اكبر غفارى)، مكتبة الصدوق، تهران، ١٣٩١ هـ-ق.

جامع احاديث الشيعة: (نظارت حاج آقا حسين طباطبائى بروجردى)، چاپ افست علمى، تهران، ١٣٨٠ هـ-ق.
جامع الشواهد.

جامع الاسرار: سيدحيدر آملى، (تصحیح هانرى كرين).
جواهر السنينة (كليات حديث قدسى): شيخ محمد حسين حر عاملى، (ترجمة زين العابدين كاظمى خلخالى)، انتشارات دهقان، ١٣٦٦ هـ-ش.

الخصال: ابوجعفر محمدبن حسن بن بابويه قمى (صدوق)، (تصحیح وتعليق على اكبر غفارى)، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٣٦٢ هـ-ش ١٤٣ هـ-ق.
الذرامثور فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى.

روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم: علامه آلوسى.
روضه المتقين: محمدتقى مجلسى، (تصحیح وتعليق سيدحسين موسى كرماني و شيخ على پناه اشتهااردى)، بنياد فرهنگ اسلامى، ١٣٩٣ هـ-ق.

شرح گلشن راز: لاهيجى.

صحيفة سجادية: (تحقيق وتنسيق على انصاريان)، منشورات المستشارية الثقافية للجمهورية الاسلامية، دمشق.

عروة الوثقى: شيخ بهاء الدين عاملی، چاپ سنگی، (به اهتمام حاج شيخ احمد شيرازی)، ۱۳۲۱ هـ.ق.

علل الشرائع: ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمي (صدوق)، (مقدمه سيد صادق بحر العلوم)، المكتبة الحيدرية، نجف، ۱۳۸۵ هـ.ق. ۱۹۶۶ م.

علم اليقين: فيض كاشاني، انتشارات بيدار، قم، ۱۳۵۸ هـ.ش. ۱۴۰۰ هـ.ق.

عوالي اللثالي: محمد بن علي بن ابراهيم أحسائي معروف به «ابن جمهور»، (تحقيق مجتبی عراقی)، مطبعة سيد الشهداء، قم، ۱۴۰۵ هـ.ق.

عيون اخبار الرضا: ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمي (صدوق)، (تصحیح سيد مهدي حسيني لاجوردی)، رضا مشهدی، قم، ۱۳۶۳ هـ.ش.

غرر الحكم و ذرر الكلم: عبد الواحد آمدی، ترجمه انصاری. الفتوحات المكية: ابن عربي، انتشارات دارصادر، بيروت.

فروع كافي: ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني، (تصحیح و تعليق على اكبر غفاري)، دار الكتب الاسلامية، تهران ۱۳۵۰ هـ.ش. ۱۳۹۱ هـ.ق.

فلاح السائل: علي بن طاووس، احمد فرهومند، كتابفروشي تهراني، تهران، ۱۳۸۲ هـ.ق.

قبات: محمد باقر داماد، چاپ افست. كشف الاسرار: ابو الفضل رشيد الدين ميبدي.

لسان العرب: علامه ابن منظور، دار احياء التراث العربي، بيروت. لغت نامه دهخدا: علي اكبر دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، تهران، ۱۳۲۵ هـ.ق.

مجمع البيان: شيخ ابو علي فضل بن حسن طبرسي، (تصحیح و تعليق سيد هاشم رسولي محلاتي)، مكتبة العلمية الاسلامية، تهران.

المخجعة البيضاء: فيض كاشاني، (تصحیح و تعليق على اكبر غفاري)، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

مرآة العقول: محمد باقر مجلسي، (تصحیح سيد هاشم رسولي)، ناشر دار الكتب الاسلامية، ۱۴۰۴ هـ.ق. ۱۳۶۳ هـ.ش.

مستدرک الوسائل: حاج ميرزا حسين نوري طبرسي، (با مقدمه شيخ آغا بزرگ طهراني)،

مكتبة الاسلامية و چاپ جديد مؤسسه آل البيت، تهران، ۱۳۸۳ هـ - ق.
مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة: عبدالرزاق گیلانی، (تصحیح و تعلیق سید جلال الدین
محدث ارموی)، نشر صدوق، تهران، ۱۳۶۶ هـ - ش.
مصباح المتعبد و سلاح المتعبد: ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، (ضمیمه کتاب باب
حادی عشر علامه حلی، (تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی).
معانی الاخبار: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (صدوق)، (تصحیح
علی اکبر غفاری)، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم،
۱۳۶۱ هـ - ش.

مفاتیح الغیب: ملاصدرا.

مکارم الاخلاق: رضی الدین ابو نصر الحسن بن فضل طبرسی، (تعلیق محمدالحسین
الاعلمی)، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۲ هـ - ق. ۱۹۷۲

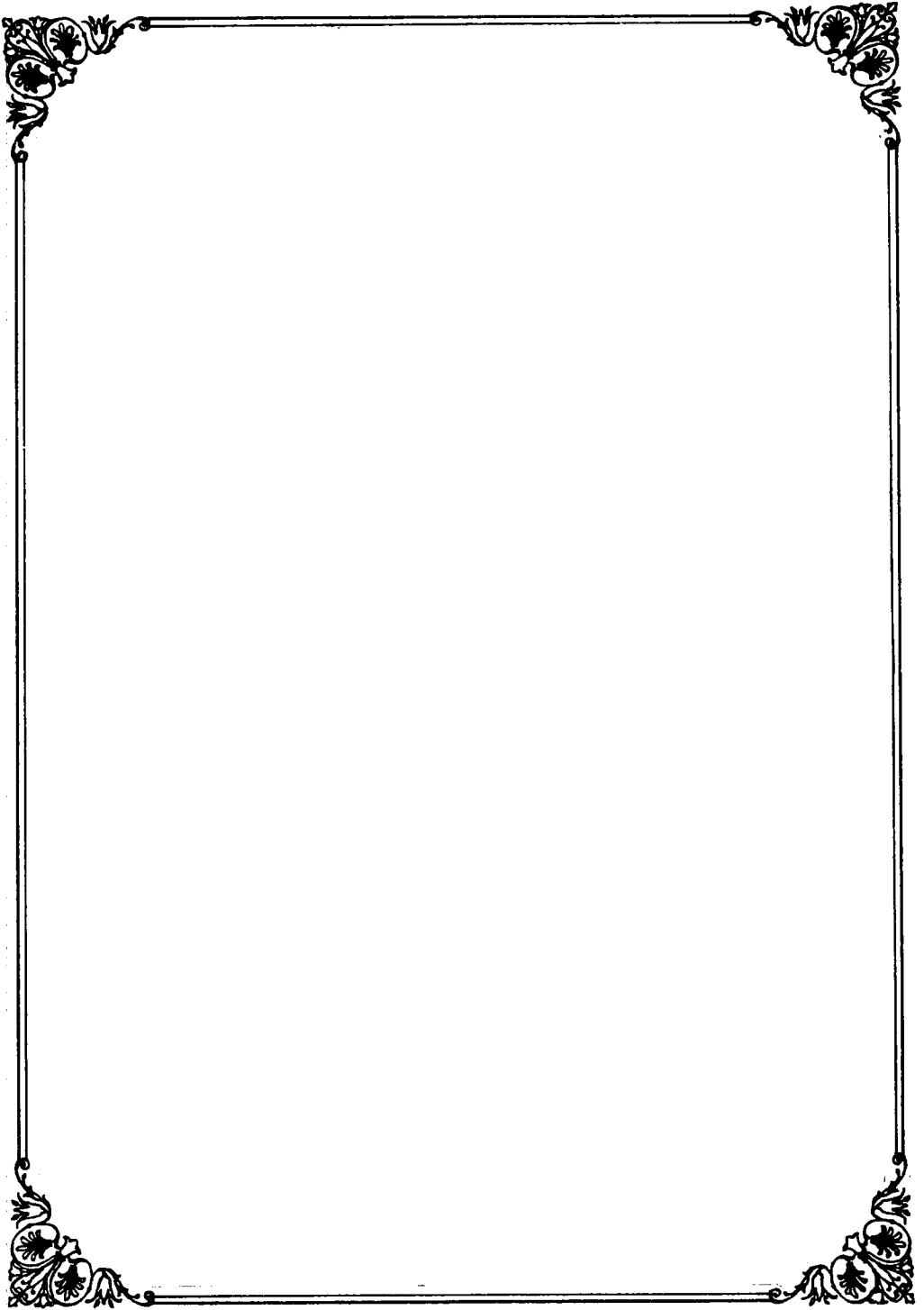
منازل السائرین: خواجه عبدالله انصاری، (شرح منازل السائرین: عبدالرزاق کاشانی)
چاپ افست، (خط محمد صادق بن محمد رضا تویسرکانی)، ۱۳۱۵.
من لایحضره الفقیه: ابو جعفر محمد بن حسن علی بن حسین بن بابویه قمی (صدوق)،
(تصحیح و تعلیق محمود بن جعفر موسوی زرنندی)، چاپ آفتاب، تهران، ۱۳۷۶ هـ - ق.

منیة المرید: زین الدین بن علی بن احمد عاملی شامی (شهید ثانی)، مؤسسه النشر
الاسلامی (التابعة) لجماعة المدرسين بقم، ۱۴۰۵ هـ - ق. ۱۳۶۳ هـ - ش.

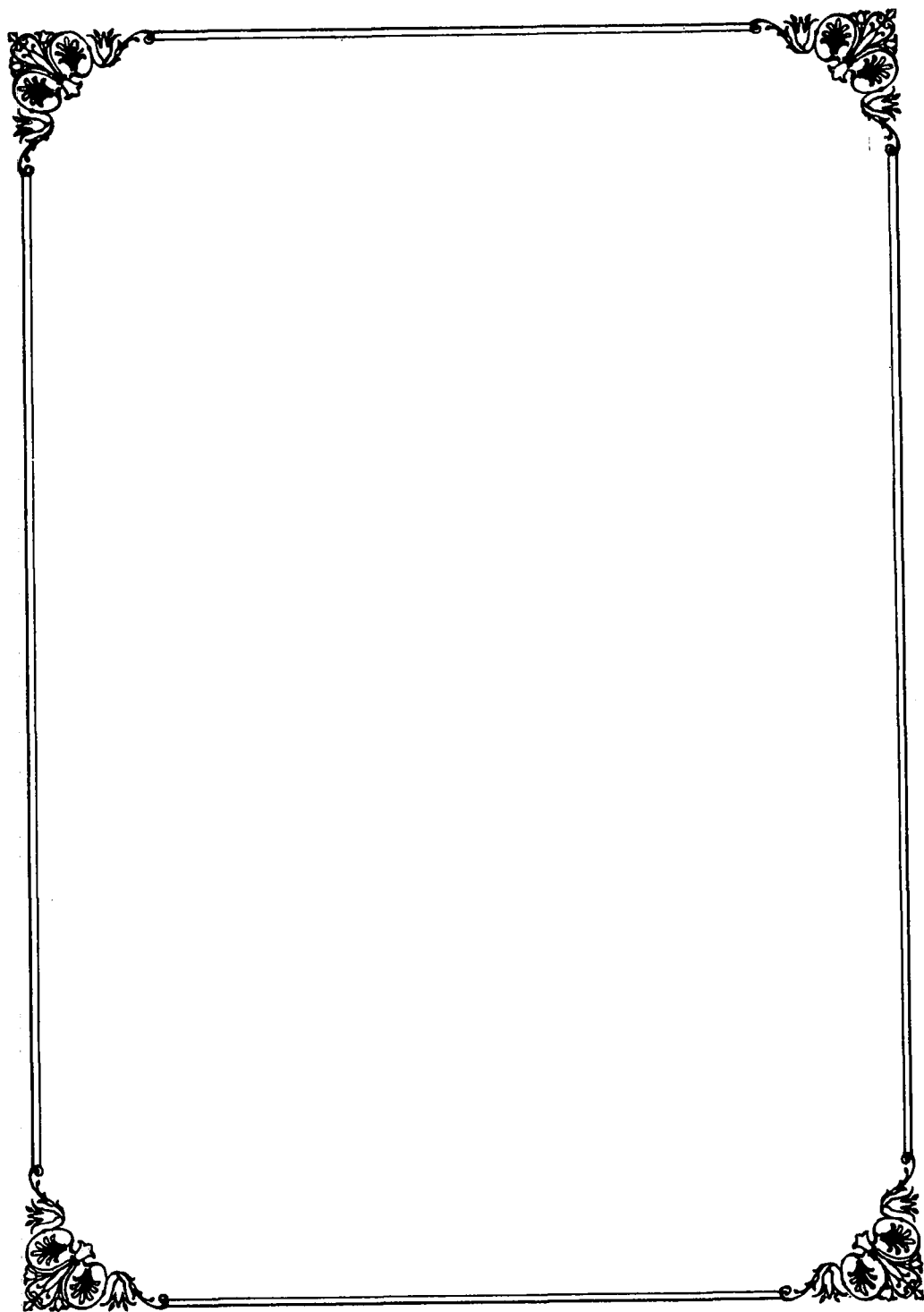
نور الثقلین: الشیخ عبدعلی بن جمعة عروسی حویزی، (تصحیح و تعلیق سیدهاشم
رسولی محلاتی)، مطبعة الحكمة، قم.

نهج البلاغة: حاج سیدعلینقی فیض الاسلام، (خط طاهر خوشنویس)، چاپ آفتاب،
تهران.

وسائل الشیعة: شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی، (تصحیح و تحقیق عبدالرحیم ربانی
شیرازی)، مكتبة الاسلامية، تهران، ۱۳۸۳ هـ - ق.



دستخط



فهرست کتاب آداب الصلوة

در احراز دارن نیت از دنیا	تتمیم	۴۱	در بیان آنکه از زبان باطنی است	مقدمه	۲
در عقدهات نماز است	مقاله ثانیه	۴۲	در آداب طهارة نماز و سایر عبادات	مقاله اول	۵
در طهارت است	مفصله اول	=	در توجه بجزویت و زل محبت	فصل اول	۵
در بیان آداب اجمالی طهور است	فصل اول	=	در بیان اجودیه حمیره کنهها از رویه	=	۶
در مرتبه اول از تقاررات	=	۴۳	در آداب ایستادن در این احوال	فصل دوم	۸
در مرتبه دوم از تقاررات	=	=	در خروج و حقیقت آن است	فصل سوم	۱۰
در مرتبه سوم از تقاررات	=	=	در بیان طهارت و کفایت آن است	فصل چهارم	۱۳
در آداب امرات طهور است	فصل دوم	۴۴	در حفظ وضو ترک طهارت و تقصیر است	=	۱۴
در آداب بصر که بر مقام حرکت	=	۴۵	در بیان کفایت طهارت از هر حیث	فصل پنجم	۱۶
در آداب باطن بخیره نیت است	=	۴۶	در بیان نشانه وقت نماز آن است	فصل ششم	۱۹
در آداب بشاقت و طهارت	=	=	در بیان مراعات واجبیت است	=	۲۱
در مرتبه اول طهور است	=	=	در بیان تقسیم دارا است	فصل هفتم	۲۳
در مرتبه دوم و سوم طهور است	=	۴۷	در بیان حضور قلب است	فصل هشتم	۲۵
در آداب توجه باب است	فصل سوم	=	در بیان تسلیم اراده بحق قائل	=	۲۶
ذکر حدیث صحیح البزلیه	=	=	در آنکه آنکه عبادات را از روی نیت	=	۲۷
بیان حدیث شریف	=	۴۸	در فرود آمدن احوالی سلطان	=	۲۸
ذکر آنکه حق اب و اجرت یاد کند	=	=	در ذکر احادیث راجحه کفایت	فصل نهم	۳۰
در بیان مراتب نظیر باب	=	۴۹	در طریقت تحصیل حضور قلب	فصل دهم	۳۲
در مرتبه اول نظیر باب	=	=	کفایت کفایت حضور قلب	=	۳۴
در مرتبه دوم نظیر باب و در پنجم	=	۵۰	علیه هرزه کردی حال	فصل یازدهم	۳۵
در مرتبه چهارم نظیر باب	=	۵۱	بیان آنکه حدیث نیت است	فصل دوازدهم	۳۷
در طهور است	فصل چهارم	=	علیه وضع حسب دنیا	=	۳۹

بیان نسبت دنیا با آخرت	۴	۷۵	در تمیز از آداب وضو است	معدوم	۵۲
ذکر حدیث مصباح اثریعه	دصد	۷۶	در عکالت حدیث رضوی	"	۵۳
بیان حدیث تربیت	"	۷۷	ذکر حدیث نبوی در تشریح خود	رصد	۵۵
داداداب قلبیه مکان مصعب	مقصودم	۷۸	است بره بطنیه ادم و غلبه بر آن	"	۵۶
در معرفت مکان مقامات آن	نقد اول	"	در آداب قلبیه غلبه است	نقد دوم	۵۷
مقام دوم	"	۷۹	در باطن جنات است	"	"
مقام سوم	"	۸۰	در حدیث نبوی راجع بطنیه	"	۵۸
حدیث مصباح اثریعه راجع با درجه اول بعد	دصد	۸۱	در آداب باطنیه اوله نجات	نقد سوم	۵۹
در باجه مکان است	نقد دوم	۸۲	در اندام خروج از حد افراط و تفریط	"	۶۱
در وقت و آداب قلبیه ای است	نقد چهارم	۸۳	در بعضی نجات معنوی مهارت	"	۶۲
در اولیت از وقت است	نقد دوم	۸۴	در جمع بین ظاهر و باطن شریعت	"	۶۳
ذکر احادیث راجعه باحوال معصومین	"	۸۵	حدیث مصباح اثریعه در آداب	دصد	۶۴
در آداب استقبال است	مقصودم	۸۶	در تمیز از آداب لباس	مقصودم	۶۶
در ترجیح استقبال است	نقد اول	۸۸	در نشأت تنه	"	"
در حدیث معاده در بیان آن	دصد	۹۲	در بیان لباس ماده و صوره	"	۶۸
در مقامات نماز	مقاله نامه	۹۲	بیان اینکه لباس است که هرگز آرد	"	۶۹
در آداب اذان و اقامه است	باب اول	"	در باره آداب لباس مصعب	مقام دوم	۷۰
در سر جمع و آداب اجمالی آنها	نقد اول	"	در ترتیب مهارت لباس	باب اول	"
در تعدد طویب اهرام	"	۹۳	در مراتب سار است	"	"
در آداب حضور است	"	۹۴	در مراتب نظیر قلب	"	۷۲
در بعضی آداب و اسرار بکبریات اذان و اقامه	نقد دوم	۹۵	بیان آنکه همه علوم علم است	"	۷۳
کجا آداب معجز بکبریات	"	۹۶	در ترتیب عورت است	باب دوم	"
حدیث حضرت صادق در آداب بکبر	"	۹۷	بیان آنکه عالم تعلق بکبر است	"	۷۴

در بعضی آداب معصومین

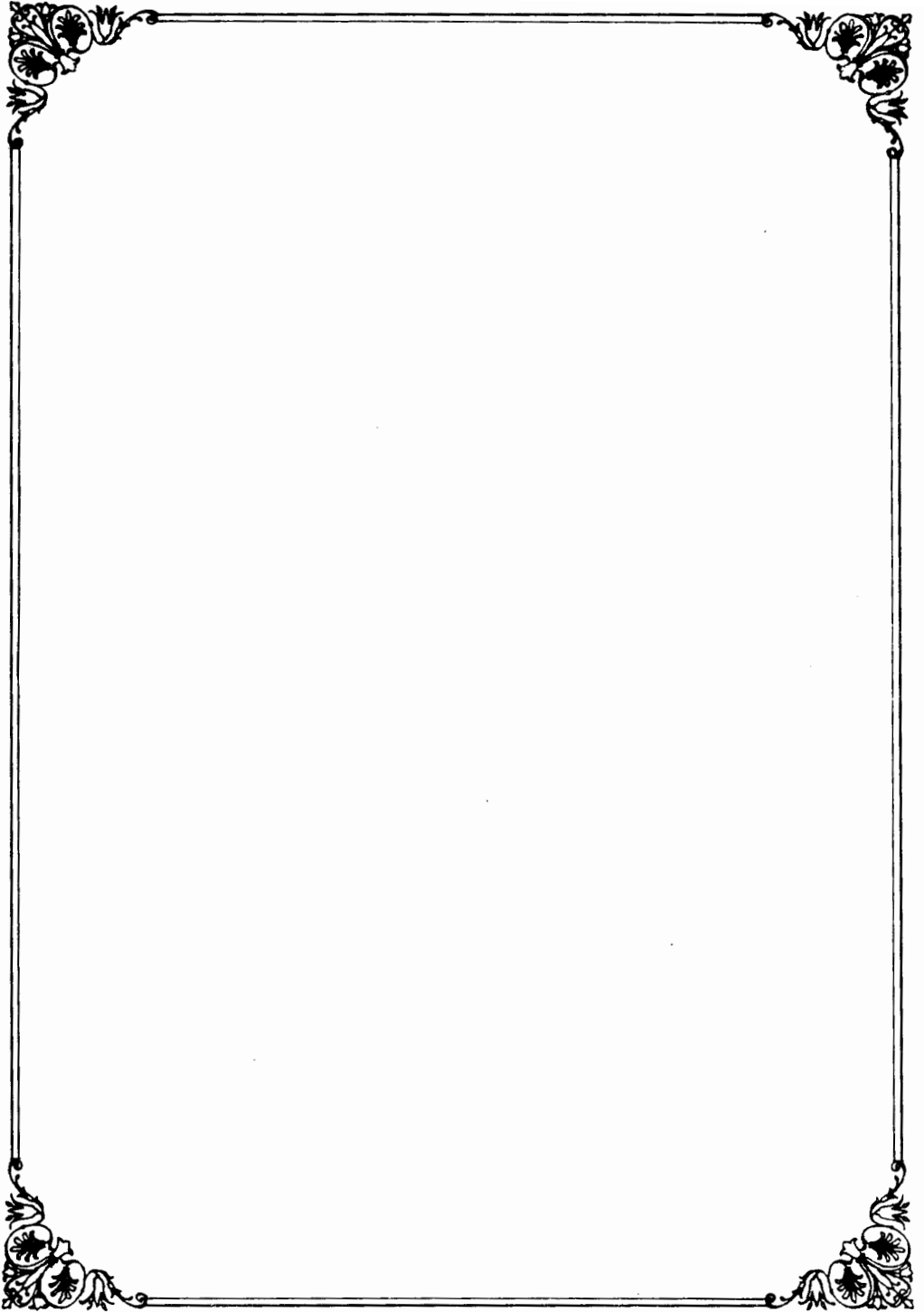
در حقیقت نبوت است	نصراول	۱۱۶	حدیث وصف سراج	=	۹۸
در دوسوسه است	=	۱۱۷	در بعضی ادب شهادت بالوکیست	نصرت	۹۹
در علاج دوسوسه است	=	۱۱۹	وجه تکرار شهادت بالوکیست	=	۱۰۰
در اخلاص است	نصرت دوم	۱۲۰	در مراتب شهادت	=	۱۰۱
در مراتب اخلاص است	=	۱۲۱	ذکر حدیث سراج در بدو ادان	وحد	۱۰۲
در بعضی مراتب دیگر اخلاص اجمالا	نصرت سوم	۱۲۲	در بیان نکته شهادت بر حسب ترتیب احوال	=	=
در توفیق اخلاص است	نصرت چهارم	۱۲۴	در بعضی ادب شهادت بر است	نصرت چهارم	۱۰۳
در طوائف محمودان	=	=	دستاره شهادت بولایت	=	=
طبقات علماء سوره	=	۱۲۷	میان ارتباط شهادت با ادان و امام	=	۱۰۵
میان آنکه اخلاص فرع توحید است	=	۱۲۹	راج کبریٰ سراج	کتاب عرفان	۱۰۶
ذکر بعضی درجات دیگر اخلاص	نصرت پنجم	۱۳۰	راج شهادت باماره سونین	فرع فقهی	۱۰۷
ذکر ضرورت آن است	=	۱۳۱	در این خصوص	کتاب عرفان	۶
بعضی احوال حضرت سجاد علیه السلام	=	۱۳۲	در بعضی ادب جمعیات	نصرت ششم	۱۰۸
در تکرار از ادب قرأت	ابسیم	۱۳۳	در ذکر حدیث راجع با ادان و امام	وحد و بیسم	۱۰۹
در ادب بطلقه قرأت	صباح	=	در بیسم است	باب دوم	۱۱۰
در تقطیع است	نصراول	=	در رجب قیام است	نصراول	=
در حقیقت قرآن و غیر تحریف بدان	=	۱۳۴	در ادب قیام است	نصرت دوم	۱۱۱
در بیان وجه عظمت قرآن	=	۱۳۵	تکرار در احوال بعضی علمای	=	۱۱۲
در بیان تفصیل و موقبات قرآن	نصرت دوم	۱۳۶	در بعضی حسن	=	۱۱۴
در تکرار تفسیر قرآنیه و غیر آنها	=	۱۳۹	شماره بنیاد تفصیل این علم	=	۱۱۵
در طریقی تفصیله از قرآن ترتیب	نصرت سوم	۱۴۳	در ترتیب و ادب آن	باب سوم	۱۱۶
در بیان وظیفه تفسیر قرآن	=	۱۴۴			
در بیان که کیفیت تفسیر قرآن از خود آن	=	۱۴۵			

۱۴۹	فصل چهارم	در رفع سوانح شهاده از قرآن	۱۶۵	=	رکن چهارم تجمید است
=	=	ذکر حبیبین در دفع قرآن	=	=	چنانکه تمام نماز بن حق خلق نفع است
۱۴۱	=	در جواب آمار فاسده	۱۶۷	فصل پنجم	در بعضی ادب شهاده
۱۴۹	=	در مراتب بعبودیت قرآن	۱۶۸	=	در خصوص مرتبه
۱۵۰	=	در گفتن شهاده از قرآن بدون	۱۶۹	=	چنان حدیث تریث گفته اند که لا اله الا الله
=	=	انکه تفسیر برای همیشه	۱۷۰	=	در مراتب شهاده است
۱۵۱	=	چنانکه تلمیح تفسیر را بر موطا است	۱۷۲	=	چنانکه ایمان شرط شهاده است
=	=	سعارف را ضدن نیست	=	فصل ششم	در تجمیع مکلف در شهاده
۱۵۱	=	در جواب معاصی	۱۷۳	فصل هفتم	در ارکان شهاده
۱۵۲	=	در جواب حب دنیا	=	=	رکن اول در استعجاب است
۱۵۳	فصل هشتم	در بیان تکلیف است	۱۷۵	رکن دوم	در استعجاب نه است
۱۵۵	=	در حقیقت تکلیف است	۱۷۶	رکن سوم	در استعجاب نه است
۱۵۶	فصل نهم	یک اراد را بطین است	۱۷۷	رکن چهارم	در استعجاب نه است
۱۵۸	خاتمه	در ترجمه بعضی روایات راجحه بر آن	۱۷۸	فصل دهم	در بعضی ادب شهاده است
۱۶۱	مصباح	در ادب قرآنی است در نماز	۱۸۰	=	چنانکه تصور از نکات کم است
=	فصل اول	مراتب قراءه در قرآنی سازی	۱۸۱	=	در ادب روحی امر معروف
۱۶۲	=	حدیث تقسیم صلوة بر مضاربه	۱۸۲	فصل یازدهم	ذکر ایات در ادب امر معروف
=	=	در احوال عبودیت در قرآنی	۱۸۳	=	که تحقیق تعیین با اولیسم است
=	=	رکن اول تسمیه است	۱۸۵	=	در احوال امر معروفه مبارکه حمد
=	=	رکن دوم تجمید است	۱۸۷	=	در بیان حقیقت اسم است
۱۶۴	=	رکن سوم تعظیم است	۱۸۷	=	در بیان الله و احوالات آن
۱۶۵	=	=	۱۸۸	=	در بیان حرمت رجمانیه و عظیمیه

۱۸۹	تخص عرفان	در بیان تفسیر تعظیم زمین بر زمین	۲۱۲	المعجم	در بیان حکمت ذکر الهام از منزه در مورد حمد
۱۹۰	کتاب محکم	در بیان شهادت لفظ زمین در زمین	۲۱۳	تفسیر عرفان	در ترتیب الهام از بعد ترینه
۱۹۱	=	مان وضع الفاظ بر اصول عامه	۲۱۴	تفسیر ادب	در بیان سخن درین است
۱۹۲	=	مان که طمان الفاظ بر اصول عامه	۲۱۵	=	در تفسیر اما که تعبیر و اما که تسعین
=	=	مجلسه کلام بر حق حقیقت است و بس	=	=	در بیان صحر در بیان بطریق ابرو حید
۱۹۳	=	در خصائص مباحثی قابل توجه بران	۲۱۶	تفسیر آرائه	کتاب عدول از نسبت خطاب
۱۹۴	=	در وزن ابرو حید در این خصوص	۲۱۷	تخص عرفان	کتاب آمان بصیغه تکلم مع لیس
۱۹۵	تفسیر تخصص	در حقیقت جبر و اختیار و قاضی	۲۱۸	تفسیر و کتب	در وجه تقدیم اما که تعبیر برای اله تسعین
۱۹۶	=	در حدیث از خود تعبیر تفسیر	۲۱۹	فائمه غریبه	مان اما که صحر در بیان آیات از عا کلمات
۱۹۷	تتمیم	در فضیلت اکبریه مقلد و نقد	۲۲۰	الفاظ آیات	در غرر خطب استصباح است که در عبارت
۱۹۸	تفسیر آرائین	در بیان احتمالات در در العالمین	۲۲۱	ترجمه تفسیر	در حراز تفسیر نشاء و در اما که تعبیر
۱۹۹	=	در بیان تفسیر کلام صحر ابرو حید	۲۲۲	فایده	در تفسیر عبارت است
=	=	در بیان الهام و کتب و دران	۲۲۳	=	تفسیر آرائه
۲۰۰	تفسیر	در شهادت لفظ عالمین	۲۲۴	تفسیر آرائه	تفسیر آرائه
۲۰۱	تفسیر آخر	مان تا سبب بر عالمین تفسیر	۲۲۵	تفسیر آرائه	در عبارت عبارت و در عبارت
۲۰۲	الفاظ آیات	در بیان روایت علی قالا از عدل	۲۲۶	تفسیر عرفان	مان اما که برابر بر وجه صراطی خاص
۲۰۳	=	مان که روایت تفسیر احسان است	۲۲۷	تفسیر کلام	تفسیر کلام
۲۰۴	تفسیر احوال	مان که بر وجه جمع الهام صحر است	۲۲۸	جامعه	مان تفسیر اما که از تلخیص آفان
۲۰۵	تفسیر حکمی	مان تفسیر آرائه	۲۲۹	تفسیر	در تفسیر که در تفسیر است
۲۰۶	تفسیر حکمی	مان تفسیر آرائه	۲۳۰	فصل	در تفسیر که در تفسیر است
۲۰۷	تخص عرفان	در وجه صحر اما که بر زمین	۲۳۱	=	مان اما که تفسیر است
۲۰۸	=	=	۲۳۲	=	افعال آن است

۲۴۰	=	۲۴۰	عین الکه حکمت حکما و کلام از زبان	وجه دیگر در بیان وجه تسمیه
۲۴۱	=	۲۴۷	قدیر قول خدا برای قدر مومند	مان تقدیر امور در لیله تقدیر و کمال بدان
۲۴۲	=	۲۴۸	در مشرب به شماره هو	وجه دیگر در بیان تسمیه لیله تقدیر
۲۴۳	تفسیر حکمی	۲۴۹	در قول حکما در صفات نبوت و سید	در حقیقت لیله تقدیر دوم تفسیر
	=	۲۷۰	و ایراد بر آن	ذکر شود در عقیده بدان باب
۲۴۴	محل عدم	۲۷۱	در بیان میزان صفات جاهل و جاهل	در مظهر لیله تقدیر و جمع نشد است بدان
۲۴۵	تفسیر عرفانه	۲۷۳	در گفتگای نبی در کیفیت تشریح	در بیان عرفانه در تعلیق لیله تقدیر
۲۴۶	=	۲۷۴	در مضمون ادبیت جمیع الیکم	تقدیر ادبیت در تفسیر لیله تقدیر
۲۴۷	=	۲۷۵	عین الکه قرآن از جمیع کلمات	در تعظیم لیله تقدیر و نکته آن
۲۴۸	=	۲۷۷	عین الکه نبوت و محمد از جمیع کلمات	عین الکه لیله تقدیر از هزار نامه است
۲۴۹	تفسیر حکمی	۲۷۸	در تفسیر سوره زینب علیها السلام	در بیان دوم تقدیر و حقیقت آن
۲۵۰	حکمت شریقه	۲۷۸	در آیه لیل لیل بر جمیع سوره	در حقیقت بلکه در بیان محمد انما
۲۵۱	تتمیم	۲۷۸	در ذکر حدیث باقر در تفسیر سوره	در صفات بلکه لیل
۲۵۲	خاتمه	۲۷۹	احادیث زینب در تفسیر سوره	در بیان سه در شرح عظیم
۲۵۳	فصل پنجم	۲۸۱	در تفسیر آیه تفسیر سوره باقره قدر	کیفیت نزول بلکه لیل امر
۲۵۴	طلب اول	۲۸۲	در تفسیر آیه تفسیر سوره بقره	در تفسیر قول خدا و آنچه در لیله تقدیر
۲۵۵	=	۲۸۳	در تفسیر آیه تفسیر سوره بقره	در تفسیر سلام ای حمی مطیع العجز است
۲۵۶	=	۲۸۴	نسبت قدری حکمی در بیان امرین	در بیان الکه این سوره نسبت در تفسیر امرین
۲۵۷	طلب دوم	۲۸۵	کلمه تفسیر با امرین بصفه جمع	قدر از طیفان قلم در بیان الکه این
۲۵۸	طلب سوم		در آیه ای نسبت نزول قرآن	مطاب تفسیر برای سب
۲۵۹	طلب چهارم		در تفسیر آیه غایب در آیه امرین	در تفسیر آیه غایب و امرین
۲۶۰	طلب پنجم	۲۸۶	عین الکه تقدیر و در بیان امرین	در بیان پنج فصل است
۲۶۱	=		در وجه تسمیه آن	

۲۸۶	فصل اول	در بیان قتل از رکوع و ادب آن	۳۰۱	۴	بیان حدیث شریف
۲۸۸	فصل دوم	در آداب انکسار رکوعی	۳۰۳	باب ششم	در آداب سلام و دیدان و فصل اول
۲۸۹	فصل سوم	در رکوع صلوة سراج است	۴	فصل اول	در بیان احوالیه بر سجد و ادب آن
۲۹۰	فصل چهارم	نقد حدیث صحیح شریف	۴	فصل دوم	حدیث صحیح شریف در برکات سلیم
۲۹۱	۴	بیان احوال حدیث شریف	۳۰۴	۴	ترجمه بیان حدیث شریف
۲۹۲	فصل پنجم	در رفع ریس از رکوع است	۳۰۵	۴	بهرات لغوی است
۲۹۲	باب ششم	در شمار آداب بار بار بجز در آن	۴	فصل اول	در آداب سجده و راجع و خارج
۴	۴	چند فقرت	۴	۴	در بیان چند فقرت
۴	فصل اول	در ترصیع آن است	۴	فصل اول	در تسبیحات اربعه دارالافتاء
۲۹۳	فصل دوم	حدیث صحیح شریف	۴	رکعت اول	در تسبیح است
۲۹۴	۴	بیان حدیث شریف	۳۰۷	رکن دوم	در تحمید است
۲۹۵	فصل سوم	در ذکر سجده در رکوع است	۴	رکن سوم	در تمجید است
۲۹۶	۴	در بیان کلمه بار خجسته و حال	۳۰۸	رکن چهارم	در تکبیر است
۴	۴	در ذکر در می است	۳۰۹	فصل دوم	در آداب طلبه قنوت
۲۹۸	فصل چهارم	در بیض ابرو بجهه و ذکر آن در بیض	۴	۴	در دعای فرج و طایفان
۲۹۹	باب ششم	در آداب شکر است در بیان و نظر	۳۱۱	۴	در بیض آداب عبودیت در قنوت
۲۹۹	فصل اول	در شهادت و صورت و رسالت	۳۱۲	فصل سوم	در تنقیح است
۴	۴	در بیض از ابرو و آداب آن	۳۱۳	۴	در طایف و اسرار تسبیح صد تقیم
۳۰۰	فصل دوم	نقد حدیث صحیح شریف در بیان	۳۱۵	ختم دریا	در دعای بیان مختصر است



کتاب اداب الصلوة

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
وآلته بعد صلواتهم جميعين من ان الالهيوم يوم الدين

فدا وذا قدم بر ما از جدول مبارک قدر تو کوتاه است دست طلب ما از دین نرسد تو ظاهر جمایا شهرت
و خصلت بصیرت ما را از خصال جمید تو محجوب کرده در پرده ما غلیظ حب دنیا و شیطنت قلوب ما را از توبه
بغیر حلال تو فوجور نموده راه آخرت ما را یک و طریق نهانیت حدیده و ما بجاره ما چون مشکبویان در فکر
قدید سیرالاستیم که چون گرم ابریشم از سلسله ابر شهرت و امان بوجود تنیده و یک سره از عالم غیب
و محفد نس چشم بریده چرا که از بار قدر العیبه چشم دل ما را در روی بخش و از خنده غیبیه ما را از خود بخود ما
الهی سب که حال لا تعطای لیک و از انصار فلوما بصیا انظر الیک حتی تخرون بهما لتعوب حسب انهم
فنهذ الی سعدن لعظه و نصیرار و احنا سعلقه بقر قدرک و جعل ایامی چند پیش از این رساله فراهم اوردیم
که بقدر میسر از برادر صلوة در آن گنجایندم و چون از ما حال عامه مناسبی نیست در نظر گرفتیم که شطری را از
اداب قلبیه این معراج روحانی نادر مسلک مجرب در اوردیم شاید برادران ایمان را از آن تبرکری و قلب تاسی
خود را تا تیری حاصل آید و بکمالی مبارک و غایبانه میبزم از تصرف شیطان و حصول خذلان از دله قدیر
و مرتب نمودم از ابریک مقدمه و چند مقاله و یک خانمه الامتدومه و آنکه از برای نماز غیر از این!

صورت نماهت و نیز از این ظاهر باطنی است و چنانچه ظاهر را ادب است که مراعات نمودن آنها بسوی
 بطلان نماز منسوی یا نقصان آن گردد و منظور از برای باطن ادب است قلبیه باطنیه که با مراعات نمودن آنها
 نماز منسوی را بطلان یا نقصان دست دهد چنانچه با مراعات آنها نماز دارای روح ملکوتی شود و ممکن است
 پس از مرتبت و اهتمام با ادب باطنیه قلبیه شخص مصحح را نصیب از تراهی نماز او بر سرفت و عجاب قلوب
 حاصل شود که آن قره العین اهل سلوک و حقیقت سراج قرب محبوب است و آنچه گفته شد که بار نماز
 باطن و صورت غیبیه ملکوتیه است علاوه بر آنکه موافق ضربی از بر آن و مطابق شارهات محاب سلوک
 در یافت است آنجا رگیزه عموما و خصوصا نیز در دست بر آن دلداد و ما بذکر بعضی از آن این اوراق با
 تبرک کنیم از بجهت قول خدای تعالی است بوم یجد کل نفس ما عملت من خیر محض و ما عملت من
 سوء فاولوان بینها و بینها املا بعد از آنکه دولت کند که هر کسی جمال خوب بد و خود را در
 می بیند و صورت باطنیه غیبیه آنها را مشاهده کند چنانچه در ایام شریفه دیگر فرماید وجود او با عمل او حاصل
 و در ایام دیگر فرماید من بهل مشغال ذره خیر بود ای دولت کند بر آنکه نفس جمال را سعانه کند
 و اما احادیث شریفه در این بیشتر از آن است که در این صفحات بکنجد و ما نیز که بفرمان گفتیم از آنچه در
 دست رسیده بجهت صادق بددم به رساله قال من صلی الصلوات المفروضات فی اول
 وقتها و اقام حد و دهار فعمها الملك الی السماء بیضا نفیة نقول حفظك الله كما حفظتني
 اسنود عنی ملک اکرم او من صلاها بعد وقتها من غیر عتبه و لم یفم حد و دهار فعمها الملك
 سودا و مظلمه و هی نصف به ضعیف ضعیف الله كما ضعیف و لا رعاك الله كما لم یغنی
 دولت کند بر کجه نماز را ملک که به بالد بر بند بسوی آسمان یا بصورت پاکیزه سفید دانند و در

که مدلول وقت بجا آورد و در خطه ادب ان نماید و در این صورت دمی خیر نماز گزار کند و یا با عورت
تاریک سیاه وان در وقتی است از باب عذر تاخیر اندازد و آنگاه بعد از آن نکته در این صورت
در آن نغمین کند و این حدیث مملوده بر آنکه دلالت بر صورت غیبیه ملکوتیه کند دلالت بر حیوة آنها
نیز کند چنانچه بران نیز قائم است بران و آیات و اخبار دلالت بران کند چنانچه حق تعالی فرماید
وان لاداسر الاخرة لعی العجوان و مضمون حدیث شریف احادیث دیگری است که ذکر آنها موجب
تعلیل است. و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که چون بنده مؤمن داخل قبر شود نماز
در جانب رست او و زکوة در جانب چپ او است و خیمه او بر او سایه افکند و هر در گوشه
قرار گیرد و چون ملک که مولا سئواله داخل شوند صبر نماز و زکوة و سیکو گوید با شما باد یاری
رفیقان و اگر شما عاجز شدید من با او هستم و این حدیث شریف را در کافی شریف بدو طریق
نقد فرموده و شیخ صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال حدیث فرموده و دلالت آن بر صورت غیبیه
و حیوة و شعور آنها واضح است و احادیث متعدد قرآن بصورت ملکوتیه و تمدن نماز بسیار است و اما آنچه
گفته شد که از بر نماز بسیار عبادت جز این ادب معویة ادب قلبیه است که بدون آن ادب
نماز ناقص است یا مہلما مقبول در گاه نیست در خلال این ادب که شماره ادب قلبیه میشود تکرار
خواهد شد نشانده و آنچه در این مقام باید دانست آن است که گفتا نمودن بصورت نماز و تشریح
و محروم ماندن از برکات و کمالات باطنیه آن که موجب سعادت ابدیه بلکه باعث جوارب
لحمه و رفاه مروج مقام وصول وصال محبوب مطلق که غلبه کمال اولیاء و فقہار از روی اصحاب
معرفت و در باب قلوب بکفره همین سید مرتضی علیه السلام است از اربع مراتب خزان

در این کاری است که سر از خدیج از این نشسته و در دد که سبب آید موجب حرمتهاست که عترت از
 در آنگان و اجزیت ما تا در حجاب عالم ملک و خدیج طبیعت استیم از ان عالم نمیتوانیم ادراک
 نمایند دوستی از خود بر شهر دارم که امام حرمت و نماست و زبان و خسارت بالذات از ان است که چیزی
 که وسیله کمال و سعادت است آن ددوای دد و تقایص قلبیه است دد حقیقت صورت کماله
 نهانیست است ما بر دد چندین ماه سال تعب در راه ان از ان بیچ وجه استفاده روحیه گرفته است
 ما که قدرت قلبیه و مجامعهای ظلمانه شود و آنچه قره لعین رسول اکرم صلی علیه و آله و سلم سبب
 ضعف بصیرت ما گردد و احسرا علی ما فرطت فی جنب الله برای عزیز دامن است بگر
 زن دوست طلب کشای و با بر تعب در حقیقت است عادت خود را صلح کن در ایط روحیه باز
 اهر سعادت را تحصیل کن و از این سخن الهی که با کشف نام محمدی صلی علیه و آله برابر در زبان تمام
 در دد و تقصیرات نفس فراهم آمده استفاده کن و خود را تا مجال است از این منزلگاه طلعت و حرمت
 و نماست و جاه عیسق بعد از ساحت تقدیر بر بیت جد و مو کوچ ده و خلف کن و بعراج و ما
 و در ب کمال خود را برسان که اگر این وسیله از دست رفت و سایر دیگر منقطع است ان قبلت
 قبل ما سواها وان ددت دد ما سواها و ما اداب باطنیه این سلوک دهان را بعباده
 بسوزد تقضی میان می کنیم شاید که از اهر ایمان را نصیبی از ان تعلق افتد این خود شاید موجب
 رحمت الهی و توجه غیبی شود نسبت باین باز مانده از طریق سعادت و نهانیت و غفلت در زدن
 طبیعت و انانیت انه دل بلفظ و نهانیه مقاله اولی در اداب که در تمام عادت نماز بلکه در
 تمام عبادات و نماز که ضرورت است در مان چند نصرت فصل اولی که اداب قلبیه

در اداب طبیعت
 در اداب طبیعت
 در اداب طبیعت

در عبادات و وظائف باطنیه سالک طریق اخرت توجه بقریبیت و ذلّ عبودیت است و آن
 یک روز نازل منزه سالک است که وقت سلوک هر کس بمقتدر قوت این نظریات بلکه کمال نقص نسبت
 تابع کمال نقص این امر است و هر چه نظریات و انانیت و خود بینی و خود خواهی در زبان غالب
 باشد از کمال نبات دور و از مقام قرب ربوبیت محروم است و حجاب خود بینی و خود پرستی از جمیع
 حجب نفییم تر و ظلمات تر است و خرق این حجاب از تمام حجب بگزر و خرق همه حجب را مقدر است
 بلکه متعاقب متعاقب غیب و نبات و باب ایادی مروج بحال روحانیت خرق این حجاب است
 تا انسان را نظر بچیزتین و کمال و جمال توهم خود است از جمال مطلق و کمال حرف محراب و محراب
 و اول شرط سلوک الهی که خروج از این منزل است بلکه میزان در ریاضت حق را مظهر این است پس
 هر سالک که با قدم انانیت و خود بینی و در حجاب است و خود خواهی طی منزل سلوک گشته ریاضت
 باطل و سلوک الهی نیست بلکه الایفس است مادر نبات نفسانیت قال قاله دین بخرج
 من بیته مهاجر الاله و رسوله ثم یدیکه الموت فقد وقع اجره علیها اجمرت صدور رحمت اجرت
 عبارت است از اجرت بتن از منزل صدوی بسوی کعبه یا شاه اولیاء و اجرت سموی خروج
 از بیت نفس و منزل دین است الهی و رسول و بجز بسوی رسول و ولی ترا اجرت الهی است و مادام که
 نفس را تعلق بچیز و توجی نبات است سافرنده و باقیای انانیت در نظر سالک است
 و بعد از ثمر خردی و اذ ان هلمم خود خواهی منتهی نشد در حکم حاضر است نه سافرندها بر
 در صباح شریف است قال الصادق علیه السلام العبودیه جوهرة کهنها الربوبیه فا
 فقد من العبودیه و جد فی الربوبیه و ما حقی من الربوبیه اصیب فی العبودیه —
 صحیح

کسی که با قدم عبودیت برکنه و داغ ذلت بنمک ما در ناهیه خود کند و وصل بجز ربوبیت پیدا کند
 طریق وصول بقاین ربوبیت سرود ابراج عبودیت است و آنچه در عبودیت از اینست و ثابت
 مفقود شود در ظن صاحب ربوبیت از ازمای باه تا بمعانی رسد که حق تعالی مع و بعد دوست داری
 او شود چنانچه در حدیث صحیح مشهور بین فریقین وارد است چون از تصرفات خود که نسبت و مملکت
 وجود خود را بکمره تسلیم حق کند و خانه را بعبادت خانه و آنکه از نمود و خانه در غر ربوبیت شد
 صاحب خانه خود تصرف در امور کرد پس تصرفات او تصرف الهی گردد چشم او الهی شود و چشم
 حق بگرد و گوش او گوش الهی شود و بگوش حق بشنود و هر چه ربوبیت تسلیم شد و غفران
 منظور خواهد بود از غر ربوبیت همان اندازه کسر شود و ناقص گردد چه که این دو شاخه یکدیگر
 در دنیا و الاخره خزان پرست ملک الهی را ضرور است که به مقام دل خود ببرد و نصیب لعین او
 ذلت عبودیت و عزت ربوبیت است و هر چه این نظر قوت گیرد عبادت روحانی تر شود
 و روح عبادت قوی تر شود تا اگر به دست گیری حق و ادلیای کلمه علیه السلام تو نسبت بحقیقت
 عبودیت و کنه آن را ملاحظه از سر عبادت لمحه در می یابد و در جمیع عبادات خصوصاً نماز که
 است جامعیت دارد و منزله آن در عبادات منزله انسان کامل است و منزله اسم عظم بلکه خود
 اسم عظم است این دو مقام یعنی مقام غر ربوبیت که حقیقت است و مقام ذل عبودیت که بقعه
 آن است مرسوم است در در جمال مستحبه قنوت و در جمال واجبیه سجده را مخصوص است که پس
 از این نشانه بان شماره نخواهد کرد و باید دست که عبودیت مطلقه از ابع مراتب کمال دروغ
 مقامات نهایت است که جز الحمد فلق له محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر اولیا و صحابه

کسی دیگر از ان نصیبی نیست و دیگران را با عبودیت لنگ است و عبادت و عبودیت آنها معلولت
 و جز با قدم عبودیت نتوان بمعراج حقیقی مطلق رسید و لهذا درایه ترفیعه فرماید سبحان الذی
 اسرى بعدن قدم عبودیت و جذبه ربوبیت یرداد ان ذات مقدس را بمعراج قرب وصول
 و در تسمه نماز که بجمع از قافی مطلق است که در جمله حاصل شده باز توجه بعبودیت قدر از توجه
 بر اسات است و مکن است اشاره بان باشد که مقام رسالت نیز در نتیجه جوهره عبودیت است
 و این مطلب را دنباله طویل است که از وظیفه این اوراق خارج است **فصل دوم** اما آنکه
 این سلوک را در این مقام سایر مقامات مراتب و درارجی است می شمار و ما بذکر بعضی مراتب این
 بطوریکه میگردانیم و اما احاطه بکلیه جوانب و احصای همه مراتب آن از عمده این ناچیز میرون است
 الطریق الی الله بعدد انقاس الخلاق یا از ان مراتب مرتبه علم است و ان چنان است
 که سلوک علمی و بران فلسفی ثابت نماید ذلت عبودیت و عزت ربوبیت را و این یکا از
 لباب معارف است که در علوم عالیه و حکمت سعائیه بوضوح پیوسته که جمیع دار تحقق و تمام دائره
 وجود صرف ربط و تعلق و محض فقر و فاقه است و عزت و ملک و سلطنت محض بذات مقدس
 کبریا است و احدی را از خلوص عزت دیگر با نصیبی نیست و ذل عبودیت و فقر در ناصیه هر یک
 ثبت و در حاق حقیقت آنها ثابت است و حقیقت عرفان و شهود و نتیجه ریاضت و سلوک رفیع
 محاب از وجه حقیقت و ردوبت ذل عبودیت و صد فقر و تنگدست در خود دور همه بوجوبت
 و دعای شوب بسید ما بنات صلاه علیه و سلم اللهم ادنی الاشیاء کما هی شاید اشاره
 بهین مقام باشد یعنی خواهش مشاهده ذل عبودیت که مستلزم شهود غر بولیت است نموده

در مراتب است
 و سلوک

ب

پس اگر سالک ماه حقیقت و سادترین موجودیت با قدم سلوک علم و مرکب بر فکری این تزلزل رطبی
 کرد در حجاب علم واقع شود و مقام اول نهایت نابدیند و لکن این حجاب از حجب غلیظه است
 که گفته اند العلم هو الحجاب الاکبر و باید سالک بدین حجاب باقی مانده و آن را خرق
 کند و شاید این مقام الارتفاعت کند و قلب را در این قید محسوس نماید در هسته باج واقع
 شود و هسته باج در این مقام آن است که تفریعات کثیره علیته پراخته و بچلان فکر برای این
 مقصد براهین کثیره افتاده کند و از مسائل دیگر محروم ماند و قلبش باین مقام علاقه مند شود و از نتیجه
 مطلوبه که وصول الالفار الله است فاندشود و صرف عمر خود را در حجاب بران و سلب آن نماید
 و هر چه کثرت فرج میزند شود حجاب بزرگ تر و حجاب از حقیقت افزون گردد پس سالک
 نباید کول شیطان را در این مقام خورده از حق و حقیقت بواپس کثرت علم و عذرات آن وقت
 بران مجرب شود و از سیر در طلب باز ماند و دامن همت بگردد و از حدیث در طلب ^{مطلوب}
 حقیقی غفلت نمرزد و خود را بمقام دیگر که مقام دوم است برساند و آن چنان است که آنچه را
 عقب باقیوت بران و سلوک علمی ادراک کرده با فکرم مقصد بصفحه قلب بنهارد و حقیقت ذیل
 صورت و غریبیت را قلب برساند و از قیود و محج علیته فارغ گردد و ما شاره باین مقام
 در تیه تزییه میباشم پس تمیز مقام دوم حصول ایمان بمقاین است مقام سوم مقام الهیجان و طمینه
 نفس است که در حقیقت مرتبه نامه ایمان است فال تالیه مناطها تجلیله اولم نومن فال یله و لکن
 لپشمن قلبی و شاید شماره باین مرتبه نیز پس از این بیاید مقام چهارم مقام شاره است که
 آن نوری است الهی و بیجا است جماله که تسبیح تجلیات ایمانیه و صفاتی در سراسر سالک ظهور کند در تا

نایب قلب اورا بنور نمودی تصور نماید در این مقام در حالت کثیره که ذکر آنها از جمله این ادراک
 خارج است و در این مقام نمونه از قرب نواذ گفت سعه و بصره دیده بردگنه و سالک خود را ستر
 بجز لایقایی پس از آن بحری است بسیار عیس که از هر قدر در آن شمه کشف شود و هر یک از این مقامات
 استداجی است خاص بنوع که سالک را در آن دلالت عظیم است و سالک باید در تمام مقامات
 خود را تخلص از انانیت و انیت کند و خود بین و خود خواه نباشد که بر خشم که نسیب است
 خصوصاً برای سالک پس از این اشاره باین مطلب بنمایم **فصل سیم** از اموری که از
 برای سالک در جمیع عبادات خصوصاً نماز که سر همه عبادات است و مقام جامعیت دارد
 لازم است خشوع است و حقیقت آن عبارت است از خضوع تام بمنزج با حب یا خوف
 و آن حاصل شود از ادراک عظمت و سطوت و بهیت جمال و جلال و تفصیل این اعمال =
 آن است که قلوب اهل سلوک بسبب جلت و نظرت مختلف است پاره از قطب عشق دارد
 سطح هر جانند و بسبب نظرت سوجه جمال محبوب هستند و چون در ادراک قدر صید
 مشاهده امر جمال کند عظمت متخفیه در سر جمال آنها را محسوسند و از خود بخود نماید چون در هر حال
 جلالت متعنی و در هر جلالت جمال تصور است چنانچه شماره باین سخن است فرموده بینه حضرت
 سوله العارین و اسیر الهین و با لکن عیون عیون علیه و علی اله همین آنها که فرایر سبحان
 من لا تسعت رحمته لا ولیا له فی شدهة تقسمه یا شتدت تقسمه لا عدله
 فی نفعه لا سمته پر بهیت و عظمت و سطوت جمال آنها را فرود کرد و حالت خشوع در جمال
 جمال محبوب برای آنها دست دهد و این حالت در ادراک امر موجب تزلزل قلبی و اضطراب

وین بخش

شود و پس از تکلیف حالت انس رخ دهد و وحشت و اضطراب صدر عظمت و سلطنت مبدل
 بانس و سکنه شود و حالت طمانینه دست دهد چنانچه حالت قلب خلیل الرحمن علیه السلام
 چنین بوده و پاره از قلوب خوزه و از مظاهر جلالت آنها اینست: ادراک عظمت و کبریا و جلال
 گفته دشواری آنها خوزه باشد و تجلیات الهام تهریه و جلالت بر قلوب آنها شود چنانچه
 حضرت یحیی علیه نبیا و اله علیه السلام چنین بوده پس خشوع گاهای مخرب با حسب است و گاهای
 مخرب با خوف و وحشت است کز آنکه بر حسی وحشت و درم خوزه صبی است و مراتب خشوع
 بحسب مراتب ادراک عظمت و جلال و حسن و جمال است و چون امثال ما با این حال
 از نورش هرات محرومیم ناچار باید در صد تصدیه خشوع از طریق علم یا ایمان بجاییم قال
 تعالی فدا فلع المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون خشوع در نماز از خود
 و علامت ایمان قرار داده پس هر کس در نماز خاشع نباشد بحسب فرموده ذات مقدس حق زنده
 اهل ایمان خارج است و نمازهای ما که مشغوع با مشغوع نیست از نقصان ایمان یا نقصان آلت
 و چون اعتقاد و علم غیر از ایمان است از این جهت این عملی که بحق و الهام و صفات او و سایر
 معارف البسیه در ما پیدا میشود غیر از ایمان است شیطان نهادت ذات مقدس حق علم بید
 و معاد دارد مع ذلک کما زیت حلقنی من ناس و خلقته من طین کوبید بر حق تعالی
 و خالقیت او را سقر است انظر فی الی یوم یبعثون کوبید بر معاد را معتقد است علم بید
 در صلوات و ملائکه دارد با این وصف خداوند او را کافر خطاب کرده در زمره مؤمنین خارج کرده
 پس این علم و ایمان از هم متمایزند هر اهل علم اهل ایمان نیست پس باید پس از سلوک علم خود را

در ملک مؤمنین داخل گشته و عظمت و جلال و بهاء و جلال حق جلوت عظمت را قلب برساند تا قلب خاشع شود
والا مجرد علم خشوع نمی آورد و چنانچه می بینید در خودتان که با اعتقاد عمده و اعتقاد بعبادت و اعتقاد بعبادت و جلال
حق قلب خاشع نیست و اما قول خطای عالم الم یأمن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم انذک الله
و ما تولى فی الخی شاید ایمان صوری که مان عقاید با جاها به این معنی به عیب است مقصود همیشه والا
ایمان حقیقی ملازم با یک مرتبه از خشوع است یا آنکه خشوع درایه تریفه خشوع عبارت کامله باشد خاشع
عالم را کاهی طلق گفته بر کسی که از حد علم بحد ایمان رسیده باشد و محمد است درایه تریفه انما
یخشى الله من عباده العلماء اشاره بانها باشد و در لسان کتاب دست علم و ایمان و السلام
برابر منقحه اطلاق شده و بیان آن با لفظ و طیفه این ادراک خارج است با بجهت سادک طریق اخراج
مخضرم با قدم سراج صلواته لازم است خصم است قلب خود را با نور علم و ایمان خاشع کند و این رتبه
الیه و بارقه رحمانیه را در قلبش اندازه ممکن است ممکن نماید بلکه بتواند در تمام نماز حفظ این حالت را
بنیاید و حالت ممکن و استوار در اول امر کرده برای اشغال با ما قدری صعب و مشکل است ولی با قدری
مهارت و در تراض قلب امری است بسی ممکن عزیزم تحصیل کمال و زاد اخراج طلب و جدیت
سبحانه و هر چه مطلوب بزرگ تر باشد جدیت در راه آن نزاوت از است البته سراج قرب الهی
و مقام تقرب مجاز رب الغفره با این حال سستی و قنور و دهن الحار می دست نهد مردانه باید بنیام
کند تا مطلوب رسد تا که این با حضرت دارید و ان نشسته را نسبت باین نشسته طرف قاسم بنیام
چه در جانب سعادت و کمال یا در جانب سعادت و وبال چه که ان نشسته عالم ابدی دائمی است
که نورت و فنا نامیز است سعادتش در رحمت و عزت و نعمت همیشه است انهم رحمتی که در این

عالم سیه خرد و عزت و سلطنتی الهی که در این نشئه نظیر خرد و نعمت است که در تجله کسی منظور نمود است
 و منظور در جناب سعادت آن که عذاب و نعمت و دلائل در این عالم نظیر دشت ندارد در راه اول
 سعادت اطاعت رب الهی است و بدین اطاعات و عبارات ایچک بمرتبه این نماز که
 سبوحه است جامع الهی که تکلف سعادت بشر است و قبوله آن موجب قبوله جمیع اعمال است نیکه
 پس باید در طلب این سعادت تمام نایبه دار که شش ضایقه کنینه و در راه آن محشر شاق نایسه
 با آنکه شفقت مهم ندارد بلکه اگر منتهی می شود طیبت کند و این نلیی حاصل شود در همین عالم از زیناجات
 با حق نه تمامی برید که با ایچک از لذات این عالم طرف نسبت نیست چنانچه از صفات احوال اهر
 ساجات با حق این طلب روشن شود با تجله خلدنه مذاکره مادر این نفسان است که پس از زین
 عظمت و جمال و عدل حق را برهان یا بیان انبیا علیهم الهدم فهمیده می قلب راضیه گران یا میزور
 و کم کم با بزرگ توجه قلبی و مراد است بزرگ عظمت و عدل حق خشوع را در قلب دارد باید محمود یا تنمیه
 سطویه حاصل آید و در هر حال سالک نباید قناعت کند بان مقامی که دارد که هر چه مقام بماند
 امثال با حاصل شود در بار بار اهر سعزت به بشری نیرزد و در سق مهماب تلوب با خرد
 مقام بکننده سالک باید در جمیع حالات متوجه گرفتار و سعایب خود باشد شاید راهی سعادت
 از این طریق باز شود و احمد به فصل چهارم از اداب نامه قلبیه عبادات خصوصاً عبادات
 ذکریه طایفه است دان غیر از طایفه است که فقها رضوان به علیهم و خصوص نماز اعتبار کرده اند
 دان عبارت است از آنکه نفس سالک عبادت را از روی سکونت قلب و اطمینان خاطر بجا آورد
 زیرا که اگر عبادت را با حال اضطراب قلب و تزلزل بجا آورد قلب از آن عبادت متعلق شود

و نامی از عبادت در ملکوت قلب حاصل نشود و حقیقت عبادت صورت ابله قلب کمزور
 و بی زلفیات کثر از عبادت و گفتار اذکار و اوراد آن است که قلب را از آنها تأثیری حاصل نبرد
 و نقیضه رخ در نام کم حقیقت ذکر و عبادت تسکین باطن ذات سالک را دهد و قلبش با روح
 عبادت متحد گردد و تا قلب را اطمینان و سکونت و طمانینه و وقار نبوده اذکار و تسکین را در آن
 تأثیری نیست و از حد ظاهر و ملک برین ملکوت و باطن تسکین است نماید و مخطوط قلب را حقیقت
 عبادت ادا شود و این خود از مطالب در ضمن است که محتاج به بیان نیست و با آنکه نامرسل
 شود و اگر عبادت چنین باشد که قلب را از آن بهیچ وجه خبری نبود و از آن آزاری در باطن پیدا
 نشود در عوالم دیگر محفوظ نماند و از نشئه ملک به نشئه ملکوت باسد زود و ممکن است در وقت
 شده در مرض موت و سکوت هولناک موت و احوال و هیجانات پر از موت خدای بخواند
 صورت آن یکی از صفحہ قلب محو و نابود شود و نهان بادیست خفا در پنجاه سوره سحر نمی بود
 شهادت کسی ذکر ربیب لا اله الا الله محمد رسول الله را با سکوت قلب و طمانیان دل بگوید و قلب را
 باین ذکر ربیب تعلیم دهد کم زبان قلب گویا شود و زبان ظاهر تابع زبان قلب شود و اول قلب ناگزیر
 گردد و سر زبان سان و اشاره باین سخن فرموده خباب صادق علیه السلام بحسب روایت صحیح از بعض
 قال فاجعل قلبك قبله للسانك لا تحركه الا باشارة القلب و موافقة العقل و وضع الايمان
 در اعلی امر که زبان قلب گویا شده ملک راه آخرت باید از آن تعلیم دهد و با طمانینه و سکونت ذکر زبان
 القاکنه همیشه زبان قلب باز شد قلب قبله سان و سایر عبادت شود با ذکر آن همه ملکوت وجود سالک ناگزیر
 گردد و اما اگر این ذکر ربیب را به سکوت قلب و طمانینه آن و با عمل و مضطرب و خندل عبادت گفت

از آن در قلب اثری حاصل نشود و از حد زبان و گوش حیوانه ظاهری بیاطن و معینانه رسد و تحقیق آن در باطن قلب محقق نشود و صورت گمانه قلب کند که ممکن از احوال نباشد پس اگر احوال بشه ابری دست دهد مخصوصاً اشرف احوال و سکرات موت و شداید تنوع روح بنسبت بیکان آن ذکر را فراموش کند و از ضمیمه دل آن ذکر تزیین محسوس بلکه اتم حق تالی در رسول ختم و دین تزیین هدم و کتاب مقدس الهی را تزیین کند و سایر معارف را که بقلب رسانده فراموش کند و در وقت سؤال قبر جوابه نتواند دهد بقیس را نیز مجال او فایده نباشد زیرا که در خود از حقیقت ربوبیت در سالت و دیگر معارف اثری نمی بیند و آنچه بملفقه سان گفته بود و در قلب صورت گرفته بود از خاطرش محسوس و او را انحصی از اهداست ربوبیت در سالت و دیگر معارف نخواهد بود و در حدیث است که یک طایفه از امت رسول اگر کم سینه به عهد و مسلم را که در جهنم می کنند از بهیبت مالک جنم هم پیغمبر را فراموش میکنند با آنکه در ایمان حدیث است که آنها ایمان بسته و تقوی آنها و صورتها آنها از نور ایمان در شان و تسلالت جناب محمد شریف ایشان مبسوط هم در مراتب لاهول در شرح حدیث تزیین گشت سمعه و بصره فرمایند کسی که چشم دکوش و دیگر اعضا خود را در راه طاعت حق تعالی صرف کند دارای چشم دکوش روحانی نشود و این چشم دکوش ملک جسمانی در آن عالم نرود و در عالم قبر دنیا است بدکوش چشم باشد و میزان سؤال و جواب بر آن معیار روحانی است انبیا حاضری حق تعالی با بجهت احادیث تزیینه در باره این بخوارخانه داران بسیار است و قرآن تزیین امر بر تزیین قرآن فرموده و در احادیث تزیینه است که هر که نشانی کند سوره از قرآن را تمسک نمود آن سوره در بهشت مبارک و در صورتی که بان خوبی صورتیست پرستی از او بجهت بگوید بان که توحید هستی چه قدر بگوید کاش تو از این بودی جواب

سید به ایات و تراغیث‌های من فذلک سورہ ستم اگر مرا از او پس نکرده بودی تو را این درجہ نیندیرساندم و در حدیث است کہ کسی کہ قرآن را در جوانی بخواند قرآن با کثرت و خوش ترتیب شود و نکته آن این است کہ در جوانی شغلی قلب و کدورت آن کمتر است از این جهت قلب از این بیشتر و زودتر متاثر شود و اثر آن نیز بیشتر باقی ماند و در این باب احادیث بسیار است کہ ما در باب ذرات با وی از اینها می‌گویم اما در حدیث زین است کہ هیچ چیز من قدر از تعلق محبوب تربیت از جمیع که مراد است بر آن شود کہ چون آن حدیثی باشد و شاید نکته بزرگ آن این باشد کہ هر صورت باطنی قلب شود چنانکہ ذکر کند

فصل حکم یک از مهمات ادب قلبی نماز و سایر عبادات کہ از مهمات ادب قلبی است و قیام بان از عظام امور و سکلات و قایق است محافظت آن است از تصرفات شیطان و شاید این تریضہ کہ فرماید در وصف مؤمنین الذین ہم علی صلواتهم می‌فتنون سارہ الجمع مراتب حفظ باشد کہ یک از این مراتب بلکہ اہم مراتب آن حفظ از تصرف شیطان است و تقصیر این اجمال آن است کہ مراتب صحاب معرفت و ادب طوبی واضح است کہ چنانچہ ابرار را غذای است جسمانی کہ بدان تغذی کنند و باید آن غذا مناسب حال و موافق نشہ آنها باشد تا بدان تربیت جسمانی و فواید دست دہر منظره قلوب و ادراج را غذای است کہ هر یک بجز خود حال و مناسب نشہ آنها باید باشد کہ بدان تربیت شوند و تغذی نمایند و فواید معنوی و ترقی باطنی حاصل آید و غذای مناسب باشد از ادراج سعادت البتہ از سبب ساری وجود تا غیر الہیہ نظام هستی چنانکہ در تعریف فلسفہ اعظم ارباب فصاحت فرمودند ہی صورتہ لسان عالم علیا معضای عالم العینی و صورتہ و کمالہ و این سارہ است بہین تغذی معنوی چنانکہ تغذی قلوب از فضایل نشانیہ و سارک الہیہ است و باید دانست کہ هر یک از این فدا را اگر از تربیت

در بیان محافظت از تصرفات شیطان

شیطان خالص باشد و با دست ولایت تابع رسول تخر و مصلی به عظم صلوات به علیها فرازم امره باشد روح
 و قلب از آن تغذی کنند و کمال لایق نهایت و سراج قرب الهی به ناید شوند و هفتاد از تصرف شیطان
 که مقدمه احدی است بحقیقت حاصل شود مگر آنکه سالک در سلوکش خدا خواهد شود و خود خواهی و خود پرستی را
 که نشاء تمام نغاسه و امراض باطن است زیر پا بندد این تمام معنی بدین زبان کلام و به شرح در صلوات
 او ایام عظیم بهم میسر نیست و له سالک نباید یا یوس از لطاف باطنه حق باشد که یاس از روح به
 سر آمدیم سر دیبا و سستیهاست و از اعظم کبار است و آنچه از برای صنف رعایا نیز ممکن است قره
 لعین این معنی است پس بر بالیک طریق اخراج هضم و هم است که با هر جیدی است معارف نماند
 خود را از تصرف شیطان و نفس اماره تمییز کند و با کمال دقت و تقیض در حرکات و سکونت و طلب
 و مطلوب خود غور کند و غایت سیر و کفید و سادی حرکات باطنه و تغذیات بودجه با برت آورد
 و از جمله نفس شیطان غفلت نکند و از اوها نفس اماره و ایس غافل نشود و در جمع حرکات و افعال
 سودا و غن کلام بخند داشته باشد و همچوگاه از سر خود در نماند چه بسیار است که با آنکه سالک به نفسانی
 مغلوب کند و زمین زنده و سوس به سلامت و نفا در هر زیرا که اگر علماء با روحان از تصرف شیطان خالص
 نباشد و دست او در راه امرن آنها درخیزد باشد علاوه بر آنکه ارواح و قلوب با آنها تربیت نشوند
 و کمال لایق خود زنده فقمان فاحش برای آنها دست دهد و شاید صاحب خود را در سلک شایستین
 یا بهائیم و سباع شکاک ناید و آنچه که مایه سعادت و راس المال کمال نهایت و وصول به ابرج عالیست
 نتیجه شعله دهر و نسان را بهادیه مسئله شقاوت سوق دهر چنانچه در بعضی امر عرفان اصطلاح می یوم
 آن خاص را که این اصطلاحات و غور در ان آنها را بصفتت متر نموده و قلوب آنها را منکوس و باطن آنها

ظلمت نموده و مهارت در معارف موجب قوت انانیت و انیت آنها شده و دعای بی ناشایسته
 و شیطیات نامنجم از آنها صادر گردیده و نیز در ارباب ریاضات و سلوک اشخاصی است که ریاضت
 و اشتغال آنها بصفیه نفس قلب آنها سنگدتر و باطن آنها ظلمت تر نموده و اینها از آن است که بر سلوک
 سفوی الهی و مهاجرت الیه محافظت ننهند و سلوک علم و ارتقای آنها با تعریف شیطان و نفس سودی
 شیطان تغیر یوده و به منظور در طلب علوم نقلیه شریعه اشخاص را دیدیم که علم در آنها تا اثر سوء انجشیه
 در بنیاد آنها افزوده و علم که موجب فلاح در سلوکی آنها باید باشد باعث هلاکت
 آنها شده و آنها تکبیر و مهارت و استیلا و خند کشنده و به منظور در بین ارباب عبادت و ناسک
 و موافقین با ارباب و سفین گناهان استند که عبادت و ناسک که سرمایه اصلاح احوال و نفوس است
 قلب آنها را که در ظلمت نموده و آنها را به مجب و خود بینی و کبر و تدلل و تغر و سوء خلق و سوء وطن
 به نیت کمان خدا و او دار نموده و اینها نیز از عدم مواظبت بر این معاین الیه است البته معجزه که بایست
 دیو پدید و تصرف نفس سرکش فراهم آمد جز خلق شیطان از آن رایحه نشود و چون قلب در هر حال
 از آن تقدی میباید و آنها صورت باطنه نفس شوند پس بعد از چندی سعادت انسان یک از اولیای
 شیطان شود که بابت تربیت و در سمت تعریف او نشود و نه نموده و چون چشم ملک بسته شود
 و چشم مملو بازگردد خود را یک از شیاطین طبعین در آن حال جز خسران نتیجه نبرد و حسرتها و افسوسها
 بجا نرسد سودی بخشیده پس سالک طریق اخوت که هر رشته از رشته های دینی و طریقه از طریقه های
 الهی است اولاً باید با بحال مواظبت و دقت چون طبعین با محبت و پرسیاری بر شفقت از فعال
 خود مواظبت نماید و میوب سیر و سلوک خود را تقییس و سیراقه کند و از خلال آن از پناه بردن

بنات معدس حق جبر علا در خلوات و تضرع و زاری بر ماه اقدس ذوالحجاء غفلت نوزد خدا و خدا تو
خود حال ضعیف و بیچاره که ما را الا هم سیاه که ما به دستگیری ذات معدس تو از دست دشمنان قوت
و قدرت که طمع ما بنیای عظام و کله و الا مقام بسته راه گریزی ندارم و اگر بارقه لطف در جنت تو باشد
ما را این دشمن قوی خیمه نجا که هلاکت افکند و پرتیه غفلت و شقاوت که قرار کند تو را با جانان و کائنات
و محرابان بازگذاشت قسم سیدم که نور ما میگردان دادی خلوات و اقامت گاهان بیلان خلوات و دستگیری
فرما و تقرب ما را از غم و غمش و شرک و شک پاک فرما *انکرم الله العیبه* *فصل* و دیگر از ادب
قلیه نماز و سایر عبادات که موجب نتایج میگویند است بلکه باعث تفریح نیز از ابواب و کشف بعض
از هزار عبادات است ان است که سنگ جدیت کند که عبادت را از روی نشاط و بهجت قلب
و فرح و به نشاط خاطر بجا آورد و اگر کسالت نادیده آنست در وقت عبادت احقر شود باید کند پس وقتی را
که رای عبادت انتخاب یکند وقتی باشد که نفس را در اوقات کسالت و غمسته که دادار عبادت کند ممکن است
و غمسته که وقوع نماید زیرا که اگر نفس را در اوقات کسالت و غمسته که دادار عبادت کند ممکن است
اثار جوی بان ترتیب شود که از جمله آنها ان است که انسان از عبادت منفر شود و لطف و تسکین آن زیاد
کند و کم که عبت منفر طبع نفوس شود و این علاوه بر آنکه ممکن است انسان را بلی از ذکر حق منصرف کند
در روح از مقام عبودیت که نشانه محلات است بر بگذارد از چنین عبادت که نورانیت قلبیه حاصل کند
و باطن نفس را از غم و غمزه و صورت عبودیت صورت باطن قلب نشود و پس از این ذکر شد که مطلوب
در عبادات ان است که باطن نفس صورت عبودیت شود و اکنون چنین گویم که یک از ابرار و متابع عبادت
در این اسات ان است که آماده نفس در ملک جوی نافذ گردد و ملکت یکسر در تحت کربان نفس منقر و ضمیر گردد

روایت است که در این

و توارش و جزو فتنه در ملک بن از خصیان در کشی و انانیت و خود سری بازمانده تسلیم حکومت باطن قلب
 شوند بلکه کم تمام قوی فانی شوند در حکومت و امر حکومت در ملک جاری و نافذ شود و اراده نفس فروت گیرد
 در نام مملکت را از دست شیطان و نفس اماره بگیرد و جزو نفس کز ایمان تسلیم و از تسلیم برها و از رضا بغض و نفرت
 شوند و در این حال شکر از اراد عبادات در نفس در باید و از تکلیفات غلبه محض حاصل گردد و آنچه در گذشته
 تحقق پیدا نکرده بود مگر آنکه عبادات از روی نشاط و بهجت بجا آورده شود و از خلقت و تسف و کسالت طبع
 اخراج شود تا محال محبت و عشق بجز حق و تمام عبودیت رخ دهد و نفس و کسالت حاصل آید و نفس سخن دگر
 از او از عظم مهانه است که امر سوزش را بان غایت شدت در محاب میر و سلوک بران تافه نشود
 و چنانچه اظهار عقده ان است که اگر تعداد از روی سرور و بهجت میسر نشود زودتر فهم شود بهیضه طلب
 روحانی قضا میکند که اگر بن فدا ای روحانی را از روی بهجت و اشتیاق تا مدد کند و از کسالت و تکلف
 خوار کند تا اراد در قلب زودتر واقع شود و باطن قلب با ان زودتر تصفیه شود و بهره با این ادب
 در کتاب کرم البر و صحیفه قیوم ربوبه شده است اینجا که در تکیه کفار و منافقان فریاد لایقون الصلوة
 الا دم کسلا و لا یغفون الا دم کاهون و ایة تریفه لا تقربوا الصلوة وانتم تکاری در حدیث کلمات تغییر
 شده و در روایات بهره با این ادب نموده اند و ما بجز که بعضی از ان این ادب را از فقر می نایم =
 محمد بن یعقوب ماسنا ده عن ابی عبد الله علیه السلام لا تمکروا الی انفسکم العبادة
 و عن ابی عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله یا علی ان هذا نذیر من عتبن و اغفل
 فیه یوفی و لا ینقض الی نقل عبادة و بک و در حدیث است حضرت عسکری سلم الله علیه
 اذا تسلطت الغلوب فاودعوها و اذا انقضت فودعوها و این دستور جامع است که در موطا

که در هنگام نشاط و بهجت قلب و دینچه با آنها بسیار در وقت لغو و گریز از آنها را در جهت بکار بر
 پس در کتب معارف و علوم نیز این ادب را باید مشهور داشت و قلب را با کرامت و تقوا داد
 کسب نکرد و از این اعادت و عادت دیگر تمنا و ادب دیگر شود که این نیز از زنده است
 ریاضت است و این عبارت از مرعات است و این چنان است که سادک در هر مرتبه
 است چه در ریاضات و مجاهرات علییه یا نفسانیه یا عملیه مرعات حال خود را بگنجد و با
 رفیق و همرا را با نسی رفتار نماید و زیاد بر طاقت و حالت خود تمکین کند خصوصاً برابر جوانان
 و تازه کار را این مطلب از زنده است که ممکن است اگر جوانان با رفیق در سر را با نفس رفتار
 نکنند و حفظ جمیعت را با اندازه احتیاج این از حرق محله ادا کنند که قمار خطر عظیمی است که چنانچه
 این را متوجه نگردد و این خطر آن است که گاه نفس بر همه سخت گیری فوق العاده و نشان بگریز اندازه
 عیان گنجه شود و زمام اختیار را از دست بگیرد و تقاضات جمیعت که تراکم شده و تشریح جزوت
 که در دست فشاری اندازه ریاضت واقع شود با چاره محرق شود و مملکت را بسوزاند و اگر خدای
 نخواسته ساع عثمان گنجه شود یا زاهدی به اختیار شود چنان در پرت گاه افتد که در ریاضات راه هرگز
 نیندند و بطریق سعادت و برنگاری همچو عهد کنند پس سادک چون طیب حادثه باید نفس خود را در
 ایام سلوک بگیرد و از روی تقاضات احوال و ایام سلوک با نفس رفتار کند و در ایام اشتغال شهوت که
 غرور جوان است طبیعت سالیخ مسخ از خلوص نماید و با طرق شرعی آتش شهوت را زبانشاند که فرزند این
 شهوت بطریق امر الهی اعانت نماید در سلوک راه حق کند پس علاج و در علاج اگر سنن بزرگ الهی است
 که عله و بر آنکه سبب ابتداء نوع است در سلوک راه اخف است نیز در خلیت بسزا دارد و از این جهت

(در بیان مرعات)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند کسی که تنبلی کند نصف دیش را احرار فرموده در حدیث دیگر است که کسی
 دوست دارد ملاقات کند خدا را پاک و پاکیزه ملاقات کند او را باز وجهه و از رسول اکرم نیز نقل است
 که اگر از این نش غریبانه است و در حدیث است که حضرت ایروسان سلام الله علیه فرمودند جماعتی از صحابه
 برخود حرام کردند زنها را و قطار در روز و خواب در شب را ام سلمه خبر داد بحضرت رسول اکرم پس در آن روز
 آوردند نزد او فرمودند ایما اعراف میکنند از زنها همان نزد زنها میروم و روزی تمام یکتیم و در غایت
 میروم و کسی که از نسبت من اعراف کند از من نیست و خدای تعالی فرود فرستاد لاتحرمه و اطمینان
 ما احل الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و کلوا مما ادرکم الله حلالا طیباً
 و اتقوا الله الذی انتم به مومنون بحکمہ برسانک راه آخرت مراعات احوال ارباب و تقابل نفس
 هضم است و چنانچه از خطوط نباید مطلقاً جلو گیری کند که نشأ نفس غلبه است نباید در سلوک از جهت
 عبادات و عبادات عملیه تنفر نکند که در آن راه در کت فشار قرار دهد خصوصاً در ایام حوائج و در ایام
 سلوک که آن نیز نشأ انقباض و تنفر نیز شود و گاه خود که نشان را از ذکر حق تنفر کند و در راهی است
 شریفه بسیار این غریب است چنانچه در گانه ترین است که حضرت صادق فرمودند من در
 ایام حوائج جدیت در عبادت نمودم چدم بن فرمود از فرزند گمراهی مکن زیرا که خدا غنی جل
 و تنی که دوست داشته باشد بنده را را اضر شود از او بکم و در بین مضمون در حدیث دیگر است و نیز
 در روایت گانه است که حضرت ابی جعفر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حدیث کند که فرمود
 ایما این دین مکمل است داخل آن شریک با رفیق در مدارا و عبادت خدا را منصرف نمیدان خدا نکند تا
 سوار سفر علی همیشه که نه سفر را قطع می کند و نه پشت بر کوب خود باقی می گذارد در حدیث دیگر است

که عبادت پروردگار را بسبب نرسیدن بآنچه بجزایر در باب مراعات آنست که نشان تلفت احوال
تشریحیه در آن بنیاست قوت ضعف آن سلوک کند چنانچه اگر تشریح عبادات در ایامات قوت
و تاب تعاقبت دارد در عبادت کوشش در حدیث کند و آنجا که ایام فرود خوانده را طی کرده و تشریح
انها تا اندازه فرود شده است مناسب است قدر ریاضات نشانی را بشمارند و با جدیت و کوشش
مردانه وارد سلوک در ریاضت شوند و هر چه تشریح ریاضات عبادت دادند قیام با دیگر بر او کنند
مانند کم کم تشریح قوای طبیعت جسمه شود و قوای طبیعی خود در حرکت گریز نشی کردن و آنچه در عبادت
نمی بیند دارد است که جدیت و کوشش در عبادت کنند و مرجع شده است از آنجا که اجماع و کوشش
در عبادت در ریاضت میکنند و در عبادت و ریاضات ائمه هر سلام هم عظیم دارد است باین
احادیث تشریح که اتفاق در عبادت را درین فرمودند غیر از اختلاف این سلوک و درجات احوال
نفس است و میزان کثرت و قوت تشریح و تقاضای ضعف آن است **فصل هفتم** یا در ادب
قلیه عبادات خصوصاً عبادات ذکریه تفهیم است و آن چنان است که نشان قلب خود را در تپان
اگر چون حفظ نموده که زبان باز نگردد و آن را بخواهد تعلیم دهد پس بر یک در ادکار و اعداد و حقایق در ادوار
عبادات را با کمال دقت رسمی باین تعلیم دهد و در مرتبه از کمال است آن حقیقتی را که او باک نمرد
بقلب بفرماند پس اگر این فهم معانی قرآن و ادکار نیست دارد بر عبادات به بهره است همان تشریح اجمالی که در آن
کلام خداست و ادکار یادوری حق است و عبادات اطاعت و فرمان برداری پروردگار است تعلیم قلب
کنند و قلب همین معانی اجمالی را بفرمانند و اگر این فهم معانی سوریه قرآن و ادکار نیست همان معانی سوریه را
از تفسیر و عدد و وحیه و امر در هر دار علم سبب و معاد باین مقدار که ادراک نمودن بقلب تعلیم دهد و اگر کثرت

در بیان تعلیم

حقیقت از حقایق صوفی یا سر از سر راه دات برآمده همان را با کمال سعی و کوشش قلب تعلیم کند و انرا تعلیم
 نتیجه این تعلیم آنست که پس از مرگ مرطوبت زبان قلب گشوده شود و قلب ذکر باشد که در اول امر قلب
 مستعمل بود و زبان معلم دیگر زبان قلب فاقد کیش و قلب تابع زبان بود پس از گشوده شدن زبان قلب دیگر
 کرد و قلب فاقد کرد و زبان دیگر آن ذکر گوید و برین حرکت گفته بلکه گاه شود که در خواب نیز زبان
 برین ذکر فکر ذکر سلا گوید زیرا که ذکر قلب مختص ببال بیداریست و اگر قلب مستغرق شود زبان که تابع آن نموده
 ذکر گوید و از ملکوت قلب بظا هر ساریت نماید قدر کمال تعلیم علی شاکسته بجهت در اول امر باید زبان
 این ادب نیز تعلیم را محفوظ دارد تا زبان قلب که مطلوب حقیقت است گشوده گردد و بعد است آنکه زبانی
 قلب گشوده شده آنست که تعب ذکر و خدمت آن مرتفع شود و نشاط و فرح رخ دهد و خدمت که در رخ
 زاین کرد چنانچه اگر کسی طبع را که زبان باز نموده بخواب تعلیم دهد تا طبع زبان باز نموده معلم خسته در طول روز
 چنانکه طبع زبان گشود و آن کلمه را که تعلیم او میکرد او را در خدمت که معلم رفع شود و معلم بیج طبع کلمه را ادا کند
 بی هیچ تعب قلب نیز در ابتدا امر طبع است زبان گشوده که انرا باید تعلیم داد و ادکار و ادوار را باید زبان
 که نسبت و پس از این زبان آن انسان تابع آن گردد و در رخ و تعب تعلیم خسته که ذکر مرتفع گردد و این ادب
 برای کسی که چند مرتبه فیع لازم است و باید دانست که یا از لغات گنزار او کار واجب و دعای ذکر
 و عبادت همین است که زبان قلب گشوده و قلب فاقد و در سعی و عبادت کرد و این ادب محفوظ شود زبان قلب
 گشوده نشود و در احادیث ترمذی اشاره باین مغز شده است چنانچه در کافه شریف از حضرت صادق علیه السلام آمده
 حدیث کند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن مبعوضات ادب فرمودند و لکن افرعوا بینه فلو یکلم
 الفاسیه ولا یکن هم احدکم احمر السوده و در حدیث کافه است که حضرت صادق با ابوسب فرمود

یا ایها اسماء ادعوا لفلو بکم ذکر الله واحذروا النکات خرمحمد واولیاء علمیم بهم نرین ادب را بمحض مشاهده
 چنانچه در حدیث است که حضرت صادق علیه السلام به عیبه را حاضر در نماز است داد که افتاد و غش کرد چون سر بر
 افتاد دست داد از سر سؤال شد فرمود ما ذلت اودد هذه الایة علی قلبی حتی سمعتهما من النبی صلی الله
 علیه و آله لیلته یورد قوله تعالی ان تعذبهم فاعذبهم عبادک وان تعف عنهم فاعف عنهم فانک انت العزیز الحکیم
 بحکمة حقیت ذکر زکر ذکر تدبیرت و ذکر سافه بودن ان به سفر و از وجه اعتبار بلیغ ساقط است چنانچه
 در احادیث شریفه این ضرب است شماره شده رسول اکرم صلی الله علیه و آله بایه فر فرمود یا ایها الذر و کلکمان
 مفقصدان فی نعلک خیر من قیام لیلته و العلب ^{سایه} و هم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که خدا
 تعالی نظر بصورتها را نمیتواند نگاهداری کند بلکه نظر بقلیها را میکند و در احادیث حضرت علی علیه السلام نیز
 مقبول است و هر چه قلب غفلت داشته باشد همان اندازه نماز را قبول نمیکند و اما این ادب که ذکر
 است بمحوظ نشود که قلب حاضر نمرد و قلب از سهو و غفلت بیرون نیاید و در حدیث است که حضرت صادق
 علیه السلام فرمود فاجعل قلبک قبله لسانک لا تحکره الا باشارة القلب و قبله شدن قلب بعبادت
 لسان و سایر اعضا از آن صورت کیمد مگر با محظوظ شدن این ادب و اگر اتفاق افتد حصول این امور
 بدون این ادب از نواد است و این نباید بان سفود نمود ^{فصل} ای از نعمات ادب نسیه که شایسته
 کثیری از ادب تعددشان باشد و عبادت را بدون ان روح و روان نیست و خود تقاضای تغذیه کمال است باب
 الابواب سعادات است و در احادیث شریفه از کثر خیرنی ایتمد ذکر شده و کثر ابدیه تمعد است داده
 شده حضرت قلب است و ما که در رساله تربیه صوفیه و هم در کتاب ربیعین از آن سنوفا یاد نمودیم

و این قلب است

در درجات و مرتب ان را بیان نمودیم لکن در اینجا نیز برای تمییم فایده و تمیز از خود به دیگری از ان بنیام چنانچه
 بر این ذکر شد عبادات و نشانی و ادکار و اوراد در وقتی نتیجه کامله دارد که صورت باطنه قلب شود و باطن
 انسان بان محو گردد و دل انسان صورت عبودیت بخود گیرد و از خود بی درگشایی برود این نیز تمیز است که از
 بر او فواید عبادات یکسان است که اراده نفس قوی شود و نفس طبیعت جبری شود و قوای طبیعت منحرف است
 و سلطنت نفس گردد و اراده نفس ملوکة در ملک بر نماند که در بطوری که قوی چون ملوکة به نسبت حق قایل شوند
 که عیان ان باشند لکن در حکمت آنچه فرمان برای آنها صادر می شود و اکنون گوئیم که یا از بر عبادت
 و فواید همه که همه مقدمه ان است ان است که جمیع مملکت باطن و ظاهر سر در تحت اراده است و متحرک
 تحریک به شود و قوای ملوکة و ملکیه نفس از خود به شوند و یک نسبت حق قایل است ملاکه تم پیدا کنند
 و این خود یک از مرتب ازله قاری قوی و ارادات است در اراده حق و کم نماند که بر این ترتیب شود
 و انسان طبیعی الهی گردد و نفس را تا فریاد است به پیدا کند و وجود بی سر نیست و سگت خود را منقرض شوند
 و قلب و قوای ان تسلیم حق شوند و سلیم صغیر مرتب باطنه در ان بدرگند و نتیجه این تسلیم اراده حق
 در دار اخرت ان شود که حق قایل اراده او را در عوالم غیب نافذ فرماید و او را شاهد عیالی خود قرار
 دهد و چنانچه خود ذات مقدس بر چه را بخواهد بسازد که بخود اراده موجود شود اراده این بنده را هم
 بطور قرار دهد چنانچه بعضی از اهل معرفت روایت نموده از رسول اکرم صا علیه و آله که علی می آید می
 آنها پس از آنکه او را درود می طلبید دارد می شود و نامه از جهت حساب ربوبیت با آنها سه هر بعد از آن
 از خدا می آید با آنها سلام بفرماید و در ان نامه است برای هر انسان که خواه طلب ان است من الحی القیوم
 الذی لا یموت الی الحی القیوم الذی لا یموت اما بعد فانی اقول الله کن فیکون و قد جعلتک

تقول الله ان فيكون فقال صل الله عليه واله فلا يقول احد من اهل الجنة للشيء الا ويكون واين
 سلطنت اليميه است که بینه دهنه از برای ترک لداوه خود و ترک سلطنت هواي نسيانیه و طاعت بپس
 و جنود او و ايچک از اين نياج که ذکر شده حاصل نميشود مگر با حصد قلب کامل و اگر قلب در وقت عبادت
 غافل و ساهي بشه عبادت او حقيقت پيدا نمند و شبهه لهو و بازی است و البته چنين عبادت را در نفس بچشم
 تاثيري نيست و عبادت از صورت و ظاهر باطن و ملکوت با لذت و چنانچه باين معنی در چهار شاهنامه شده
 و قواي نفس بچنين عبادت تسليم نميشود و سلطنت نفس بر اينا بروز نکند و منقطع قواي ظاهر و باطن تسليم اراده
 نکند و ملکوت در گت کبرياي حق مستقر نشود چنانچه بدعاي است و از اين جهت است که مي بيند در پاس
 از چهار پنجاه سال عبادت اثری حاصل نشده بلکه روز بروز بظلمت قلب و معصومتي افزوده ميشود و آن
 بان اشتياق با طبيعت و طاعت ما از هواي نسيانیه و وساوس شيطانيه افزون گردد اين بايست جز آنکه
 عبادت با به سفر و شرائط چنه و اداب قلبه ان به معنی ايد و به نهار ايه سا که کتاب الهی نماز ني
 از حفت و سکر نمايد و البته اين نهي نهي صوري ظاهر نيست لکن بايد در دل جراحتي روشن شود و در باطن
 نوري فروزان شود که نشان را هرايت به عالم غيب کند و در اجرا الهي ميه شود که نشان را از عصباني نياز
 باز دارد و ما خود را در زمره نماز گذار ما محسوب مي داريم و ساها رسال است اشتغال باين عبادت بزرگ
 داريم و در خود چنين نوري نيزيم و در باطن چنين نا حمر و نافع براي ما ميه ان شده پس وای کمال بازرنگ
 که صود جمال ما و صيغه نهار را در ان عالم برت ما دهند و گویند خود حساب خود را بترس بين ايا چنين جمال
 قابل قبول در گاه است و ايا چنين نمازي با اين صورت مشوه ظلمت تحرب با حضرت کبريا است و ايا باين آيات
 بزرگ الهی و وصيت انبيا و اوليا را بايد منظر سوگ که در منظر دست خيانت شيطان جهيم که عدو است بان راه

وایمانی که سراج نوسن است و زبان تعین است چرا باید شما را از رحمت مقدس تبعید داد و راه قرب الهی
 دور کند از روزی که حضرت و ذممت و پیکار که و بیخنی و جملت و شساری چسری نصیب یابنمود حرمت و درستی
 که در این عالم شبیه خلاد و جملت و شساری که نظیرش را تصور نمیتوانیم کرد حضرتما را این عالم هر چه باشد شب
 هزار طر سیه است و شساریها را سیرع انحال است بخلاف اینجا که روز بگذر حرمت و ذممت است
 چنانچه حق فریاد و اندر هم یوم کسره اذ قضی الامر امر کزنده را نتوان حیران نمود و طرعت سیه را نتوان
 برگرداند فیما حیرت عا و طرعتی جنب لبه ای عزیز امروز روز طرعت و طرعت اینجا اندر و کنایها
 آوردند و طرعتا نمودند با این همه ترینات و این همه تقدیر و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار
 و سکر طرعت بسیار کنند و ما را به عالم نور و نشسته بهجیب و سرور رسانند و بحیوة ابری و نعمت سرسری و
 و لذت عا و دیدان رسانند و از هلاک و شقاوت و نار و ظلمت و حرمت و ذممت رهای و دهند تمام
 اینها را بر خود ما بدن بکنند اینها تنبیه حاضر شود و ان ذمات تعدیه چسبایی با بیان و اعمال ما داشته باشند
 با این صفت در با سیمو جبری کند و شیطان سماع قلب ما را چنان گرفته و طرعت را برطن و طرعا
 همچو پیه کرده که هیچک از نومط اینها را در ما اثری حاضر نشود بلکه هیچک از آیات و جناب کبریا قلب
 زنده و از طرعا هرگز حیرت و تبارز کنند با جمله ای قاری محرم که این اردمان را اصطلاح می کنی مشر و نوسینه
 خاله از همه انار و تهی دست از همه اعمال صالحه و گرفتار بودا نشسته باش تو بحال خود همی کن و از عمر
 خود تقیبه و صبر کن دست در حال پنیاد و ادیا که کن دشتنا بار کاذب و وعده های شیطان را پشت باز
 سفور و کول شیطان باش و ذریب نزاره نمود که تدریس اینها بسیار دقیق است و در ابطالی را بصورت حق بزین
 تقیبه میکنند و حسن و ذریب بپسندند گاهی بابیه توبه در اخر عمر نهان بشقاوت می کشند تا بکله توبه در اخر

از طریق صلوات بر ائمه اطهار

عمر و تمام نعمت معاصر و بسیاری نظام عباد و حقوق به امر است بسیار است و ننگر آمدند که از راه این فوت دارد
 و قوا و جواهر بر آرد است در درخت سعیت برودند نیست و سلطنت شیطان در زمین سکون نشد و فرمود بر ائمه و بیگانه
 و قریب الفی بظلمت است است نیکند زدنشان قیام تبویب کند و این درخت است و آری که کن و سلطنت غیر
 مستقر است عرض نماید و عده پیغمبری را سینه بند که حکم این اراده ضعیف و قور تا توان و درخت معاصر که کوفی کن
 و برودند و سلطنت همسر در ظاهر و باطن مستقر شده و دهن است بیعیبت شده و بعد از ملکوت زیاد و نور
 فطرت حاضر و منقش گردیده و شرایط تربیت و ناکندار شده است این نیست جز فرورد و آما هر بوده است
 شفقت شافین علمیم هدم نهان را از رحمت قرص آنها دور در شفقت آنها هجره بینا میندازد که بخار دور
 کنان کم کم قلب را سیاه و سگور کند و نهان را بسوای عاقبت نجر نماید و طمع شیطان از نهان در زمین ایست
 دخول در کنان را مقدره آن قرار میدهد تا به نخبه معلوم برسد نهان اگر طمع شفقت درود باید در این عالم
 با سعی و کوشش بر طبق بن خود و شغفا خود را حفظ کند و قدر در عملش خفا نمیزناید که حال آنها در عبادت
 و ریاضت بجای رسیده بود فرما که شما با ایمان از دنیا بروید و ما اگر بار کنان و عالم سنگین باشد ممکن است
 در عذابها گرفتار گویم برنج و قبر از شفقت نشود چنانچه حضرت صادق متقول است که برنج شما بخوردان
 و عذابها برنج طرف قیاس با عذابها را بنامیت و طول مدت برنج را جز فقه کثرتش بر میسون میسون با
 سال طول کشد و ممکن است در قیامت نیز پس از درهما طولانی و عذابها گرفتار گویم طاقت در شفقت
 نصیب شود چنانچه در احادیث نیز این معنی وارد است هر فرد شیطان نهان را از زمین با بار دارد
 و نهان را با بار ایمن یا با بار با سنگین از دنیا برد و بشغادت و بیعتی گرفتار کند و آما هر با و مده رحمت و بعد
 از رحمت از همین دست نهان را از زمین رحمت کوتاه کند غافل از آنکه این همه بعثت میدارد و ارسال کتب و نورانی

فرشتان و وحی و انعام به پیمبرین در راه نماند طریق حق از رحمت ارحم الراحمین است عالم رحمت و سعادت حق فرو
 گرفته و ما در رب چشمه حیوان از نشسته که بهلاکت میرسیم بزرگ تر رحمت ارحم الراحمین است تو از رحمت ارحم
 الرحمن قطع داری و از روی رحمت و بعد دوری از این رحمت و سعادت تفاده کن طریق وصول سعادت را باز
 نموده و جاه را از راه روشن فرموده تو خود بجای خود در جاه می اتی و از راه صریح میروی رحمت راه تفصلاً
 اگر ممکن بود طریق خیر سعادت را بر مردم بطور دیگر نشان میدادند بحدی که موجب است رحمت و اگر ممکن بود در کنار مردم
 سعادت برسانند برسانند نه لکن سعادت راه آخرت را هر است که جز با قدم خستیار نمیتوان انرا پیچود
 سعادت باز در سعادت فضیلت و عبادت بدون خستیار فضیلت نیست و عبادت نباید باشد و شایسته ای
 شریفه لا اگر که در همین نیز همین باشد با آنچه در ان جهال اگر که در جبار میتوان نمود صورت وین امر است نسبت
 ان انبیا علیهم السلام مامور بودند که صورت را با هر طوری که است تحمید مردم کنند تا صورت عالم صورت عمل
 الهی شود و مردم را ارشاد و باطن نمایند تا مردم بقدم خود ان راه پیمایند و سعادت برسند با کمال این نیز
 از نظر و شیطان است که دست نشان ما با طبع رحمت از رحمت کوتاه کند فصل پنجم در ذکر نشانه از سعادت
 امر است عصمت و طهارت و علم به علمیم حاج تبرئ حضرت حضور قلب و ما در اینجا ترجمه معنی بعضی از روایات
 گفتیم که از حضرت رسول خرم صل الله علیه و آله روایت شد که عبادت کن خدا را تعالی را چنانچه گوید او را می بینی
 و اگر تو او را از می بینی او ترا می بیند از این حدیث تریف سفاده دو مرتبه از مرتبه حضور قلب می آید یک آنکه
 سالک شاه جمال حمید و مستغرق تجلیات حضرت محبوب باشد بطوریکه هیچ سماع قلب از ذکر بر وجود او
 بسته شده و چشم بصیرت بحال پاک از کمال کشوده گردیده و جز او چیزی مشاهده نموده با کمال مشغول حاضر
 باشد و از حضور و محضر نیز غافل باشد و مرتبه دیگر که نازل تر از این مقام است ان است که خدا را در محضر

میان اینها
 بفرستد

باید

بیند و ادب حضور و محضر را محوط دارد جناب رسول اکرم فرماید اگر میتوان از این مقام اول بترسیدت خدا را
 بنظر بجای آورد والا از این سخن غافل باش که تو در محضر بیوتی و به محضر حق را ادب است که غفلت از آن از مقام
 عبودیت دور است و شماره این فرموده است در حدیث که جناب ابو حمزه ثمالی فرمودند که هر کس که بگوید
 دیدم حضرت عیسی بن مریم سلام الله علیه را که نماز بخواند عبادت حضرت از دو شش قوی تر است و از ارادت و توبه
 نغزود تا آنکه از نماز فایده سه سلوا کردم از سبب فرموده در بر تو ای سیرانه در خدمت که بخدمت و بزرگ
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله منتقل است که دو نفر از امت من بنام می ایستند در صورتیکه رکوع و سجودشان
 یک است و حال آنکه میان نماز آنها شش این زمین و آسمان است و فرمودند ایان غیر کسی که صورت خود را
 در نماز بر سیکلانه صورت ادعوت مدعا شود و فرمودند کسی که دو رکعت نماز بخواند و در آن بخمبی
 از دنیا مشرف نشود خدا تعالی کنان اولی امرزد و فرمودند بعضی از نماز با قبول میشود نصفش یا ثلثش یا بیش
 یا خمسش یا ششش و بعضی از نماز با حق جا به گفته پیمیده میشود و بعد از شش زده میشود و از نماز تو مال ترست
 مگر آنکه بعلت اقبال بان گیتی و حضرت باقر علیه السلام فرمودند رسول خدا فرمود و قتی بنده بسون نماز
 بایستد خدا تعالی نظر بسوی او کند یا فرمودند خدا تعالی اقبال باو کند حتی منحرف شود و رحمت از بالای
 سرش سایه بر او بگذرد و ملائکه فدک بر بناطراف و حجاب او را تا افق آسمان و خدا تعالی ملک را مویکل
 او کند که بایستد بالدر سر او و بگوید ای نمازگزار اگر جانان که نظر میکند بسورت تو و باکی است با گیتی تو چه جای
 میکنی و از موضعت جدا نمیشود هرگز و از حضرت صادق سؤال است که جمع نمیشد آشتیاق و خوف در دل
 ملائکه بهشت بر او واجب شود پس قتی نماز بخواند اقبال کن بقلب خود بگذار خود هرگز آنکه نیت بنده میکنی
 که اقبال کنه بلبس بخدای تعالی در نماز و دعا مگر آنکه قلب بر زمین را خدا تعالی با اقبال دهد و با دست آنها او را

تا باید که او را همیشه با تو در حضرت با تو و صادق علیهما السلام مروی است که فرمودند نیست از بر او از نمازت که
 آنچه را که جمال قلب داشته باشی در آن پس اگر بلفظ سجده و تمام آن را یا غفلت از ادب آن گنجه عجمه شود آن
 در بدو چشمش زده شود و از حضرت با تو معلوم علیهما السلام روایت شده که ما با او میزدند از نماز جنبه از نماز
 یا مثل یاری همش میسر بود میزدند برابر او مگر آنچه را جمال قلب نموده است بر آن و ما مامود شدیم بناقله تا تنم
 شود نقص فرقی بر آن و از جانب صادق مروی است که فرمود وقتی چهارمستی در نماز اقبال کن بر آن بر آن
 که وقتی جمال نمودی خداوند تو اقبال فرماید و اگر اعمالش نماند خداوند از تو چهارم گرفته پس گاهی با او میزدند از نماز
 کمرگشت یا ربع یا ستر یا بقدر که نماز گذار اقبال نماز نموده و خداوند عطا میفرماید بجانم چیزی و از رسول
 خدا ص لیه و لم روایت است که بانه در فرمودند دو رکعت متوسط با فکر بهتر است از پستاید که
 شب در صورتیکه قلب غافل باشد احوال بد این باب بسیار است و برابر امام چهارم و مکتب
 بیدار بیدار کفایت کند فصلی که کفایت و خواص حضرت قلب را عطا و عطا و نهم و فرمودند
 از فهمیدی علم تنها کفایت کند بلکه محبت را تمام تر نماید و این است بگردن و آنچه را دانستی در صد و نصد
 آن باش و علم خود را معان تا استفاده از آن بری و بجز در از آن شوی قدر قدر کن که کسب روایت
 اوست عصمت معلیم بلکه معادن رمی و تمام فریشتان و علوشان از وحی الهی و کشف محمد ص علیه
 و هم رسالت نماز شرط قبوله سایر اعمال است و اگر نماز قبول نشود با اعمال دیگر حاصل نظر نکنند و قبوله نماز
 با قبول قلب است که اگر جمال قلب در نماز نباشد از درجه اعتبار ساقط و لایق تضرع حضرت حق نیست و در
 قبول نمیشود چنانچه در احوال سائیه معلوم شد پس کلمه کعبه جمال و باب همه سعادت حضور
 قلب است که با آن فتح باب سعادت برسان میشود و میدان آن جمیع عبادات از درجه اعتبار ساقط است

در صورتیکه قلب غافل باشد

افعال قدر بنظر اعتبار اندیشه کن و اوست تمام در بزرگه موقف را با دیده بسیرت بگرد با جدیت تمام قیام با بر
 کن کعبه در سعادت و در دار برینت و کعبه در سعادت دور ما جنیم در این دنیا و جیب خود تو است می توان
 در دار برینت سعادت را بر روی خود صنوع کنی و میتوانی بخدمت ان بزرگ نام امر در برت تو است صدای
 تبارک و تعالی بخت را تمام در راه سعادت و سعادت را نموده و تو نیفتاد فاهری و با طهر را عطا فرموده
 آنچه را جانب او عاقل را دوست تمام است اکنون فوسل تمام است آنها راه نایند و باراه رد آنها هم خود را
 انجام دادند بوجه حسن و قدری بانه کلمه استند و همه کلام کند تا تو نیز از غایت غفلت بر خیزد در راه سعادت خود را
 طلی کن و از عمر و توانای خود استفاده نما که اگر وقت بگذرد و این قدر عمر در جوانی و کجی تو است و توانای از دست ببرد
 جبران ندارد اگر جوانی بگذرد بر بر این که در پیری بصیبتان داری که پیر با سمانند و تو غافل و مصلح در حال
 پیری و ضعف از امور بسیار بگذرد و اگر پیری بگذرد بقیه عمر از دستت ببرد که باز هر چه بپوشد تا درین
 عالم هستی راهی سعادت ندارد و دری از سعادت بصدیت باز نیست فعلا کلمه که این در بسته شود و این راه
 بسته گردد که از وقت همواره از دستت ببرد و جز حضرت و اوست و فوسل از کز نشن امر نصیب بخاری
 بر این عزیز اگر ایمان با آنچه ذکر شده که گفته اینها و علیم است او روی و خمد را بر تصد سعادت و سفر حضرت
 دنیا نمودی و دلم و ذوقی حضور قلب را که کعبه کن سعادت است تصدیق کنی راه تصدیق ان است که اولاً
 رفع سوانح حضور قلب با امانه و دفا با طریق را از راه سلوک ریشه کن کنی و پس از ان اقام نمودن کنی
 اما با حضور قلب و عبادت قننت خاطر و کثرت و ادرات قلب است و این کار را از امور خارج و وطن
 حوازی که ظاهره حاصل میشود مگر آنکه کوشش این در حال عبادت میریز شود و فطربان متعلق شده بصد
 تمیلات و لغزرات باطنیه که در دو بجه و تصرف در ان تصرف نموده از غایت غایت پر از کنه یا چشم بنان

درین دنیا سعادت
 درین دنیا سعادت

چیزی برینه و نشاءت خاطر و تعرف نخره که در باسیه و هوس نشانی غیر از آن که در این مختصات خیالی
 حاضر شود و طریق علاج این امور را که به فرموده رفع این سبب است شد آنکه در بیت تاریک یا بحر خلوت
 بایستد چشم خود را در وقت نماز به بندد و در روزی که سبب نظر می کند نماز بخواند چنانچه مرحوم شهید
 رضوان علیه از بعضی سفیدین نقل فرمایند که در خانه کوچک تاریک که وسعت آن بقدر آن باشد که ممکن است
 در آن نماز خواندن عبادت بکنند و لم معلوم است این رفع مانع کننده و قطع مانعها را زیرا که عمده نظر
 خیال است که باعث اجزای کار خود را اینها می شود بلکه گاه شود که در خانه تاریک و کوچک و تنها تعرف
 و همه در خیال بیشتر شود و بسیار دیگر بار و علمه و باری خود دست او می شود پس قطع مانع باطل با صلیح خیال
 و دهم است و ما پسران این شهره بان یکیم با کار این علمه از علاج هم در بعضی از نویسندگان تأثیر داشته
 نیست و ما در باطل علاج نظر و قطع سبب بیشتر نکردیم و آن بدین خاطر نمود و ما هر وقت خاطر مانع از
 حضور قلب از امور باطنه است و آن بطریق مع روشنا و بزرگ دارد که عمل امور بان روشنا بزرگ
 یکا هرزه گوئی و فرار بودن خود طایر خیال است زیرا که خیال قوه است بسیار بزرگ که در آنها از تمام فریض
 او زود وارنگه و گنگه رود از آنکه در این مربوط بسبب دنیا و توجه با امور دنیال و مالی و دنیوی نیست بلکه
 فرار بودن خیال خود بصیفتی است که تا که دنیا نیز بان مبتلاست و تحصیل سکونت خاطر و باطنه نظر و روشنا
 خیال از امور همه است که با صلیح آن علاج نظر حاضر شد و پسران این شهره یکیم منشأ در کوجب
 دنیا و تعلق خاطر بصیفات دنیوی است که در این خطی است و ام لا هر چه باطنه است که خاطر طریق ابر سوگ
 در چشم بصیفات است و ما دل متعلق بان و مغرور در حین آن است راه علاج قلوب نشاءت در جلد عبادت
 بروی نشان بسته است و ما در ضمن ذوق نفسانیه بر نوع این روشنا بزرگ و مانع قوی بنیایم باشد

(فصل) در بیان دوا نافع بر علاج هرزه کردی و فرار بودن خیال که از آن تمعیر حضور نلب نیز شود چه کم و زیاد
 از قوای ظاهره و باطنه تفرق قایل بریت و تعلیم است با از یانر مخصوص شلا چشم نشان قادر بریت که بیک نقطه
 حسیه یا در نور شده به شد نور عین شمرده طولانی نگاه کند بدون بهم خوردن چکمان آن دله اگر نشان چشم باز است
 کند چنانچه بعضی از عجاب ریاضات باطله بر ساعتی عمل میکنند ممکن است چند ساعت شمادی در وقت
 اقباب نظر را ببرد بدون آنکه چشم بهم خورد یا خست پیدا کند و هر طبع نقطه بعین نظر را ببرد و جنبه برین است
 بدون حرکت و پدید سیر قوی می جستن که در عجب ریاضات باطله کسان گفته که جستن خود گفته
 مدتها را بر ساعتی فرغ دارند و قائلند که قایل بریت است قوه خیال قوه و اداه است که قدر زمت این
 قوه چون طاری است فرار و بد اخانه محک از شدت خنده و از چیزی بگریزند بطوری که نشان اگر کند
 دقیقه سبب آنها را که دارد و محو می کند که چندین مثال تسلط با تاسبات بسیار ضعیف آنها را پیدا می شود
 کمان میکنند که حفظ طایر خیال درام نمودن آن از خیر امکان خارج و حق بحالات عادی است و لا بطور بریت
 و بار ریاضت و تربیت و صرف دست از ایمان مام نمود و طایر خیال را حیوان بریت آورد بطور که در دست
 اختیار دارد و حرکت کند که هر وقت بخواهد از او در مقصد ریاضتی هم بر کند که چند ساعت در همان مقصد
 شود و طریق همه را نمودن آن عمل نمودن بخلاف است و آن چنان است که نشان در وقت نماز خدا را بسیار
 کند که حفظ خیال در نماز کند و از اجسور در عمل نماید و مجرب بیکه بخواهد از جنگ نشان را کند از ابر جماع یا
 در هر یک که حرکات و سکانت و ادوار و احوال نماز سکنت حال آن باشد و از حال آن تقییر نماید و نگذرد رخه
 باشد و این در اول امر لاری حسب نظر می آید و لا پوز بر نه مدد وقت و مدیج هم آرام می شود و از تفریق می کند
 شما متوجه نباشید که در اول امر بتوانید در تمام نماز حفظ طایر خیال کنید البته این امر است نشده و در محال

دشمنانها که در ستمها شده اند این نوع را دشمنه و در این امر باید با کمال احتیاط و قناعت و صبر و توان انجام گیرد و ممکن است در اینه از امر در پیشتر نماند بلکه آن مضر خیال شده حضور قلب حاصل شود و کم کم انسان اگر در نظر باشد و خود را محتاج این برین نتیجه بیشتر ملاحظه و آنکه آنکه غلبه بر شیطان و هم و طایر خیال پیدا کند که در پیشتر نماند زمان چهار آنها را در دست گیرد و همچو غلبه نماید انسان مایوس شود که با سر چشمه همه سستیها و ناتوانیهاست و برین مهربانی با کمال سعادت خویش سرسازد و در همه در این باب است احتیاج است که آن در ماکر است قلب با باور کند که سر بایه سعادت عالم افزت و وسیله زنده گانی روزگار با غیر متناهی غایت نامانرا در برابر زنده گانی خود میبارم و تحمیل و تعلیق بیداریم حب بشر ز ادراک نیایم ان پیدا می شود بلکه حب برینا دارم بر سر ستم نتیجه آن را در یافتیم و قلب بان ایمان دارد و مانند در کعب ان محتاج بدعوت خواهر و خط و خطا نیستیم آنها را که گمان کند بنی ختم و رسول ما بر صلح علیه و هم دعوتش در ای در جنب است و بیانه و آخرت و این را مایه سرازاری صاحب تربیت و کمال نبوت فرض کرده اند و است به غیر از دعوت و تقصد نبوت عاری و بر سر ستم دعوت برینا از تقصد انبیا و نظام کلی خارج و دعوت نبوت و غضب و شیطان باطن و طایر برابر دعوت برینا گنایت میکند محتاج نیست به عزت اداره نبوت و غضب قرآن و بر سر ستم ندارد بلکه انبیا مردم را از دنیا باز دارند و تقیید طلاق نبوت و غضب گشته و تکدی سوار و منافع نمایند مخالف گمان کنند دعوت برینا کنند آنها نیز مانند مال را از راه جمع کردن و نبوت را با هر طریق در دست یافتن باید بهشته تجارت و منافعت در زرعیت باید بهشته با آنکه در کانون نبوت و غضب طلاق است پس از آنها چگونه طلاق است نه داع برینا روح دعوت تجارت تقیید و باز در روز برست ابرودن امر را و روح دعوت بطرح تکدی طبیعت و چگونه از نفور و بخلان نوره نبوت است با آنها مخالف طلاق نیستند چه که ان

فما خلف نظام ام است بجد ما چون حسرتیاج برینا نمودیم و از ابرایه حیوة در چشمه لذات دریافیم در توجیه آن عاقل
 و در تعصیان می گوئیم اگر ایمان حیوة اخلاص پیدا کنیم و حسرتیاج بر زمانه انجام نایم و عبادات و خصوصاً نماز ابرایه
 نقیض آن عالم و رحمتی سعادت آن نشد بر ایمان الله و تعصیان او نشود نایم در این سعی و کوشش خست و زنج
 و غفلت در خود نمی یابیم بلکه با جمال شتیان و شوق دنبال تعصیان میرویم و شرایط حصول و قبول از اربابان در
 تعصیان کنیم اکنون این سری و مسرت در راه است از سردی فریغ ایمان زینتی بیاد آن است و الا اگر این همه اجبار
 انبیا و اولیا و سلیم بدهم در بیان حکما و فویر لکن منهم الرضوان در ما ایجاد اتمال کرده بود باید بهتر از این قیام با بر
 و کوشش در تعصیان کنیم و با چه جزو کونه نبوی است که شیطان سلطنت بر ما چمن باید کرده و ما چمن نسیب مسامح
 باطن ما را تصرف نموده میگذارد فرموده حق و فرستاده ما را و گفته ما را علماء و موفد کتاب ما را می گوئی
 ما رسد اکنون که در کوش حیوانه دینور است و موفد ما را حق از مد ظله هر دار کوش حیوانه با باطن می رسد
 و در کلمت من مانده قلب واقعی سمع و موشه از وظایف بزرگ سالک الهیه و مجاهدین سید جهان است
 که در فعل مجاهده و سلوک در مقام خیر علی است گفته و حیلته توجیه بسبب اسباب و فخره متعلق پیدا
 المبادر کند و از آن وجود مقدس عصمت و حفظ طلب کند و درت کردن ذات اندر شمار کند و در فطرت
 تقیر و فخر تر برود و اصیغ ما را با جمال حدیث در طلب بخواهر که جزو ذات خود را در بنا بر نیست و اگر چه
فصل در بیان اینکه قلب دنیا نشاء نیست خیال باغ رخساره قلب است در بیان صلح آن بعد
 بسوز باید زینت که بسبب نظرت و بیلت قلب بهره عمده و محبت پیدا کرد قبله توجه آن
 همان محبوب است و اگر خیال باغی از شکل در حال محبوب و جمال مطلوب شود مجرب هم آن است حال
 کم شود و آن باغ از میان بریند فوراً قلب سوبی سوبی نمود بعد از نموده متعلق طایف آن شود این است

در بیان اینکه
 در بیان اینکه
 در بیان اینکه

در صاحبان جنبه انیمه اگر در اوقات قلب بسته باشند در جنبه و حب بسته در بر مرآت جمال محبوب
 دور می رود و جمال مطلوب را از هر نوع مادیات سبباً الا رایت الله جنبه
 گویند و اگر سرور آنها فرماید لپغان علی قلبی وانی لا استغفر الله فی کل یوم سبعین
 مرتبه برای این است که جمال محبوب را در مراتب خصوصاً مرآت کرده چون مراتب بوجیب دیدن
 خود کمدرت برای کلمت و اگر قلب دنیا قوی نباشد در شغال کلمات مانع از تصور شود مجرد
 بلکه آن شغال کم شود طاری بقول اینها بیسایه تر خود بر دل زکند در دست او از جمال همبید کرد و در جهان
 غیر حق که در نظر این حضرت همه طالب دنیا شده نیز مرچه مطلوب اینهاست بهمان توجه و تعلقند
 آنها نیز اگر در حب مخلوب خود مفرطند و حب دنیا جامع القلوب آنها را رفته بجهله از توجه بان
 سبب شوند و در حال و مرتضی با جمال محبوب خود بر سر بند و اگر حب آنها کمتر باشد در وقت
 فریفت تقدیر این محبوب خود رجوع کنند اما کمه حلاله در با است و زلف در دل اینهاست در خواب
 نیز مخلوب خود را می بینند و در میدان حکم محبوب خود بر می برند و ما دانی که در شغال بر می آید
 می بیند با محبوب خود هم اغوشند و چون دست نماز شود دل حالت فرا عمر می آید و فوراً تعلق
 محبوب خود می شود که کثیره در حرام کلمه در دکان یا رافع حجاب بین او و محبوب او است
 دست بخود می آید که علم نماز را گفته در موردیکه هیچ توجه بان نداشته و همه اثر را با فکر دنیا هم افکند
 بوده این است که چهره سال نماز را در دل امری بر عظمت و کمدرت نیست و آنچه با در معراج
 قرب حضرت حق و مایه این مقام تقدیر باشد ما را از رحمت قرب بهر دور و از عروج مقام هم
 فرسنگا در کرده اگر نماز با بوی از عبودیت دست گره بر خاک بر و تواضع و فروتنی بود به عیب خود در دنیا

دیگر و تقار که هر یک برای هدایت و سعادت نهان سیر مستعد و موجب سعادت باشد با بجه دل با چون با حسب دنیا
 بپخته شده و مستعد و مقصود و جو شیرین نماند با چار این حسب مانع از فرصت قلب و حضوران در محضر درس
 سوز و علاج این مرض مهلک نفس و فغان سوز با علم و علم نافع است اما علم نافع برای این مرض مستعد در وقت
 دماغ این دماغی که درین بین ان؛ و مضار و ممالک حاصله از آن نوشته. در شرح در بعضی شرحی در این باب
 نگاشته و بقدر بسوز در میان آن تفصیل بر داشته ام در این مقام نیز شرح بعضی احادیث اهل بیت عصمت
 که فاسمی کنم فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال داس کل خطیئة حجب الدنيا در وقت
 دیگر نیز این مضمون با اختلاف تصریح دارد است پس است برای نهان سیر این حدیث شریف و کلمات
 سینه برای این خطیئه بزرگ که سبک هر چه تمام خطا و درشته و پایه جمیع معاصی است با قدری تأمل معلوم شود
 که تقریباً تمام معاصی اخلاقی و جمالی از لغات این شجره خبیثه است هیچ دین و نه سب باطل با سیر در علم
 نشه و باج فاسدی در دنیا خارج مزاده که باطل است بوجه خطیئه قدر و عادت و ظلم بعدی تا با این خطیئه است
 مجرور و فاسد و دنیوی بسیار جمیع رانیده این جرثومه فساد است نهان دارای این حسب از جمیع نقایص
 برکنار است ثبات عصمت سعادت عبادت که سب تمام نقایص این است با حسب دنیا جمع نمیشود
 سعادت الهیه توحید و اداسار و صفات و جمال و ذات و حق جوهر و حق نبی با حسب دنیا سعادت ظاهری
 نفس و سکونت خاطر و آرامش قلب که روح سعادت و دنیاست با حسب دنیا جمع نشود خاطر قلب
 دیگر کلامی در حضرت تشریح و از اد مردی از لوانم به عسافه برین است چنانچه فرمود است و طبع در حق
 در وقت و با چو بس از لوانم حسب دنیاست عطاقت رحمت مواصلت سعادت محبت با حسب دنیا
 متعلقند بعضی کسینه و جور و قطع رحم و غنائ و دیگر خلاق ناسه از دیده ای این ام اهدراض است

در بیان علاج این مرض

وفي مصباح الشريفة قال الصادق عليه السلام الدنيا بمنزلة صورة راسها الكبير وعينها الحرص
 واذنهما الطمع ولسانها الرياء وبدها الشهوة ورجلها العجب وقلبها الغفلة وكونها القنأه
 وحاصلها الرؤال فمن احبها او رثتها الكبر ومن استحسنها او رثتها الحرص ومن طلبها او رثها
 الى الطمع ومن مدحها البسنة الرياء ومن ارادها ملكته من العجب ومن اطمان اليها ^{رثها} الوثه
 الغفلة ومن اعجبها مباحها افسده ومن جمعها ونخل بها رثته الى مسرفها و ^{رثها} ^{رثها}
 النار و دليل در اسرار القلوب كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت كنه كه رسول اكرم صلى الله
 عليه وآله وسلم فرست سراج هذلي قالي فرمود امير احمد اگر نبتة نماز امير امان درين را بخواند در روزه امير
 امان درين را بگيرد و چون ملكه طعام نخورد و جامه نماز را بپوشد پس ارزان در طلب او بيشم زده
 از حبه دنيا يا سمعه ان يار يا است ان يا اشتهار ان يا زنت ان يا من جماديت تحمكة در سترام
 و از طلب او محبت خود را برون بكنم و طلب او را تا ريك بكنم تا مرا فراموش كند و بچشم نام باو بگيرد
 محبت خود را بر واضح است كه محبت دنيا با محبت خدا قالي صحيح نشود و احاديث در اين باب
 بسيار از ان است كه در اين ادوات كجبه و چون معلوم است كه حب دنيا سبب است تمام نفاست است
 برهان عاقله عهده نند بعبادت خود لازم است اين درخت را از دل ريشه كن كنه و طريق
 معراج صحيح ان است كه معامله بعضه كنه پس اگر مجال رسال علقه دارد با بسطه و صدقات واجب است
 ريشه ان را از دل بكند و يك از نطقات صدقات هيمن كم شن عهده بر نياست و لهذا است
 كه انسان چيزي را كه دوست مي دارد دور و علقه تر است صدقه در چين كنه در كتاب كريم الهى مي فرمايد
 لمن تالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون و اگر صدقه بجز و تقدم و دوست و نطقات دارد اعمال صد

انرا بکنند و دماغ قشر الماره را بجاگ مالده تا اصلاح شود و باید نهان برانند که دنیا طوری است که هر چه از آن
 بیشتر تعقیب کنه در رسد تعصبات بیشتر شده و باغش از فندان آن روز افزون
 گردد کوننه نهان طالب چیزی است که برست او نیست کمان سیکنه طالب فندان حد از دنیا است تا انرا
 ندارد از آن تعقیب سیکنه در راه ان تخریب سیکنه و خود را بمهالک می اندازد بلکه ان حد از دنیا
 برست آورد برابر او یک امر عدلی می شود و حق و عدل ان مربوط می شود بجز دیگری که با او در ان است
 و خود را بران فرست و سخت می اندازد و بچکا و عفتش فرزند نشینه بلکه مردم روز افزون شود
 در خدمت و عیبش بیشتر گردد و این فطرت و جبلت را هرگز دقوت نیست و اهر معرفت با این فطرت
 اثبات بسیاری از حرافت کننده که همان ان از حوصله این ادران خارج است و هشاره بعضی از مطالب
 در احادیث شریفه شده چنانچه در گانه تربیت از حضرت باقر معلوم کرد ایت نموده که مشرف خاص
 بنیامند گرم ابریشم است که هر چه بدو خود انرا بیشتر می بچد از خلد مرشدی که در تر شود تا آنکه از
 انده ببرد و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مشرف دنیا مشراب در ایت است که هر چه نهان
 تشنه از آن بچود تشنه تر گردد تا او را بکشند اللهمم پرای طالب حق و سالک الله چون ظاهر
 خیال را رام نمودی دشمنان و اهل بیزبیر کشیدی و فلع غلبن حسب زن و فرزند و دیگر سون و بیوی را نمودی
 و با عبده نار مش فطره اللهس مانوس شدی و انی است نار الفقی و خود را خاله از انواع سیر دیدی و با سحر
 آماده کردی از جای بر خیزد از این بیت سخته طبیعت و مورد گاه ملک و تاریک دنیا بجهت کن در خیر او سئل
 زمان را بکسلان و در این زمان خود را نکات ده و طایر قریب را بخصیص پرورده تور را نگردد خوش
 نمی زنه صیغره نه است که درین دایره چه آفتاب است پس غم خود را قوی کن و داده خویش را محکم نما

روزی که
 روزی که
 روزی که

که اول شرط سلوک فرم است و بدون آن راه را نتوان پیود و بجهت آنستوان رسید شیخ بزرگوارش ابا دی روحی
 ان را مغرب است تعبیر میکنند بلکه توان گفت که یک از نکات بزرگ تقوی و پرهیز از شهوات نفسیه درک
 هوا نفسانیه در بافتات تزییه و عبادات و نیک الهیه تقویت فرم و انحصار قوای ملئیه در تحت سلوک
 نفسیه است چنانچه سیر این ذکر شد و اکنون این مقاله را با تحمید و تسبیح ذات مقدس کبریا بعد و علاقت
 و ثنای سید مصطفی و بی محبتی و ال الهامش علیم سلمم به ختم می کنیم و از روحانیت ان قوای متقدس و سموات
 میکنیم برای این سفرو حیات و سراج ایمان مقاله ثانیه در مقدمات نماز است و ذکر بعضی آداب
 قلبیه ان دوران چند مقصد است مفصل اول در طهارت است دوران چند مقصد است -
 فصل اول چنانچه در سابق بحث شد بان شد از برای نماز غیر از این صورت حقیقی است و غیر از این
 ظاهر باطنی است و همانطور که صورت انرا آداب و شرایط صوری است باطن انرا آداب و شرایط باطنی است
 که شعور ملک باید انرا مرعات کند بر این برای طهارت صورت و آداب صوری است که بیان آن با
 از وظیفه این اوراق خارج است و تقیما، سبب جعفری اعلا له کلمتم و رخص له در جهم بیان انرا افزوده اند
 و اما آداب باطنیه و ظهور باطنی را با بطور اجمال بیان نمائیم باید است که چون حقیقت نماز عروج به مقام
 قرب و وصول به مقام حضور حق جبر و علاقت برای وصول باین مقصد بزرگ و غایت قصوی طهارت است
 که ما در ای این طهارت است و خدای این طریق و سوان این عروج قدارت است که با تعارف سالک بیا
 از انما نتواند صعود باین مرتقه و عروج باین سراج نمود و آنچه از تقدیر این عمارت باشد سوان معلومه و در غیر
 سلطان است و آنچه معین سالک است در سیر و از آداب حضور است شرایط این حقیقت است و بر سالک
 ال له لازم است که در اول امر رخص موانع و قدارت کند تا تعارف بطهارت و حصول ظهور که از عالم

(در تعارف با نیت)

(در طهارت است)

(در بیان احوال طهارت)

نورست برای او بسوزد و تا تجریم قذرات ظاهریه و باطنیه و علییه و سیریه نشود سالک را حلقی از مضر و مصلوب نخواهد
 بود پس اولین مراتب قذرات قذرات آلات و قوای ظاهریه نخستین است معاصی و هزارات نافرمانه حضرت
 و له نعمه و این دام صوری ظاهری میسر است و نشان نادرین دام بقصد است از نفس مضر و حصول قرب الهی
 محروم است و کسی جان نماند که بدون تطهیر ظاهر مملکت نهانیت بتواند بمقام حقیقت نهانیت نایل شود و اینست
 تطهیر باطن قلب عمیق این فردی است شیطان در حیلله های بزرگ میسر است زیرا که گدماست و ظلمتهای قلبی
 با معاصی که غلبه بصیحت بر روحانیت است افزوده می شود و تا سالک فتح مملکت ظاهر نماند از قوای باطنیه
 که منصفه بزرگ است بطبع محروم است در ای سعادت برای او کشوده گردد هر یک از صنوع بزرگ این سنو که
 خیرین قذرات معاصی است که با اب پاک و پاکیزه توبه نشوید باید از آن تطهیر کرد و باید داشت که تمام قوی
 ظاهریه و باطنیه را که حق تعالی با غیبت فرموده در عالم غیب نازل نموده اما آن است الهی که ظاهر از جمیع قذرات
 و پاک و پاکیزه بوده بلکه هنوز بزرگ عظمت و کبر در عظمت و کبر در عرف میسر دور بوده و چون در عظمت
 عالم طبیعت نازل و دست تصرف شیطان و اتمه و خیانت میسر با نهادن از طهارت مصلیه و نظریت
 اولیه محروم اتمه و با نواع قذرات و در حیل شیطانیه الوده گردیده است پس اگر سالک الهی با تمکک بزرگ
 و له دست تصرف شیطان را دور نمود و مملکت ظاهر را ظاهر کرد و امانات الهیه را چنانچه مخفی گردید بود
 رد نمود خیانت با نمانت نموده و اگر کرده بوده مورد نظران دست راست نمود و از حمت ظاهر بوده خاطر
 شود و تخلیه باطن از در حیل اصدق نماند قیام کند و این مرتبه دوم از قذرات است که فاش
 میسر و مخلص صعب تر است و همچنین در نزد اصحاب از ماضی میسر می باشد زیرا که تا خلق باطنی میسر نماند
 قذرات معزونی بان احاطه نموده مدتی تمام ترس و جلوت میسر نشود بلکه سبب اف و مملکت ظاهر نماند

را در اول مرتبه قذرات

را در اول مرتبه قذرات

فاست و طاعت خفته آن است و تا ساکت نبند بر طاعت سینه را بجلالت حسنه نماید از نور جمال مامون است
 و اگر توبه بسوق شود تقاضای آن که از نعمات است میسر میشود پس تطهر خاطر از خوف نظر بطن است غلظت
 بر آنکه خود قنوت باطنه موجب حرمان از سعادت و نشاء جنم اخلاق که گفته اند معرفت بالله در برین
 تر است از جنم جمال می باشد و شماره باین معنی در چهار اهرت محبت بسیار است پس ساکت الاله
 این طهارت نزدیک است و پس از آنکه گوشت اخلاق فاسده را تا باب ظاهر پاکیزه علم نافع در برین
 برین معنی صالح از لایق تر شست و شو نمود باید شغال پیدا کند تطهر قلب که ام لغوی و بصلح ان همه جماله
 صالح و بعد از آن همه فاسده می شوند و قدرت عالم قلب بد تمام مزارات است و ان عبارت از حق
 غیر حق و توجه بخود و عالم است و ان حب دنیا که بالاترین خطای است و حب نفس که مادر همه اعمال
 بد است و تارنده آن محبت در قلب ساکت است از محبت که اثری در آن حاصل شود و او بر منزل
 مقصود مقصود پیدا می کند و تا ساکت را بقایای زوین محبت در قلب است پس او الاله نیست بلکه الاله
 انفس و الاله دنیا و الاله شیطان است پس تطهر از حب نفس و دنیا اول مرتبه تطهر سلوک الاله است جمیع چون
 قبل از این تطهر سلوک الاله نیست و با هم گفته شود ساکت و سلوک و پس از این منزل منزلت است که در
 هست شرف عشق سلطه بر این نمونه حاصل و ان تا ساکت در خم یک کوبه خود را دیده و با دست
 سوراخها می خیم و ان شکر؟ و شکر؟ را جز با فقه؟ کلمان میکنم من یا شیخ عطار یا شیخ تار
 کابزه در ولی عهد سعادت را الهام میکنم و صاحب آنها را از جان و دل طلبکارم دور از محبت سینه
 فرج دارم تو عهد هر چه خواهری با هم که خواهی بود منی خواست که این باشد که دوست و شریک
 اند و بر سینه نامم زد و در دوست ایامی داشت روحانی با اجابا عرفان حقیقت روانم انصاف

رتبه بزرگتر است

که از حقوق بومین است بلکه هر خود داری تمام با بدترین قهذرات منویه که تکرار از با هفت در با نوان خود
 و انیا عظام سلیم بدم را عاخر نمود قهذرات جبر یک است که نشاء و اعضاء الفا رتقات ابریه
 در باب معرفت است و بعد رسوخن با جباب قلوب است و تا هان بموت این قهذرات الوده
 قدیمی سبی معارف نخواهد بر دشت بلکه با باشد که این که قدرت نور حضرت را که چرخ راه هرات است
 خاموش کند و اشعش را که بران سرج بقانات است فردشانه و منظر کنه دهنان را در در معرفت
 محله نماید پس بر هان بدزم است که با فکر در حال انبیا و ادبیا مکر صلوات به علمیم و تذکر مقامات انبیا
 قهذرت را از با جرن قلب نشنود و در هر صدی که است بان صدق نشود که این وقت صد
 و قامت در معارف از قیاسات بزرگ میسر و نفس اماره است نفوذ با به منها و چون این رساله
 بر دق و دق عامه نوشته میشود از تعلیمات شنه او با خود داری خودم و حمدیه فصل دوم
 بدانکه هان آدر عالم طبیعت و نظرگاه ماده هیولانه است در تحت تصرفات بنود الهیه و جنود بیسیاست
 و جنود الهیه جنود رحمت و سلطت و سعادت و نور و مهارت و کمال است و جنود میسر در تحت بر انبیا
 و چون جهات ربویه غلبه بر جهات میسر در در در مد نظر است هان ما نور است و سلطت
 و سعادت است نظری الهی چنانکه در احادیث ثریفه مراحا در کتاب تریف الهی اشاره بیان آن شده
 و تا هان در این عالم است با قهر اختیار میخواند خود را تحت تصرف یا از خود قرار در هر پس اگر اول نظر است
 تا آخر میسر را در ان تصرف نبود هان الهی تا اول است که سر تا پس نور و مهارت و سعادت است
 قلمس نور حق است و جز حق توبه کند و قوای باطنه و ظاهره میس نورانه دها بر است و جز حق در ان تصرف
 کند میسر را در ان حسی باشد و جنود او را در او تصرف نمود و آنچه موجود رسمی ها بر حلق و نور و تصرف

در توبه و بر توبه است

در توبه و بر توبه است

و ما قدم و اما فرزند او معفو است و صاحب قسطنطنیه است و دارای تمام عصمت کبری است بلا صافه
 و دیگر معصومین بیعت آن ذات مقدس دارای آن سخاوت و انصاف دارای تمام خاست است
 که کمال بی اطلاع است و چون او می آید از ظنیت او معصوم و با قدرت او متعلقه صاحب عصمت بی نظیره
 بیعت او شده و آنها را بیعت کامله است و آنکه ^{بسیار} معصومین از اخبار و ادب و علم بهم صاحب عصمت
 مطلقه می شد و از تصرف شیطان خالی می باشد چنانچه تو آدم علیه السلام شجره از تصرفات بیس بزرگ است
 که بیس نباشد با آنکه آن شجره بهتر از آن بوده با این وصف دارای کثرت نماز است که نماز
 با مقام ادیت کامله است و این با از صفای با یک از مراتب شجره منیه است و اگر نور ظنرت به اوقات
 صورتی معنوی اوده شد بمقتدار الود که از بساط قرب و حضرت نبی مآجور گردد تا آنجا رسد که نور ظنرت
 بلیغ منظمی گردد و ملکت یکره ملکت نهان شود و ظاهر را من و سر و من او در تصرف شیطان ایدر شیطان
 قلب و مع و بعد دست پای او شود و جمع معنای او شیطان شود و اگر کسی دلچایا داشته برین مقام رسد
 شقی مطلق شود در وی سعادت هرگز نبیند وین این دو مرتبه مقامات و مراتب است که خرفی قلا
 کس نتواند همها، انها مانده و هر کس باقی نبوت نزدیک باشد از جهاب بین است و هر کس باقی
 نزدیک است از جهاب بسیار است و باید دانست که پس از او که ظنرت تکمیل می کند است و این
 در این نشانه است خروج از تصرف شیطان برای او معذور و سوز است و دارد شدن در ضرب ملک که ام
 که جنود رحمان الهی همیشه میر است و حقیقت جدا نفس که فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جهاد
 بعد از دین فساد است و ان جهاد اگر است همان خارج شدن از تصرف جنود بیس و وارد شدن در کثرت
 تصرف جنود الله است پس اول مرتبه هلاکت تسن شدن بسن الله و کثرت شدن با دمار حق است

در مرتبه دوم تسبیح صد و بیست و نه مرتبه است و در مرتبه سوم تسبیح صد و بیست و نه مرتبه است
 در تسبیح نمودن تسبیح یا تسبیح دین از این تسبیح قلب نورانی شود بلکه خود از عالم نور در درجات نور الهی گردد و نورانی
 قلب بر کبر عباد وجود روح و قوی باشد برایت کند و تمام مملکت نور و نور عیاش نورانی را بر جای رسد که قلب
 الهی بدره شود و نسبت لامهوت در تمام مراتب باطن و ظواهر تجلی کند و در این حال عبودیت بطریق فانی
 و محقق شود و بر بویته ظاهر و پدید آید و در این حال قلب یک را حاشیه و بنی دست دهر و همه عالم
 محبوب او شود و جذبات الهیه دست دهر و خطایا و لغزشها در نظرس مغفور شود و در فقر حیات صبی
 ستود گردد و در ایام و بدیت برای او حاصل شود و بیایق ورود در مظهرش پیدا کند و بر از این
 منازل است که در این کتاب با این اوراق نیست **فصل سوم در ادب قلبیه سالک**
 پنجم توجه باب برای طهارت و در این باب حدیث زینت صباح البریقه ما ذکر در ترجمه کنیم
 تا قلب عافیة ایمانی را از آن نورینی حاصل شود فی مصباح الشریفة قال الصادق علیه السلام
 اذا اردت الطهارة والوضوء فقدم الى الماء فقد منك الى رحمة الله فان الله تعالى قد جعل الماء
 مفتاح فرشته و دلیل الی بساط حدیثه و حمان رحمة الله نطهر ذنوب العباد كذلك النجاسات
 الظاهرة و بطنها الماء لا غیر قاله الله تعالى هو الذي ارسل الرياح لشرابین بديك رحمة و انزلنا
 من السماء ماء فظهورا و قال الله تعالى و جعلنا من الماء كل شئ حيا فلا يؤمنون فكما احبابة كل شئ
 من نعم الله بنا لذلك بوجهه و فصله جعل جمیع العلوب الطاعات و نطق فی صفاء الماء و در فیه
 و طهره و برکنه و لطیف امر از جمله کل شئ و استعمال فی نطهر الاعضاء الذی امر الله بنطهرها و ان
 با دایماتی فرایضه و سننه فان تحت كل واحد منها فوائد كثيرة فاذا استعمالها بالحرمة بالبرکة

در ادب قلبیه
 در مرتبه اول

و تعبدك با دایم

لکن عیون فواید عن قریب ثم عاش خلق الله كما مزاج الماء بالاشیا یودی کل شیء حقه ولا
 بتغیر عن معناه معبر القول رسول الله صلی الله علیه واله مثل المؤمن المحلص لئلا الماء
 ولکن صفوان مع الله تعالی فی جمیع طاعتك كصفوة الماء من انزل من السماء وسماء طوبی
 وظهر قلبك بالثقوی والبطن عند طهارة جوارحك بالماء درین مرتب تریف
 لطایف و در قیامت است در بارگاه و حقایق است که قلوب ابرصفت را زنده کند و در دواج صایفه
 جهات قلوب را حیات بخشد فرماید چون اراده طهارت و وضوء کردی توجه اب بشوستان
 که تسویه رحمت حق شوی زیرا که حق تعالی فرار داده اب را علیه تقرب بخود و بناجات خوش دراه های
 بساط صفت خود و چنانچه رحمت خدا را که یکینه کنایان بنده ان را با نظور بناسات ظاهره اب
 پاک یکینه ز غیر ان صفات تعالی فرماید اوست انکه فرستاد باد بار را برای شستن صورتش و نازل نمودم
 از آسمان اب پاکیزه ما و فرمود هدای تعالی و فرار دادم از اب هر چیز نهمه ما و بگم در این حدیث
 اب را رحمت حق تشبیه بگم تا درین نموده یک از نظائر ان است که اب یک از نظائر بزرگ رحمت
 حق است که در عالم طبیعت انرا نازل فرموده و ما به حیات موجودات انرا فرار داده بلکه رحمت
 و سهم الهیه را که از سما و رفیع لهرجات حضرت الهام و صفات نازل در اضرقیات همان بان زنده
 گردیده ابرصفت باب تعبیر نموده و چون در اب ملک طهارتی جلوه رحمت و سهم الهیه از دیگره
 موجودات و بنای بزرگ است حق تعالی انرا برای تطهیر از قذرات صوریه فرار داد و متعجب اب و رب
 و بناجات خود مقرر فرمود و راههای بساط صفت خویش که باب الاواب رحمتی باطنیه است فرار
 داد بلکه اب رحمت حق در هر نشئه از نشئات وجود و در هر ششدهی از ششده غیب و نمود نزل

باین مرتب صیغ

در این مرتب صیغ
(در این مرتب صیغ)

دلو که تپیر ذنوب عباد الله نماید موافق با آن شده و مناسب آن عالم پر اب رحمت نازل از سما است
 ذنوب غیبت بغیبت ایمان تپیر شود و با اب رحمت و بعد از نماز واحدیت ذنوب عدیست تمام
 خارجیه تپیر شود در هر مرتبه از مراتب وجود مطابق آن مرتبه و در مراتب نشأت نهانیه نیز اب رحمت را
 ظهور داده است مختلفه چنانچه از اب نازل از حضرت ذات بغیبات جمعیه بر خیزد ذنوب سردجوی تپیر شود
 و چون ذنوب لایقان به ذنوب و با اب نازل از حضرت اسما و صفات و حضرت تجلی نفع رویت صفت
 و غیر تپیر شود و با اب نازل از سما حضرت حکم عدل قهرات طبقه باطنیه تپیر شود و با اب نازل از
 سما غیبت ذنوب عباد تپیر شود و با اب نازل از سما ملکوت قهرات صوریه تپیر شود پس معلوم شد
 که حق تعالی اب را محتاج قرب و دلیر باط رحمت خویش قرار داده پس از آن در حدیث تریف
 دستور دیگری در راه دیگری برای اهر سلوک و مرآه متفویح فرمایند پس باید و تکرار در صفای اب وقت
 و طهارت و برکت آن و لطافت مزین شدن آن با هر چیزی و استعمال کن آن را در تطهیر آن اعضا
 که خداوند امر فرموده بود را جایگزین نمودن آنها و اداکت اداب آنها را در فریضه یا دست یا راس
 زیرا که در تحت هر یک از آنها فایده های است بسیار چون استعمال آنها با احترام سفر شود از برای
 توده نزدیک چشمه ای فایده های آن شماره فرموده در این حدیث تریف بمراتب بطریق
 یک و چهار مرتبه بکلمه از ایمان فرموده که یک از مراتب آن این است که تا اینجا حدیث تریف میگردانند
 و آن تپیر اعضا است و شماره فرموده باینکه اهر مراقبه و سلوک الهیه نباید وقف بصورت اظهارشیا شوند
 بلکه باید ظاهر اهرات باطن قرار دهند و در صورت حقایق را کشف کنند و تپیر صوری قناعت کنند که
 آن دام میر است پس از صفای اب با تقصیف اعضا بر نه و آنها را با ادا نمودن فریضه و سنن الهیه

در بیان تپیر ذنوب

تپیر ذنوب

تصفیه کننده و معاد هند و از رقت آن هفتاد مرتبه گفته و از غفلت نصیر بیرون آورند و ظهور رکت را
 در جمیع عبادت دهنه و چون هفتاد را بسن و در غیر اینها و اداب آنها تلبیس نمودند و فواید باطنیه
 کم کم ظاهر شود و چشمه های ابرار الهیه منبج شود و همه از ابرار عبادت و طهارت برای او مستغف کند
 و چون از مرتبه اول طهارت و دستور آن فرغت حاصل شد بر دستور ثانوی شروع فرمود و نیز باید پس از آن
 معاشرت کن با خلق خدا مندرج بودن اب با آنها که او ایکنه حق ابریزری را و از معانی خود
 تفسیر نیکند و تا مدتی قول رسول خدا صلی علیه و آله را که نیز باید شنیدن خالص مندر است
 دستور اول مربوط بود بعباده ایشان تا آنکه با قوای و ضعیفه و معانی خود دستور دوم که در این فقره از حدیث
 شریف است مربوط است بعباده ایشان با خلق خدا و این دستور هجدهم است که کیفیت معاشرت سالک را
 با مخلوق بیان فرموده و بنما از آن تحقیق خلوت نرسد تا آنجا که در آن چنان است که سالک الهی در عین
 حال که با هر دسته از مردم معاشرت بعهدت کند و حقوق خلق را در نماید و هر یک از مردم بطور مناسب
 حال او مراد و معامله کند از حقوق الهیه نگذرد و معانی خود را بعبادت از محدودیت و توجه حق است
 از دست نهد و در عین حال که در کثرت واقع است در خلوت باشد و قلب او که در نگاه محبت است
 خالی از بنهار و دفاع از هر نفس و ظاهر باشد پس دستور سومی را ذکر فرموده که آن کیفیت معامله سالک است با خدا
 تعالی نیز باید باید صفای تو با خدا در نگاه در همه طاعات مندر صفای اب همیشه در وقتی بازل نمود از آن
 از امان و نایب از ظهور یعنی باید سالک الهیه خالص از تصرف طبیعت باشد و کدورت و ظلمت از او
 در قلب او راهی نباشد و جمیع عبادت او خالی از جمیع شرک های ظاهری و باطنی باشد و در این منظور
 که اب در وقت تنزل از امان ظاهر و باطنی است و دست تصرف عبادت بن دراز نشد قلب سالک که

در اظرف استخراج اب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

ما از نیب کلمات ظاهر و باطن نازل شده گذارد و رحمت تعریف شیطان و طبیعت واقع شده بعد از آن
 اوده که در پلن این دستور آخرین دستور جامع را برای اهل ریاضت و صلوات میان فرموده سینه را با کبزه کن
 دل خویش را بر پیر گاری و یقین در دست با کبزه نمودن معنا خود را باب و در این شماره بدو مقام شام
 اهل معرفت است یا تقوی که کمال آن ترک نیر حق است و در این بین که کمال مشا هر خصمه محبوب است
فصل چهارم در ظهور است و ان یا است و ان در این باب حد است و با در است
 بلکه نهان تا که در طریق است و در طریق است برای وصول بمقصد اعلی و مقام رب ربوبیت یا
 از آن در که مقام ادبیت و نهایت دارد بر الیه است بوجه مقام رحمت مطلقه و خصوصاً رحمت رحیمه
 که جبر است که بر وجودی را به حال بدین خود میرساند و از نیب و ظاهر رحمت رحیمه بعثت بنیاد بر
 صلوات همه علیه السلام که در آن سبب و دستگیر با زمانه گانند بلکه در نظر اهل معرفت و مقام طوبی دار حق
 صورت رحمت الیه است و خلدیق و انما استغرق بجا رحمت حقند و از آن استفاده میکنند این
 کتاب بزرگ الهی که در عالم قیب الیه در قرب ربوبه نازل شده و برای استفاده ما مهربان و خلدیق از دنیا
 سخن طبیعت و مخلوقان نیز برای بی درج هولای نفس و اهل بصورت لفظ و کلام و ما بره از بزرگ زین نظر اهل
 رحمت معلقه الیه است که با کور و کور از آن بیچوبه استفاده نکردیم و کنیم ان رسول قسمی و دل مطلق کریمی
 که در حضور نفس ربوبه و محض زین و اهل الیه این سر منزل معرفت و وحشت قدم بر نه فرموده و گرفتار
 معاشرت و مراد است با او جسد و بدتر از آنها گردیده و انما لیغان عاقلیشر دل اهل معرفت و در کلمات
 محترق کرده و یکند رحمت و به در است مطلقه الیه است که امرن در این لحظه اثرهای رحمت بر جسد است
 سکنه عالم هند در است و بیرون بردن آنهاست از این دار وحشت و غربت چون کعبه مطلقه که برای

(در مرتبه چهارم)

(در صورت است)

نجات رتقا خود را بام با از نزد سالک الیه تطهر آتیب رحمت را صورت استفاده از رحمت ناله الیه بلند
 و استفاده از رحمت برای او سودت قیام با بر نماید و چون دستش از آن توسط تصور دانه یا تقصیر کوتاه شده
 و فاقد اب رحمت شده چاره ندارد غیر توجه بدل رسکنت و فقر و فاقه نمود و چون دست عبودیت خود را
 نصب این نمود و توجه با اضطرار و فقر و یگان دانه خود شده و از فقر و دغدغه و خود غلام سر برین لغو بایه
 از رحمت بر روی او کشیده گردد و از فقر طبیعت سبیل با غرضیضا رحمت کد و ذاب اهل التهورین گردد
 و مورد ترم و تلف حق گردد و هر چه این نظر یعنی نظر بر لذت خود در این نشان قوتش کرد بود رحمت بیشتر
 گردد و اگر خواهد قدم تمام بخورد و غیر خود این راه را طی کند اهلک شود چه که ممکن است از او دستگیر شود
 چون طمع که تا خود بحسارت راه رود و بقدم خود منحرف شود و بقوت خود تمام کند مورد غفایت پدر
 نشود و او را بخورد و اگر از کند و چون اضطرار و محض خود را به پیشگاه پدر مهربان عرضه دارد و از تمام خود
 دقت خود بکسره حاج شود مورد غفایت پدر گردد و او را دستگیر کند بلکه او را در آخر کشد و با قدم
 خود او را راه برد پس بر آن است که سالک الیه به پارسلو که خود را بشکند و از تمام خود در راه توفیق
 خود که سه بر است جوید و از خود و قدرت و قوت خود فانی شود و فنا و اضطرار خود را همیشه در نظر
 کرد تا مورد غفایت شود و راه صد ساله را با جذب بر بریت کیشبه طی نماید و در میان این امر و در این
 در نظر تری بریت با محض و یا زین بر کند امن بحیثب المضطر اذ اعاه و یکشف السوء

فصل پنجم در ذکر از اداب و مواهب است بحسب باطن قلب من ذلک ما وود عن الرضا
 علیه السلام انما امر بالوضوء لیکون العبد طاهرا اذ انام بین یدعی الجبار و عند
 مناجاته اياه مطبعا له فيما امره نفيما من الادناس و النجاسة مع ما فيه من فها

در ذکر از ادب است
 (در ذکر حدیث ترمذی)

بسم

الکسل و طرد النعاس و تزکیة الفؤاد للضیام بین یدی الجبار و انما وجب علی الوجه
والیدین والرائس والرجلین لان العبد اذا قام بین یدی الجبار فانما ینکشف من
جوارحه و ینظر ما وجب فیه الوضوء و ذلك انه یوجه لیسجد و یخضع و یدعی سأل
و یوغب و یرهب و ینزل و یواسد لیسئله فی رکوعه و سجوده و یوجله لیسئله
و یفعل الخیر لیسئله بان امرته است وضوءه تا آنکه بنه پاک بشه هنگامی که می ایستد مقابل ضرای جبار
و وقت نمازات نمودن او حق را و برای آنکه طبع بشه در آنچه او را امر فرموده و پاکره بشه از کثافات
و نجاست با آنکه در آن است فزاید و کم از قید بر طرف شدن کلمات و رفع شدن حجت و پاکره شدن
دل برای ایستادن در مقابل ضرای جبار تا ایجا آنکه احد وضوء را میان فرمود و اهر سعادت و صفا سوسه را
قبیه نمود با سینه در مفرق صدق حق جبر و عدل ایستادن در نمازات با قاضی ایجابات نمودن را ادا است که با اینطور
شود حتی با هزارات سوره و کثافات ظاهریه و کلمات چشم ظاهر نیز نباید در آن مقرر است چه جبار که دل
سعدن کثافات بشه و قلب بتجدد تعادرات مغویه که احد هم تعادرات است بشه با آنکه در روایت آ
که ضرای عالی نظر نمیکند بسورتمار فصحها سما لکه نظر سیفرا ید بقای نما و با آنکه با آنچه نشان حق تا از ترکیب
و آنچه که از عالم غلیظه بدین نظر کما غلظت و عدل است قلب است فدیگر جوارح و اعضا را از آن خط و غیبی است
یع ذلک طهارت سوره و نظافت ظاهریه را نیز اجمال نموده اند صورت طهارت را برای صورت نشان
مقرر فرمودند و باطن ان را برای باطن او دار آنکه ترکیب قلب را در این حدیث شریف از خواص وضوء قرار داده
معلوم شود که برای وضوء باطنی است که بان ترکیب باطن شود و نیز رابطه با این ظاهر و باطن در هدایت و نسیب است
شود و نیز آفتهاده خود که ظهور فاعری و وضوء سوری از عبارات است و اطاعت رب است و از این جهت

و این کلمات
(در حدیث)

طور ظاهر بوجب ظهور باطن گردد و از طهارت نمودی تذکره تواند حاصل شود باینکه سالک الهام باید در ذات نمود
 توجه شود باینکه نخواهد متوجه حضور حضرت گریا شود و با این احوال توب که اوست لیاقت مظهر ندارد
 بلکه شاید مطرود در درگاه غریبیت خود پس باطن محبت بجز آنکه طهارت ظاهری را باطن برایت دهد
 و تلب خود را که مورد نظر حق بلکه نزله حضرت قریب است از غیر حق تپهر کند و تعزین خود و خود را
 که اصدا اصول تورات است از بر بیگانه تا لایق تعارف شود پس از آن حضرت زنا عدم هم علیه وجه
 اختصاص مفی مخصوصه دارد و حضور باین میفرماید و بگویند و همانا وجه شد برود و دست
 و سر و دوا زیرا که بنده وقتی که ایستاد در حضور حضرت جبار آنها سفت شود از جوارح او در کوه آنجکه
 و حضور در آن وجه شود زیرا که باریش سجده کند و خضع نماید و با دستش سؤال در رغبت و در پست نماید
 و قطع حق شود و با سرش استعجال کند حق را در کوع و بگوش و با پاها بسایسته و بنشیند حامد فرود
 انخاب آن است که چون این اعضا را در حالت است در عبودیت حق و از این اعضا ظاهر شود آن
 از این جهت تطهیر آن مازدم شده است پس از آن چیز آنکه از آنها ظاهر شود میان فرودند و راه آنها
 و استاده را برابرش باز نمودند و ابرصاف را با بر آن تنها فرودند باینکه آنچه مظهر ظهور عبودیت است
 در حضور با حق باید ظاهر و پاکیزه باشد و اعضا و جوارح ظاهری که خطا قصر از آن معانه و از این طهارت دینی
 مقام نیستند بلکه خضع از صفات وجه با حقیقه نیست و سؤال در رغبت و در پست و استعجال بیحک
 از شئون اعضا نیستند و چون این اعضا را در آنهاست تطهیر آنها ندزم اند پس تطهیر تلب که مظهر حق
 عبودیت و مرکز دینی این معانه است تطهیر ندزم تر است و بدون تطهیر آن اگر با نیست در اعضا صورتی را
 است و توانی تطهیر نمود و لیاقت تمام پیدا کند بلکه شیطان را در آن تعزیت باشد و در درگاه غرت مطرود

کرد وصل و من ذلك ما عن العلاء باسناده قال جاءني من اليهودي رسول الله صلى الله عليه
 واده فسأله عن مسائل وكان فيما سأله اخبرنا يا محمد لاي علمه فوضاه هذه الجوارح الاربعة وهي
 انظف الموضع في الجسد فقال النبي صلى الله عليه وانه لما ان وصوس الشيطان الى ادم ودنا من
 الشجرة فنظر اليها فذهب ما وجهه ثم قام ومشى اليها وهي اول قدم مشيت الى الخليفة ثم تناول
 يده منها ما عليها واكل فقطر الحلي والحلل من جسده فوضع ادم يده على ام راسه وبكى فلما
 تاب الله فرفق الله عليه وعلى ذريته نظير هذه الجوارح الاربعة فامر الله عز وجل بغسل الوجه
 لما نظر الى الشجرة وامره بغسل اليدين الى المرفقين لما تناول بهما وامر بمسح اللسان لما وضع يده على
 ام راسه وامره بمسح القدمين لما مشى بهما الى الخليفة فامر عز وجل ان يكون سؤال الله عز وجل
 رسول الله صلى الله عليه واله في كل علة ونحوه فتمت ما بين جهار من مشيت بالانكته انها ازهد منها ومن يغيب زود
 چون شيطان وسوسه که ادم را داد نزدیک آن درخت رخت و نظر سویی آن کرد ابرویش بخت پر رخت و با
 آن درخت روان شد دان اول قدمی بود که بر آنجا برداشته شد پس از آن بارت خویش را که در آن درخت
 بود چید و خورد پس رخت دیوار را خشمش بردار نمود و ادم دست خود را با بد سرش گرفت و گریه نمود پس چون
 خداوند تو را قبول فرمود و حجب خود برداد و بر ذریه اثری نگذارد نمودن این چهار عضو را پس امر فرمود خداوند
 عز و جل بشستن روی بر آن آنکه نظر نمود بشجره و امر فرمود بشستن دستها تا مرفق چون که با آنها
 تناول نمود و امر فرمود مسح سر چون دست خود را بر سرش نهاد و امر نمود مسح قدمها چون که با آنها سویی
 گناه رفته بود و در باب علت و موجب صوم نیز در حدیث ثبت است که یهودان سؤال نمودند که
 بچه علت و موجب نمود خداوند بر است تو سی روز روزه در روز؟ فرمود ایها ادم علیه السلام چون

در حدیث صحیح
 (در حدیث صحیح)

در حدیث صحیح
 (در حدیث صحیح)

در حدیث صحیح
 (در حدیث صحیح)

از آن دخت خورد باقی ماند در شکر سی روز پر واجب فرسود خداوند بر آدم در زیر آری دور از سب و تشنگی
 و تغذیه فرسود بر آنها با سکه در آنها اجازه خوردن داد بانها از این احادیث بر تله امراض است و معاینه طبیعت
 استعاره مانع باشد که آدم علیه السلام با اینکه از قید خطیئات و گمراهان نبوده بلکه شایسته خطیئه طبیعی بوده یا خطیئه
 کبریت که شجره طبیعت است بوده یا توجه کبریت آسمانی بر از جهادیه ذاتی داده بوده لکن از شدت ادم علیه السلام
 که صفت به مخصوص ترب و دفاعی ذاتی است متوجه نموده لغتاً بمقتضای غریب جسمی ذاتی تعریف حق مبدل در خصیانه
 و غویات او را در همه عالم در رسان همه انبیا، معلم بهم فرسود و قال غلام و عصبی ادم و در بعضی باری با این حرف
 این همه نظیر در تریه بدترم است برای خود و ذریه از که در ملب او سنگین بودند در خطیئه کبریت داشته بلکه پس
 از خروج از ملب نیز کبریت نمودند بر خطیئه ادم و او مردمان را چنانچه مراتب و طهارتی است چنانچه اول مرتبان
 توجه کبریت آسمانیه و آخر نظیران اکثر از شجره نمید است که صورت ملکوتی آن در نفس است که در آن انواع آثار
 و فواید است و صورت ملک آن طبیعت و سکون آن است و حسب دنیا و غیر که اکنون در این ذریه است از
 سکون همان بملک شجره و لکن آن است بمنظور از برای تطهر و تزئین و طهارت و صومه و حیا که برای جمیع
 از خطیئه بدور که هر سه مراتب بسیار است مطابق مراتب خطیئه و از این بیان معلوم است که جمیع انواع
 معاصی و نفس امارت از سکون اکثر شجره است و تطهر آن بطوری است و جمیع انواع معاصی قلبیه از آنها نیز از سکون آن
 شجره است و نظیر آن بطوری است و جمیع انواع معاصی روحیه از آن و نظیر آن بطوری است و نظیر معنای طهارت
 نظیر طهارت قلبیه روحیه است برای کلمه و دستور و وسیله آنهاست برای امر و ترک و زبان و درجه تعیین
 نفسا و طهارت آنهاست و در آن حد و دفع است از این لکن نیست و در خطیئه باقی مانده و چون اشتغال برای
 طهارت طهارت و باطنیه پیدا کرد و طهارت صورتی قشریه را وسیله طهارت معنویه لیسه قرار داد و در جمیع

ارادت خطیئه ادم
 و طهارت آن است

عبارت

عبادات و ماسک حفظ قلبه آنها را نیز مخط و است و در آنها بر خود درشت بد جهات باطنیه را نیز است
 دارد و مقصد اعراض است و اخذ در باب سلوک راه بنیت شده چنانچه در حدیث شریف کتاب
 صباح شریفه بان سه شده. انما که فریاد و طهر قلبك ^{بالنوعی} عند طهاره جوارحك بالما
 پس بنان ماسک را اول سلوک علم ندیم است که برکت این ذکر عدم به عظیم مراتب عبادات را تشخیص
 و عبادات مسویه را نازله عبادات قلبیه در وجه بران و نیز ان شرح بود که مع که حقیقت سلوک است و عبادت
 این سلوک تخیه نفس را نیز حق است و غلبه ان تکلیبات اسما و زاده است و چون ماسک را این تعام است
 در سلوک با تبارسه و غایت بر کماله بر این حاصل شود پس با برار نشد و عبادات و مطایف سلوک
 نامیر شود و ان تکلیبات جدیدیه است که لمر از طهارات است و تکلیبات جمالیه است که غایت عبادت
 دلیر است و قضیران از عمده این اوراق قاج است **فصل ششم** در غرابت و اداب قلبیه ان
 این غرابت گویند که جهات خروج از وطن عبودیت و دخول در غرابت است و اظهار ربوبیت
 و عجزانیت است و دخول در صدد مولا و نهان و ضعف سادت است و غمناکی بظهور از ان
 قنارت و عجز و تعظیم است و بعضی از شیخ یک صمد بنامه حال در ضمن ده فصل ذکر نموده که باید بنده
 ماسک تقیر از آنها نماید در فصل اول که غالب آنها یا تمام آنها بغرابت و مجردت و کبریاکی نفس و خور خواکی
 و خود بینی برآورد نویسنده گوید که جهات فانی در طبیعت و غفلت له روحانیت است و غایه لغوی
 کمال سلطنت حیوانیت و بیسمیت و دخول در سبب انلیس است و غمناکی از ان خطیه و رجوع
 از حکم طبیعت است و دخول در سلطان جهانیت و تصرف ایهت است و شوش نمودن جمیع ملکات نفس را
 که فانه در طبیعت شده بود و بغرور سلطان بقدر شده بعد پس اداب قلبیه ان است که ماسک الهام در وقت غم

روایت دارد از ابن

در بیان غرابت

ووقف بطیخ خار و بند برین که تر اوند و خط دنیا است گفته و توجه بجناب باطن قلب در روح کنه و عمل
 ان را در دم ترشاسه بر زر غلبه نفس بهیسه دشان حیوانه بر نفس نسبت و شگون رحمانه بر بند و در زخم شیطان
 و عمل او توبه کنه و باطن روح که فقه العیبه است و با نفس رحمانه در او فروخ شده از خطوط شیطان که توجه بر هر که هر
 شجره نمیه است بطیخ کنه تا بدین جنست پر در ادم علیه السلام که در و با آنکه که اهل از این شجره طبیعت و اقبال
 برینا و توجه بکثرت اهل اصول جناب است و تا طهارت از این جناب با نفس با طیخ نام است
 حق که از ساق عرض رحمانه جاری است و حاصل از تصرف شیطان است که درین صوره که تحقیق روح
 قرب است شود فانه لا صلوة الا بطور و باره با کچه ذکر است فرموده در حدیث زینب که در دیدن این صوره
 رضوان اله علیه تقدیر قال و با سنداده قال جاء نقر من اليهودی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فساله اعلمهم عن مسائل و کان فیها سالان قال لای شی امر الله تعالی بالاغتسال من الجنابة
 ولم یامر بالغسل من الغائط و البول فقال رسول الله ان ادم لما اکل من الشجرة دب ذلک فی
 عروقه و شعره و بشره فاذا جامع الرجل اهله خرج الماء من کل عرق و شعره فی جسده فاجاب
 الله عز و جل علی ذنوبه الاغتسال من الجنابة الی یوم الفیمة الخبز و فی رواه اخرى عن الرضا
 علیه السلام و انما امروا بالغسل من الجنابة ولم یومروا بالغسل من الخلاء و هو اجس من الجنابة و اعد
 من اجل ان الجنابة نفس الانسان و هو شیء یخرج من جمیع جسده و الخلاء البس هو من نفس الانسان
 انما هو غدا یدخل من باب و یمخرج من باب کریمه ظاهر این احادیث نزد اصحاب طاهران است
 که چون نطفه از تمام بدن خارج میشود غرض جمیع بدن لذت شده و این نظایر برای جمعی از اطباء و حکما و طبیبان
 در سده نمودن انرا با کثر شجره چنانکه در حدیث اول است نسبت دادن جناب با نفس چنانکه در حدیث

(تفسیر
 جناب)

دوم است برای ابرسرت و همت مای معارف بارگه چه که قضیه شجره واکم در معیه اهدم از ان از هزار
 علوم قران و اهریت عصمت و طهارت علیم اهدم است که بسیاری از معارف در ان مرورست و اندک
 در احادیث شریفه علت تشریح بسیاری از عبادات را همان قضیه ادم و اکل شجره قرار داده اند من جمله
 باب وضوء و منبر و موسم شهر رمضان و سی روز بودن ان و نویسنده را سالها در نظر است که در این باب
 رساله تنظیم کنم و تصفیه و دیگر مانع شده از خدای عالی توفیق و مهارت بخیرام با کمال تو ایدم زاده که بیست و هفت
 درای معرفت محقق و خدای عالی تو را برای خود بر گرفته و با دو دست جمال خود کفیر فرموده و سجده =
 ملائکه و مسعود بیسر قرار داده از بخوابی از جلیلت پدر که احدی تو است خارج شوی و لایق تعالی حضرت محبوب
 شوی و تعداد و جدول معام انس و حضرت قرین پیدا کنی باید باب حمت حق باطن دل را غمزدی و از
 اقبال برینا که از نظر هر شجره نمیدست تو بر کنی و قلب خود را که محمد خاب حمید و جمال جلیست از حب
 دنیا و شئون خبیثه ان که در هر شیطان است شست و شوی که حجت تعالی حق جایی پالان است و لا بد خل
 الجنة الا الطیب است و شسته کن و الله بخوابات حرام **فصل هفتم** درباره از اداب باطنیه
 از الله نجاست و نظیر از اجناس است بلکه از الله حدیث چنانکه از است خروج از ایت و امانت و از
 از نجاست است بلکه خروج از ایت نفس است باطنیه و تا عبود را بقایه از خویش با دست محدث بگوش
 اگر است و عابد و مسجود و غیر شیطان و نرس است و منال بر اهر طعیت و سلوک اگر برای و مصلی بقا است
 و حصول صحاب و مدارج است از معرفت شیطان خارج نیست و سیر و سلک سلسله است پس سلوک در منال
 نرس است و در در جوف بیت است و چنین ساک ساکن سافر و ساکن نیست و مهاجر الله هر دو سلسله نیست و از
 حدیث البر که عین عبودیت پاک نشده و چون از این حدیث بیجا نظیر شود عابد و مسجود حق شود و گفت

(صدا را باطنیه از راه
 از نجاست)

سمعه و بصره که تیره قرب نافه است حاصل شود و از این جهت در لهارت از حدت عبد معین بن لادنم است زیرا که تا عین عبد بوجهی از وجهه با تبت حدت مرتفع نشود فان تحت کل شعرة جنابه پرتبط از حدت تطهر از حدت است و قنای در بحر قدم است و کمال ان ضیغ از کثرت الهام است که باطن شجره است و با این ضریح از خطیه ساریه ادم که اصل ذریه است فاجح شود بر حدت از قطرات منویه است و تطهر از ان ترار امور غیبه باطنیه است لکن وضوء نور محدود است و غیر نور مطلق است و ای وضوء اتقی من الغسل و اما از آن جهت و نجاسات ظاهره را این ملکات نیست زیرا که ان تطیف صوری و تطهر ظاهری است و اداب قلبیه ان است که نموده مالک که اراده حضور بضرعش دارد بلکه با رجس شیطان در جس ان خبیث در مضرعش نتوان راه یافت و تا فرج از راهات تمام خلقت که مبداء و دینه فاعله است و نشأ خطیات ظاهره و باطنیه است دست زهر را بهی مقصد پیدا نموده و طریقی مقصود نماید شیطان که مجاور عالم قدس در سنگ که زمین شمار گرفت اخر اهدر بوطئه ملکات خبیثه از مقام تعزین در راه تبعیدش و بندای فاجر خف فائک و جیم موحوش نمودند پس با از ان زمان از ارادان عالم غیب و فرد و فلان در جاهت طبیعت و مردودان با نفس سلین چطور میتوانیم با دارا بودن ملکات خبیثه شیطانیه هدیت محض قدس کردیم و مجاور روحانین و رقیب تعزین شکم شیطان خود منی کرد و باریت خود را دید و اما اخیر منته گفت این اصحاب بیس بر حسب خود پرسی و بر شد و از ادم علیه السلام تمیز و توین کرد و حلقه من طین گفت و قیاس غلط باطل نمود خویره ادم و کمال روحانیت او را ندید و طاهر ادم و مقام طینت و تریبیت او را دید و از خود مقام باریت را دید و از ترک خود خواهی و خود منی خویش غفلت نمود حسب تفسیر برده رویت تفسیر و جواب نمود عیون بر شد و این حدیث

بنی و خود خواهی هباب خود پرستی و بر خود نماه و ریا و خود راه و مصیبت شه و از علاج قرص بر تبه ظلت خانه
 طبیعت تبعید شد پس بر سالک الهامه لازم است که در وقت نظیر از ارجاس مویه از اوقات رزاق و ارجاس
 باطنیه شیطانیه خود را نظیر کند و باب رحمت حق و از تضرع بر میانه فایده راست است و بود هر و تصفیه
 قلب که ممکن است حق است نماید و خلق علیل جب جباه و ژرف نماید تا بدین و حمل در دانی ایمن کرد
 و تا بر کباب شود و تا نظیر از ارجاس خفته حاصل نماید نظیر از اهدات ممکن شود زیرا که نظیر طاهر
 مقدمه نظیر باطن است تا تقوای نام ملک دینا بر دینی دستور نیست مطهره حاصل شود تقوای قلبی
 رخ زهر و تا تقوای قلبی از اسوی که شمرده شده حاصل شود تقوای روحی تری حقیقی پیدا شود و تمام
 مراتب تقوی مقدمه این مرتبه است که آن ترک غیر حق است تا سالک را بقایای از انانیت است
 تجا حق بر سر او نمرود با ناهای شود که مقتضای سبق رحمت و غلبه جنبه با اهن و سبکی غیبی از سالک
 شود و با هذره الهیه بقایای از انانیت مانده بسوزد و شایه در کیفیت تجا حق برای جسد و زندگ نمودن
 آن و صفت حضرت موسی شاره با نچه ذکر شده با دین سالک مجذوب و مجذوب سالک نیز این فری
 و اطمینان از نچه ذکر شده میریزد بیک نکته دینی و مطلب مهم که جسد با ن فرشتا بسیاری از صفت
 و خواها و باز ماند از راه حق است و بر این طالب حق جسد ان روانا شده و غفلت از ان جایز نیست
 و ان این است که شکر سالک و طالب حق باید خود را از اذراط و تقوی بعضی از جمله اهر تصوف و غیره غفلت اهر
 مبارکه تا برای او ممکن شود چه که بعضی از ان فایده را حقیقه بران است که علم و عمل ظاهری فانی
 مشو است و برای جمال و عوام است و انا که اهر سر و حقیقتند و اصحاب قلوبند و از باب سابقه حسن
 هسته اصیاح این اعمال نماند و اعمال فانیه برای حصول حقایق قلبیه و وصول مقصد است و چون سالک

روایان از ضمیر صاحب
 از اذراط و تقوی

بقصد خود رسیده و در هفت بقدمات تعدیه است و هفت اعزازات مجرب است و طایفه دوم در تمام این دست
 قیام نمودند و در جواب تفریط قیامند و بطارکله معانات سخویه و اسرار الهیه را غنودند و در مختصر طاهر صورت
 دفتر دیگر امویا بطبع نگراشته و تجدیدت و او نام نسبت دادند و بین این دو طایفه لغزالی کشمش و مجادله
 و میامی بوده و هر یک دیگری را بر غلاف برتیت یه انستند و حق آن است که هر دو طایفه قرری از غده
 تها و ز غنودند و اذراط و لفظ کرده مادر رساله سرصلوه در این موضوع شماره نمودیم و در این معام نیز غده
 حال آنکه هر طایفه مستقیم است فیما بینیم باید نسبت که سنک صورت و عبادات قابله از لفظ برای حصول
 ملاقات تامله در خانه و حقایق قلبیه است بلکه آن یک از ثمرات آن است لکن نزد اهل معرفت و صحاب
 قلوب یک عبادات برایت دادن معارف الهیه است از باطن بظاهر و از برطن و چنانچه نسبت
 رحمت رحمانیه بلکه رحیمه فسط بر تمام نشأت طبیه و قابلیه است است و هر یک از مراتب را حقیقی است
 از تمام جامع الهیه هر یک را حلقه و نصیبی است از تمامی حق و لکن نسبت رحمانه و رحیمی و هر یک در آن
 نشسته صورتی و نماید نسر را حقیقی است و از حیوة ملک نصیبی است با طاکرت ملک بر حیده شود و حفظ
 طبیعت مرتفع گردد و ساکن الهیه چنانچه قلب را نماید بفرح شغول کند صدر و جمال و ملک طبیعت را
 نماید در فرح صریح کز ما توحید و تقدیر را در تمام نشأت قدم رابع باشد و اگر جنبه روحی را
 در ملک طبیعت نیجه جز تعدیه و مواضع برای حق حاصل شود از انانیت نسر نمایان مانده و بر سالک
 در حرف بیت نرسرت نه سیراله و غایت سیراله این است که طبیعت در ملک بین را
 منضیع نصیغه که گفته و یک از مراتب و مواطن حدیث برین که فریاد از آن حق تبارک
 انا الله وانا الیهم راجعون خلقت اللحم وشفقت لها اسم من اسمی فمن وصلها وصلته و من

روحانی استغفار
 در این معام

و صلوات
 بر محمد و آله

در جمیع مراتب و در تمام احوال

و فی الحدیث علی بن ابی طالب
قال استوصوا الصالحین
الصلحاء خیرا فانهم خلقت
من طینه آدم و این
حدیث برتیب است
برتیب است که در کتب

قطعه‌ها قطع شده است بدین قطع طبیعت که ام الارواح است از موطن اصعب باشد و در مشر از مایه انوار برین
ان موطن عبودیت باشد باجمه افعال ملک ظاهرا از موطن عبودیت در خود نمودن انرا از رعایت
جبر از مقامات ابرسخت است و از تسویدت شیطان برجم است که هر طایفه را بطریق از حق قابل باز دارد
چنانچه انکار مقامات و سه طریق معارف که قره لعین اوجبار خدا علیهم السلام و کتبه نمودن شرح الهیه را بطایفه هر کس
و نماید ملک نفس و تمام حیوانیت آن است و خلقت از امرار و اداب باطنیه جمادات که موجب تظلم سرد و غیره
و ترقه باطن است از غایت جہات و خلقت است در هر یک از این دو طایفه از طریق سعادت و سعراط
مستقیم بنیت دور و از مقامات ابر معارف عبورند و عارف باسه و عالم بمقامات باید از حق
باطنیه و ظاهریه را از مقامات کند در هر صاحب حقی را کجی و خص خود برساند و از غلو و تقصیر و از فراط و تفریط
خود را تضر کند و از راه تضر انکار صورت شریعت که نه کفایت کند بر است و از راه جنات انکار
باطن شریعت که تفسیر است و هر دو از راه و کس شیطانیه و اجناس ان لعین است نماید تا طریق
سیر الیه و وصول بمقامات معنویه برای او آسانی شود پس ک از مراتب از راه جنات از راه جنات او نام
فاسد است که مانع از قرب الیه و معراج مومنین است و یک از مقامات جامعیت برتیب
حقیه کج در مرتب بر غایت آن است که در جمیع مقامات نفس تمام حقوق و مخطوط ان را از جمیع
شئون شریعت استیفاء نموده و چنانچه در معرفت شئون ربوبیت جلت عظمت حق را در غلو و غلو و غلو
ا در مقام جامعیت معرفت زبوره و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و الله نوال السموات
و الارض الخ و لود لیتیم مجبل الی الارضین السفلی لهبطم علی الله و اینها نوالوا فتم وجهه الله
الغیر ذلک فرموده که عارف معارف الهیه و معنوب جنات رحمانیه را از ان عا طرب ملکوتی حاصل

و در حدیثی که پدید آید می‌نماید که هر که در این مرتبه از مرتبه اول طبعیت و ملک برین بریت داده
 و بیخ موجودی را از خط معرفت به محروم کرده با کلمه این تصوف از کلمت عبودیت من حیث لا یشرعون
 دم نیز نتواند ظاهر از کلمت عبودیت و محمدیون از هر دو اینها بطریق تفسیر بری است و تفسیر این جمله
 از عمده این مقام خارج و در غور این اوراق نیست و صل عن مصباح الشریعة قال الصادق
 علیه السلام سمی السراج منسراحا لاسراخه النفوس من افعال الجاسات واستفراغ
 الکثافات والغدر فیها والمومن یعتبر عندها ان الخالص من حطام الدنیا کما یصیر
 عاقبتیه فیسرح بالعدول عنها و ترکها و یفرغ نفسه و قلبه عن شغلها و یسکنکف عن
 جمعها و اخذها استکافه من الجاسات و العاطب و الغدر و یفکر فی نفسه المکرمة
 فی حال کیف یصیر ذلیله فی حال و یعلم ان التمسک بالقناعة و التقوی بودت له
 راحة الدارين و ان الراحة فی هوان الدنیا و الفراغ من التمتع بها و فی ازالة الجاسات
 من المحرم و الشهوة فغلق عن نفسه باب الکبر بعد معرفتها بها و یفر من الذنوب و یفزع
 باب التواضع و الندم و الحیاة و یجتهد فی اداء اوامره و یوقه هبة طلبنا الحسن
 المآب و طیب الرقی و یسجن نفسه فی سجن الخوف و الصبر و اللق عن الشهوات
 الی ان یصل بامان الله فی داسر القرار و یدون طعم رضاه فان العبد کما ذکرنا و ما
 عداه لاشیء انتهى کلامه الشریف در این کلام تریف در سر جامع است بل بر این صورت و سوره
 که باید بینان بیدار است که در این فرقه در هر حال از حالت حظوظ روحانیته را استیفاء نماید و در
 هیچ حال از ذکر مرجع و مال خود غافل نباشد و لهذا حکما فرمودند ان النبی خاتم القضاة کما ان

این کلام جامع است
 در جامع الشریع

این کلام تریف
 در جامع الشریع

این کلام
 در جامع الشریع

دارن لذت و تمتع نبرد و چنانچه خورد از نجاسات صورتیه پاکیزه کرد از نجاسات حرام و شبه نیز پاکیزه نماید
 و چون خورد اشناخت و ذل چنین خورد در نیت یاب کرد و بزرگ را بر خود فرود بندد و از سرگسی و گناه فرزند نماید
 در خود در فردوسی و عزامت و جنب را امتنع کند و بعد و جهه در فرزان برداری حق و دوری از زنا فریانه کند
 تا بایکون و خوب کسی رجوع کند و با پاکیزه و صفای نفس تشریح مقام قری شود و بعد نفس خود خویش را در زمان خوف
 و صبر و نگاهداری از خود هر شای نفسانه سخن کند تا از زمان عذاب الهی در امان بماند و بعد از آن حق در آن
 ذات تقدس شریک گردد و در این حال طعم رضای حق را بچشمه و این غایت اهل ابرو گوید و غیر آن را
 از نیت نیست **مفصل دوم** در نیت از اداب لباس است و در آن دو مقام است مقام اول و اداب
 مطلق لباس است بدانکه نیت باطنیه حقیقت است که در عین وحدت و کمال باطلت و از این نیت است
 که همه آن بطریق یکسان نشسته است اول نشسته ملک و دنیا و ظاهره دوم نشسته بر خیزه متوسطه که نظیر آن
 حواس باطنیه و بدن بر رخی و قالب بر نیت سوم نشسته غیبیه باطنیه است که نظیر آن قلب و سوسن
 قلبیه است و نسبت هر یک از این مراتب به دیگری نسبت ظاهری و باطنیه و جلوه و تسبیح است و از
 این جهت است که آثار و خواص و تعالیات هر مرتبه تجربه دیگر مرتبه میکند چنانکه از مندر حاشیه بصری
 چیزی را ادراک کند از آن اثری در حشر بر رخی واقع شود بمناست آن نشسته و از آن اثری در بصیر قلبی طبعی
 واقع شود بمناست آن نشسته و بهینطور آثار قلبیه در دو نشسته دیگر نیز ظاهر گردد و این مطلب مملوده بر آنکه
 مطابق بر این قوی تمیز است مطابق با وجدان نیز است و از این جهت است که جمیع اداب صورتیه
 شرعی را در باطن اثر بلکه اناری است و هر یک از اخلاق حمیده را که از مخلوق مقام بر خیزت نفس است
 نیز در ظاهر و باطن اناری است و هر یک از صفات الهیه و عقاید حقیه را در دو نشسته و ظاهر اناری است

در نیت از اداب لباس

در نیت از اداب لباس

که نظیر آن حواس باطنیه و بدن بر رخی و قالب بر نیت سوم نشسته غیبیه باطنیه است که نظیر آن قلب و سوسن قلبیه است

شد ایمان باینکه تصرف در مملکت وجود و عوامل غیب و شهود حق علیاً در دیگر موجودات را تصرف نیست مگر تصرف از
 خلق موجب بسیاری از خدمات تشبیه و خدش فاضله است که در شکر توکل و اعتماد بر حق و قطع طمع از ممنون
 که ام الکملات است و موجب بسیاری از جهل سماحه و فعل حسنه و ترک بسیاری از ذنوبی شود و بهینطور
 سایر مسارف که تعداد هر یک و تأثیرات آن از خود معلوم این اوراق و علم گشته نویسنده خارج است
 و محتاج تحریر کتاب ضخیم است که از قلم توانای ابر معترفی یا از قلم گرامی ابر حالیه فراهم شود دست کاغذ و قلم را بر خیزد
 و بهینطور شد خلق رضا که تا از اهدیق کماله است است در تصفیه و تجلیه نفس تأثیرات بسیاری دارد که
 قلب را مورد تکلیفات خاصه الهیه قرار میدهد و ایمان را بکمال ایمان و کمال ایمان را بطلانین و طمانینه را بکمال
 آن و کمال آن را بمشاهده و آن را بکمال مشاهده و کمال انزای معاشقه و معاشقه را بکمال آن و کمال انزای
 بمراوده و مراوده را بکمال آن و کمال انزای بمواصله و مواصله را بکمال آن دانچه در دهم من و تواناید ترته در
 و در ملک برن و آثار و فعل مصوریه که شرح در برگ است تأثیرات غریب المسموع و بصیر و دیگر قومی و مفسد را الهی
 کند و در کنت سمعه و بصیر و آثار اندازه ظاهر کردند چنانچه آن مراتب را در ظاهر تأثیر جمله تأثیرات است
 ایست ظاهره و جمیع حرکات و سکات عادی و غیر عادی و تمام نزدیک و کمال را در آنها تأثیرات است
 بر عیب که گماند که ایک نظر از روی محاربت بیجا از مبرهان خدا سالک را از اوج عقده با تصور ظن
 پر تاب کند و جریان آن را با الهامی در از نتواند بناید و چون قلبهای بیچاره با ضعیف و ناتوان است
 چون بید مجنون از نسیم مدیحه برونه در ایام و حال سکوت خود را از دست بر هر پس لایه است که حتی در امور
 عادی که یک از آن با انکار لباس است حد خطه حادثه قلبیه نموده غلام داری قلب را بکنیم و چون نفس
 و شیطان را در همان بر مکنم و تسویه بر دست است که احاطه بان از خفاقت با خارج است ناچار با انکار

قدرت و طاق وسیع خود در تعالی بنا قیام و از حق تعالی در همه حالت طلب توفیق و تائید نایم پس بگویم که
 پس از آنکه واضح شد که باطن را در ظاهر و ظاهر را در باطن تأثیر است نهان طالب حق و تره روحانی
 باید در انتخاب ماده هیئت لباس آنچه را که در روح تأثیر برود و قلب را از تهففات خارج دواز
 حق فانی میکند و وجه روح را در دنیا مینماید چهارگانه و گمان نشود که تسویر سلطان و تیسرینس اماره
 فقط در لباس فاخر زیبا و تجملترین است بلکه گاه شود که انسان را بویط لباس سدرس ذبه از ارزش
 از درجه چهار سطح نماید و از این جهت نهان باید از لباس شهرت بلکه مطلق سنی بر خدایت
 معمول و شرافت آرزو نماید چنانچه از لباسهای فاخر که ماده و جنس آن سنگین قیمت و هیئت و بی
 ان غالب توجه و هیئت ناهست باید چهارگانه زیرا قلب ما بسیار ضعیف و نمت به ناست
 مجرد از همه امتیاز و معنی مبلغه و از جمله محرف میشود چوب باشد نهان به چاره ضعیف که از تمام
 مواحد نرسد و نهایت قدرت و کمال ادبست عاری و مری است لوطه و سوزن چاره
 ابریشم و پشم که در بدن و در جهت آن تقلید از اجابت کرده بماند با چندین سنگ درخت فردی
 از آن تصدیر نموده بر بدن آن حد انظر محارمت و کرم و از نگاه وسیع موجودی را بر چغری نمرد و اینست
 جز از کمال ضعف نفس و کوچکی ظرفیت که نصیحت کرم و لباس گوشت را باید به شمار درخت خود
 بنزد اسی چاره نهان چه قدر مخلوق ضعیف به مایه هستی تو مایه فخر عالم گمان دهد صده کون و گمان
 باشی تو آدم ناده باید مسلم بها و صفات باشی تو خلیفه زاده باید از نایات با برات باشی تو از آنکه
 عرض بکنند صغر بکنمت تا خلف کشت نصیحت و ملوسات حیوانات چاره را عصب
 نمودی و با آن افتخار فرزند میکنی این افتخار از کرم ابریشم و گوشت در بنجاب در دو باهت چرا با این

(در بیان تناسل
 از صفت ماده نرسد)

سیرین

دیگر آن فریبه یکتی را با چهار دیگر آن را در غیر همانجا با یکدیگر همانطور که ماده و جنس لباس و پرزنت و پرزنت بودن آنرا در
 در نفوس تاثیر است در پرزنت و در برش در زینت آن امری است که گاه بود که انسان بوجه آن لباس خدا
 سید ایسان غوره صحبت با بدنه پیدا که نسبت با آنها دارد درستان خدا در اول منجور و متعز کرده درین
 آنها محبوب آورده در این جهت است که کتب روایت که در حضرت صادق دارد است خدا مبارک را
 کیا از دنیا و حسی فرموده که بگویند بگویند لباس عهدی مرا و بخورید همچون دشمن من و کسی که من چون
 دشمن من تا من من شویم چنانچه آنها من منند و با حضور که با سایرین فاضل در نفوس تاثیر است با آنها
 شیخ است را چه در ماده و غیر و چه در پرزنت و طبع در نفوس تاثیر است و چه با همه که فایز
 مراتب با در زینت با آنها فخر همه زیرا که فخر را ملایمی است بسیار در حق آنکه خود را از بی
 محاسن از دیدن خود لباس خوش و کبریا پوشیده در میان لباس ای نرم و لطیف پوشیده از لباس
 خود بوجه حب خود غفلت بکنند و این امر عرضی نیز مربوط بخود را مایه افتخار نماید و با باشد که خود
 عجب کینه و کبر بر نهان خدا کند و سایرین را از است قدس حق دور داند و خود را از کبر
 و فخر عاریه داند و چه با بگذرد بر او و کبر و فخر که خود بچاره از همه مراتب معرفت و تعوی
 دکمادت نشانه لباس خوش و زنده و پوز فاعلت غوره دارد برادران عیب خود که بزرگ ترین
 از این است که از خود تاثیر آن لباس پیدا شده غافل است و خود را که از او این نشانه است
 این است موجب ملذذ و نبتان خدا را تا چیزی در بارش داند و منظور با باشد که اینست و هر ز
 لباس انسان را بسند با سگند چنانچه طوری لباس را ترتیب دهد که بر هر دو مرتب شود
 باشد لباس درست به در جانب از او با در جانب تقیید از امور است که قلوب منصفه را نترساند

در بیان آنکه در این
 در بیان آنکه در این
 در بیان آنکه در این
 در بیان آنکه در این

دلز طهارت اخلاق منقطع نماید و موجب عجب در یادگردد و تقاضا شود که هر یک از اینها از اعمات در این
 بکده موجب رکون بدینا و دستمایان گردد که این را پس کمال خطیبات و پرشمه صیغ قبیله است در اینجا
 نیز اشاره به بسیاری از امور مذکوره گردیده چنانچه در اینها نیز از حضرت صادق نقل شده که فرمود خدا
 تبار خشتاک میباشند بشره لباس و هم از آنحضرت نقل نموده که فرمود شترت خوب و بر سر در شترت
 هم از آنحضرت نقل است که خداوند از دوشترت خشتاک میبود تا شترت لباس و شترت نماز
 و از رسول خدا صلوات علیه و آله حدیث شده که فرمود کسی که در دنیا لباس شترت بپوشد خداوند
 در آخرت لباس زلف با او میپوشاند **مقام دوم** در پاره از ادب لباس مصحح در آن
 دو باب است **باب اول** در تطهیرات لباس است بدانکه نماز مقام حرج مقام قرب و حضور
 در محضر است و ساکن را مرام عات ادب حضور در محضر مقدس ملک الملوک لازم است چون
 از ادب مراتب و مرام حد ظهور نفس که قشر قشر بدن صورتی ملک است تا اعم معانات و حقایق این
 که لب لباب و مقام تر قلب است در محضر مقدس حق چنانچه حاضر است ساکن نیز باید استحضار
 کند و جمیع جنود باطنه و ظاهره ممالک تر و عین را با محضر حق جبر و علایم باید از راه دیر و امانات را که است
 تقدیر با محال طهارت و صفای بدن و تعریف اهدی از موجودات بید قدرت جمال و جلالت
 با شرمست فرموده باید تقدیم محضر مقدس کند و در امانات را چنانچه با دلطف شده بنمایند
 ادب حضور پس خطرات است که ساکن نباید از آن لحاظ غفلت کند و طهارت لباس را که سائر
 قشر بلکه قشر قشر است باید وسیله طهارت لباسهای باطنی قرار دهد و بدانکه چنانچه این لباس صورتی
 سائر و سایر بدن ملک است خود بدن سائر بدن برخی بدن برخی بدن موجود است و له در آن

(مدت لباس مصحح)
 (در تطهیرات لباس)

در مراتب

صاحب

و حجاب بدن دنیا است و این بدن سار اوست و بدن برضی سار و لباس و حجاب نفس است
 و این سار قلب است و قلب سار روح است و روح سار سر است و این سار لطیفه نجات
 الایغریه است که مرتبه نازله سار مرتبه عالی است و این مراتب که چه در ظاهر اهرام موجود
 و در کونان زمان محمد ص و در بعضی کونان مرتب را چون همه دارند لهذا اشاره بهمان می نمود پس
 باید دانست که همه چنانچه صورت نماز به طهارت لباس و بدن متحقق نشود و قدرت که در غیر طهارت
 و بعد مضررت است از مواضع ورود در کفرت و صیغ را با لباس و بدن الوه بر غیر سلطان از کفرت
 تبعید و بجم نسیار نهند و قدرت معاصر دنیا زانی حق که از تصرفات سلطان دارد زجر و نماند است
 این بید است از مواضع ورود در کفرت بر مکتب معانی کفیر سار و جن برضی محمد و این
 قدرت تواند بفرستد و وارد شود و بظهور این لباس از برای حق و محبت نماز با طهر است و نشان
 تا در حجاب دنیا است از آن جن غیر و طهارت و قدرت لباس و در طهرت طهارت و دنیا
 قنارت در آن اطلع می خندد روزی که از این حجاب بیرون آمد و سلطنت باطن در یوم پنج رس
 تفرقه ظاهر را دوام بنمید و هیچ سر حقیقت از در او کتب سلطنت دنیا طالع گردید و چشم باطن حکومت
 باز چشم حیرت می بسته شد تا بعین بعثت در ایام که تا آخر هزاره طهارت نهفته و مستعد
 هزاران مواضع بود که هر یک را تا برای تبعید از کفرت حدیثی پس مستعد بودند و هزاران فریب
 که در آن روز راهی بای میسران و صلیله برای نشان نیست و قطع چیزی که معاند حضرت با و در آنها
 تراستمانی که از فرزند حسرتمانی که پانزدهم است و اندر دهم یوم الحسرة اذ قضی الامر
 و چون لباس باطن را طهارت عاقدش طهارت خود بدن حکومت از در غیر سلطان بر آمدن است

دان نظیر از اجناس افندق و غیره است که هر یک تلویث باطل کند و نشان را از مغز دور و از بسا دور
 حق مجبور نماید و آن با نیز از رجز سلطان بعد از رحمت است و مهمل و بسادی همه دایم خود بینی
 و خود خواهر و خود فرشی است و خود مانع است و خود را نه است که هر یک از آنها سه بسیاری
 از دایم فدیقه در اکثر کثرتی از خطیلات است و چون که سالیگ از این طهارت فایده شده
 و این تقوی را آب توبه نفع در ریاضت روحی نظیر کرد ندیم است که متعال میماند نظیر
 قلب که سار حقیقی است و معرفت نشان در آن بیشتر است و همه قدرات آن ساری بسیار
 با بنا و سار با است و تا نظیر آن نشود طهارت دیگر سیر نکند و از برای نظیر آن مراتب است
 که بعضی از آن بناست این در آن شماره میشود که نظیر از حجب دنیا است که در آن شکل
 خصیسات و نشانی تمام نفاست است و تا نشان را این محبت در قلب است و در دو مغز
 حق بر این سر نشود و محبت الهی که ام اظهار است با این قدر است صورت نگردد و شاید
 در کتاب خدا و دستهای انبیا و اولاد ائمه و حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه نیز
 چیزی سزنگ دنیا و زهر در آن و پیر زمان که از حقایق تقوی است اکتفا داده نبوده و این
 مرتبه از نظیر حاضر شود جز بعم نافع و ریاضات توبه طلبیه و صرف است در نظر در سه و دو
 دشمن نمودن قلب با اعتبار در اقل و عذاب دنیا و کرب است و عبادت محراب غیبیه رحم الله
 امر علم من این و فی این والی این در نظیر از اعتماد نیست است که آن ترک ختمی است
 تمام است ترک چاه است و آن نظیر حاضر شود توحید فاعل هر عدد که در چشمه صیغ طهارت
 طلبیه است و باید است که مجرد علم بر آن و قدم تکراری در باب از حد فاعل غیبیه مطهره حرار

از در است نظیر است

روحانی جامع
اصح

بلکه گاه شود که کثرت شتالی علوم بر این سبب غفلت و کدورت قلب شود و همت را از قصد اعلی باز دارد
 و در این مقام گفته اند العلم هو الحیاة الا کثیر بقیة و نویسنده جمیع علوم معی است حتی علم توحید است
 در حکمه توحید که عقیدت مع بودن آن ترشاده شود چه که بحسب مناسبت شتاق توحید از کثرت
 رو بوجهت دین و همت کثرت را در عین جمیع سسماک و مضمحل نمودن همت داین معنی بر این
 حاصل نماید بلکه بر اینست قلبیه و توجیه غریزی با ملک تعویب باید قلب را از آنکه بر این افاده نموده
 الا نمود تا محقق بر حید حاصل شود با بر این با سیکوید لا مؤثره الوجود لایله و این مع از ستمه لایله است
 و برکت این بر این است تصرف موجودات را از تحت کربای وجود کوناه میکنم و ملکوت ملکوت
 بسیار خیر در سکنیم و محقق که ما نه لیموت و لایرض و مید و ملکوت ملکوت و هو الهی نه الهام الهی نه لایله
 اله را از حاکمیت و نه ما این غلب بر این قلب رسیده و صورت باطنی قلب نشسته و از حد علم کند
 ایمان رسیده و در نور ایمان که مملکت باطن و ظاهر را نوردان کند بهره بیسی حلام دار این جهت
 که با دین بر این بر این صفت جامع الهی باز در سیر و انعم و از توحید که قره قیوم الهی است به خیر
 کوسر لا مؤثره وجود به سیریم و سیم مع دست صلب سیر بر کس داریم پای هسته لیدمان جوین کند
 پای جوین کنت به عین بود و این نظر از صفات بررک سلفین است و پس از این مقام صفات
 دیگری است که از حد خارج است و شاید در منزل این ادراک مناسبت با ذکر از آن سیر است
 باب دوم در اعتبارات قلبیه تر عورت است چون ممالک به خود را حاضر در محضر نفس می
 بیند و بعد دید که باطن و ظاهر و در عین خود را عین حضور یافت چنانچه از آن و توحید رویت شده
 که حضرت صادق علیه هم فرمود ان روح المؤمن لا شد انشالا بروح الله من اتصال شفاع

روحانی جامع

الشمس بما یجره بر این قوی ترین در علوم عالیّه پیوسته است که جمیع دایره دجود از شمس غیب تا دانه سارک
 شود عین شمس در بط و مفرغ تله و فقر است بیوم مطلق حلت عظمه و شاید اشاره باین سخن باشد ای سارک
 یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی المحمّد چه اگر موجودی از موجودات در حال ارضیات
 و انوار است و حیثی ارضیات شمس فقر ترس رویه نهشته باشد از بقعه طمان فقر حاج در حریم دجود
 دانه دانه و خدا داد کرده و عارف باه و مالک الهه باید این مطلب حق برانه و این طیفه الیه عرفانیه و باطن
 ریاضات قلبیه از حد فقیر بر این در لوح قلب نکات بر حد عرفان رساند تا آنکه حقیقت ایمان و نورانی
 در ریش مجله کند و احباب تلو و اهل به از حد ایمان نازل کف بشود قدم کوزند و ان باشدت
 مبارک و خلوت مع له و عشق به حامد شود چنانچه در صبح بر بزم گوید که حضرت جواد علیه السلام فرمود
 العارف شخصی مع الخلق و قلبه مع الله لوسعی قلبه عن الله طرفه عن ملات سعه و الهیه
 و العارف امین و داعی الله و کفر اسرا به و معادن نوره و دلیل رحمت علی خلقه و معطنه
 علومه و میزان فضل و عدله فدعی عن الخلق و المراد و اللّٰه نیا و الاموال له سوی الله
 و لا نطق و لا اساده و لا انفس الا بالله لله من الله مع الله باجمه مالک چون خود را بجمع سون
 مین حضور دید ترجیح عورات ظاهریه و باطنیه کند برای حفظ مضر و ادب حضور و چون دریافت که
 کشف عورات باطنه در مضر حق قباحست و فضا خسر میرد از عورات ظاهریه است بمقتضای حد
 ان الله لا یبظر الی صوره کم و لکن یبظر الی قلوبکم و عورات باطنیه و باطنه و باطنه و باطنه عادات
 و احوال رویه خلقیه است که نشان را از لیاقت مضر و ادب حضور باطنیه و این اول مرتبه از ملک
 سوره کشف عورات است و باید دانست که اگر بپرده ساریت و عفتاریت حق حد و عدله نشان

در بیان اینکه عالم
 شمس
 در صفت

خود دستور کشد در حرکت هم سار و غبار با طلب غفایت و ساریت واقع شود چه بسا شود که برده ملک
 که بر چیده شد و حجاب دنیا که بر افکنده شد هتک شود او در مغز مدد که مغزین و انبیا امرین علیهم السلام
 کرد و خدا سیما که ان عورات باطنه که کشف شود قباح و فضاحت و گنه در سویش چه حرمت
 ای عزیز اوضاع عالم فرست را با این عالم قیاس کن که این عالم را کجائش ظهور یک از نعمها و نعمتهای
 این عالم نیست این عالم با همه پیمان درسی اما آنها در عالم کجائش ظهور کرده از پردهای حکومت مصلح که
 عالم قریح از آنها نیست ندارد چه رسد به حکومت ابع که عالم قیامت نمونه آن است در حدیث
 مصلح که شیخ نبیه از عمران به علیه در فیه المرید از حضرت صدیق اکبر علیه السلام نقل می نماید دارد است
 که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت بر آنها خلعت می پوشد از
 از خلعتی که راست بعد کثرت عیوشان و حدیث کردن آنها در ارشاد نبی گمان خدا صلی الله علیه و آله
 هزار هزار خلعت از نور داده شود تا آنکه می فرماید یک رسته از آن خلعتا افضل است از آنچه نفس بر آن
 طلوع میکند هزار هزار مرتبه این راجع به شمس و اما راجع به شمس جناب فیض رحمت در علم حق از
 مرحوم صدوق حدیث گفته که با سواد خود از حضرت صادق علیه السلام به عینه روایت کند در ضمن حدیث
 که جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر کلمه از آن سلسله که طوئس می خرد از راجع است بر دنیا
 نماند شود اما دنیا زوب شود از حرارت آن و اگر قطره از زقوم و ضریح آن بچکد در ابراهیم دنیا
 سیمین از آن از آن نوز با له من غضب الرحمن پس یک لاله را ندانم است که اوصاف خبیثه
 و اخلاق سیئه خود را تبیین اوصاف کامله و فایده در بجز سلسله به پایان اوصاف کما حدیث حق و در زنده
 طبعیه سلسله را تبیین ما برین می خرد شده نماید و از فرست الارض نور ربها را در خود دریا بد و مقام

در بیان نسبت دنیا
 راجع است

اما جهل و جهل ذات مقدس را در مملکت وجود خود تحقق نماید و در این مقام در سر جمال و جدول واقع شود
 و کفلی با خلدن به پیدا کند و معانی تعینات نفسیه و ظلمات و بیمه کلیه سوراخ کرده و اگر برین مقام تحقق شده
 سوره غایت خاصه حق جبر صیدیه واقع گردد و با لطف خلق حاضر خود زرا و دستگیری فریاد و در کت پرده
 کیرای خود او را بطوری ستور کرمانه که خبر خودش او را کسی نشناسد و او نیز خبر حق کسی را نشناسد آن
 اولیای تحت قبایلی لایعرفم غیره در کتاب سعد الکلهای امیرات بسیار در این مضمون وارد
 چنانچه فریاد الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ابر معرفت و بهر سبب ساعده حسنی
 حسنی سیدانته که جمیع تعینات خلقه و کلمات علیه ظلمات و نور مطلق حاضر شود که با معاط غنایات و کفین
 تعزیر که بتبار طریق مایکت است و چون ظلمات کرات فعلیه و دمیغه مضمون و ضمیر در عین جمع شده است
 جمیع عوارض گردیده و حضور مطلق در حصول نام تحقق یافته و مع در این مقام چنانچه سوره کج است مع اصوله
 حق است و شاید صده صحیح قسم در سبب به سبب و لم برین طریق بوده در بعضی مقامات و در ارج و بهر عالم
 و وصل عن مصباح الشریعه قال الصادق علیه السلام ازین اللباس المؤمنین لباس تقوی و انعم الاله بان
 قال له عز وجل و لباس تقوی ذلك خیر و اما اللباس الظاهر فعمه من لبس عورات من ادم و مرگرا نه اکرم به
 بها عباده ذریه ادم لم یولدوا غیرهم و مرگرا من الاله لاداء ما انصر به علیهم و خیر لباسک ما لا یسئک من به عزوجل
 من نوبک من شکره و ذکره و طاعته و لا یسئک فیما الاله العجب و ارباب و اهلین و معاصره و اجماع فانها من امانت
 الذین و مورد لغسوه فی قلب ناد است نوبک فاذا کترت به تالی علیک ذنوبک بر حمت و بهر باهنگ بالصدق
 کما است طارک نوبک و لیکن باطنک فی سرار من و طارک فی سر طاعه و غیر مضمون از عزید بهر حیث
 خلق اسباب لبس لیسر العورات الظاهره و فی انوار الشیخ والا باه نشر به عوارض لباس من نه در سبب

صفت مصباح تقوی

در صفت

و اعتقد اسود دلا فضع احد: حيث تراءه عليك فعمدته يستغفر بعبك و صنع مما لا يبغك حاله دامره و احد ان
 تفرح بمرگ بعد مرگ و بجز براس مالک غیرک و سنگ نفک فان نسبان الذنوب من اعظم محبوه له قاله
 في العابد و اذ حساب المحبوه في الاجر و ما دام العبد شغلا بطاعه الله تعالى و معرفه محبوب نفسه
 و ترک ما يشين في دين له فهو بمنزل من اذقات خايف في بحر رحمته الله عزوجل فهو تجاير الفوائد من
 انكته و تسبان و ما دام باسبالة نوبه جلا لعلوبه راجعا لحواله و قوته لا يعلو اذ ابد الا كرهه از مرجه پيا
 سانه تا اخذانه متعده حديث شريف روشن کرده و لي بعنوان شبه ترجمه شارت ميغفر شارات ان
 نمودن موجب صفای قلوب است بخوابه مزين ترين لباسها براي مومنين لباس تقوی است و نرم ترين لباس
 برابر آنها لباس ايمان است چنانچه خداوند تعالی فرمايد لباس تقوی بهترين لباس است و اما لباس ظاهر از نعمتای
 خداست که تر حور است بر آدم کسه داین کر است حاضر در زب آدم عليه السلام و دیگر موجودات عطا فرموده
 و له مومنين ترين نعمت را صرف اداء و جهات الهیه نماينه ديگوترين لباس توان است که تورا از ياد
 خدا غافل نموده و مشغول نمي نمايد بلکه بشکر و ذکر و طاعتش نزديک کند پس بايد در داده و اينست لباس از آنچه
 موجب غفلت و بعد از آن است تر حور است چهارگونی و جانانه که در لباس با کلمه ديگه امور عايد امور ک
 که نهان را از حق غافل و درنيا مشغول کند و در طلب ضعيف تو تا اثرات بر نمايد و بموجب دريا و ترين
 و فخریه و کبر جمله که که همه افات و من است و باعث قسارت قلب است و چون لباس ظاهر را پوشيد
 بيا و يا در حق تعالی با پرده رحمت خود گمان تورا تر فرموده و چنانچه طهارت را لباس ظاهر ميسر نمي
 از لباس باطنی غفلت من و باطن خود را لباس ربي ميسر نما و بايد باطن خود را در سر خوف و در است
 و طاهر خود را در سر خايعت قرار دهی و از غضب حق تعالی عبرت گيري که لباس ظاهر را لطف فرموده که عرس

لباس تقوی
 لباس ايمان

ظاهرة خود را بان سوزگنی و ابواب توبه و انابه را بر سر تو سفوح فرسوده تا عورتها را طینه را که گمان و خلقهای
 برهت بان پریشانند و رسواکن احدی را چنانچه حق تورا رسوا نکرده در چیز آنکه که عظم هست و شتابی بسیار
 خود میداکن تا نه مصلح تو باز شود و حرف نظر کن از چیز آنکه که جهانت گشته تورا در عهد بسیار از یکدیگر محروم
 فانه کنی برای عمر و کربان و نیمه جمال تو بر قدر کربان نوشته شود و بار اسر المال تو در میان تجارت نماند و خود را
 بملاکت اندازی زیرا که فراموش کنان خویش از بزرگ ترین عقوبات است که حق تعالی در دستانها را مبتدا کند
 چه که با مصلح نفس تو تمام گشته و از ترسها ب عذاب است در آخرت و مادامی که بنده شغال بطلانت
 حق جبر و علا دارد و مشغول بشناختن عیبهای خویش است و تا که جزای است که عیب است در درین خدا
 زانات بر کن است در دیدای رحمت حق غوطه در است و فایز شود کجورهای حکمت و بیان و ادای
 که فراموش کنان خود را و محبوب خود را نداند و بحول و قوه خود اعتماد کند و دستار برای او در کف خود
 مفصل سوم در ادب قلبیه مکان نصیحت و دران دو فصل است فصل اول در نصیحت
 مکان است بدانکه سالک اله را بحسب نشأت و جودیه مکانها است که از برای هر یک از آنها ادب
 مخصوص است که تا سالک با آنها محقق نشود بصیغه ابر معرفت نامر کند ادل شسته طبعیه در مرتبه طایفه
 دنیا دیده است که مکان آن در نفس طبیعت است قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صحبتی با لارض سجدا و طویلا
 سالک را در این مرتبه ادب آن است که بقلب خود بفهماند که نزول او از نشسته غیبیه و بسو ط نفس از عمر
 اعظم ارفع با عرض نفس طبیعت و در داد با نفس سائیلین از حسن تقویم برای سلوک اختیار الهی در هر چه
 مبراج قرب و وصول بفیضه و حجاب رویت است که غایت خلقت و نهایت تقصد الهی است
 میباشد رحم به امر علم کن این و نه این و الا این سالک باید بداند از دار کرات که امر و نه

در مکان نصیحت
 (تفاهل)

دود در عبادت له واقع است و جوار جوار به خود هر رفت عارف گوید من به دغه به داله به رسا لک
 باید بخورد بنماند و بنایه روح کن که در طبیعت مسجد عبادت حق است و او برای همین مقصد در این نشانه
 ابره چنانچه حق تا به علت غلظه فریاد و اخلاقت لکن و لانس الایعبدن و چون در طبیعت در مسجد عبادت
 یافت و خود را مستغلف در آن دهنست باید با داب ان قیام دارد غیر آن که حق صام نمود و در مسجد عبادت
 خارج نشود مگر بقدر حاجت و چون تعارض حاجت شد عود کند و با فرقی این نکرد و در بیسبغ نیز پیدا کند
 که اینها عذف ادب عکوف باب له است و عارف با له ما در این مقام حاله است که نوشتن
 درست نیاید و چون نویسنده خارج از نظرت نهایت و مستغرق در بحر طمانه طبیعت و عاری
 از بچی حقیقت از همه مقامات سالکان دعا زبان عاری است بهترین است که میسر از این خود را در مفر
 حق حجت تفرقه و فاضان لغو منقطع کند و از این مقام بکنند و سکوی سر باره را بر راه مقصد از این
 برداشته بطلت علم در حجت شایسته و سبکی از او نمود و بینه عمر جبران با حق کند و مانع غلظت است
 و آن کم تعریف لکن من انکارین مقام دوم مرتبه قوای ظاهره و باطنه که جنود هیکه و ملکوتیه نفس است که در
 در طبیعت نهان است که این غیبه و کالبد باشد و سالک را در این مقام ادب ان است که باطن قلب
 بیفکند که در طبیعت خود مسجد ربوبیت است و سجده و سجده روحانیه است پس سجده با عبادت تعرف
 ابلیس پیدا نماید و جنود الهیه و در کت تعرف ابلیس قرار خدیه تا از طبیعت بشود نور رب روشن
 کند و از خلقت و کدورت بعد از آن حست ربوبیت برود آمد پس قوای لکله و ملکوتیه خود را مستغلف
 در سجده بین داند و با بدن شرط سجده است محاسبه کند و با قور شرط عکوف بنیادهم رفتار نماید و در این مقام
 تکلیف سالک بیشتر است زیرا که تعظیم مسجد و طهارت ان نیز نعبده خود است چنانچه ادب سلطان

در مقام رسد

تاریخ

تمام

در این سجده را نیز خود تکفیر است و تمام شود نشسته یعنی قلبه سالک است که ممکن است بر زخم غیبی نرسد که
 باشد و خدایت خود نرسد شود و سالک در این مقام ادب آن است که بخود پیش نه که بجهت این مقام
 با مقامات دیگر بسیار تفاوت است و خط این مقام از مقامات سلوک است زیرا که قلب امام معصمان
 در راه است و با فساد او چه اتفاق افتاده شود اذ آنست تمام فساد تمام قلب عالم عالم صغیر است و عالم
 قلب عالم کبیر است و در این مقام تکلیف سالک بیشتر گردد و از آن دو مقام زیرا که خارج مسجد نیز بخود تکلیف
 شده و ممکن است خداوند خودسته مسجدش مسجد ضرار و کند و تفریق بین سلیمان باشد در چنین مسجد عبادت
 حق جایز نباشد و تکریم آن لازم باشد و چون سالک مسجد مملو از الهی باشد تصرف رعایا
 و بیاد ولایت باید تمسیر کند و خود آن مسجد را از جمیع تزارات و تصرفات شیطان نظیر نمود و در
 آن متکلف گردید باید مجاهده کند که خدا را از غلوت مسجد فایز کند و غلوت بیچاره صاحب
 مسجد پیدا کند و چون از غلوت خود پاک شده و از قبه خودی بیرون رفت خود منزله حق شود
 بلکه مسجد ربوبیت گردد و حق بیاید غلبه هم الهامیه هم ذاتیه در آن مسجد رخود خاکند و این نما
 نماز رب است بقول سبح قدوس رب الملائکه و الروح و سالک الهی را در همه مقامات سلوک
 مهم دیگر است که غفلت از آن بهیچ وجه روا نباشد بلکه غایت سلوک و لب لباب آن همین است
 و آن آن است که در جمیع حالات و مقامات از ذکر حق غافل نشود و از جمیع مناسک و عبادات
 سفره بیاطلب کند و در همه مقام هر چه اجوب باشد و نعمت و کرامت او را از رحمت و وفات
 باز نماند که این یک نوع است و باجمیع است با کلمه روح و باطن عبادات و مناسک را سفره است
 و از در آنها جستجوی محبوب کند تا بلکه علقه محبت و محبوبیت در قلبش حکم گردد و در درگاه

نسخه

صاحب الزمان

خفیة و مراد ذات تربیه گردد و وصل فی صباح لربینه قال الصادق علیه السلام اذا بلغت باب المسجد فاعلم
 انک قد قصدت باب ملک عظیم لا یطاردک الا المظنون ولا یؤذن لک المجانسة الا بعد یقون فبم اهدم الابرط
 قدره الیک هیبة فاک علی خیر عظیم ان غفلت فاعلم انه قادر علی ما یشاء من اهل و انفس ملک ربک فان غفلت
 علیک برحمته و نسیه قدرتک سر بطاعة و اجزل لک علیها ثوابا کثیرا و ان طاعتک باستحقاق الصلوة و الاصلح و الا
 کب تحبک و رد طاعتک و ان کثرت و هو فعال لما یرید و اعترف بجزک و تقصیرک و الیک رگ و نظر من یرید
 فاک تبرجت للعبادة و المویسة به و اعرض ارررر علیک و تعلم انه لا یخسر علی امرار الحق الجمین و علیهم
 وکن کما تعرف عباده من یرید و اقدر تلک من کثیر و یرید تحبک من ربک فانه لا یعبد الا الاظهر و الاصلح و الاظر
 من امی و ان یخرج الیک فان ذقت حلوة من حانته و لذة من محاباته و شربت طاهر من رحمته و لای اذنه من حسن
 افعاله علیک و اجابته فقد علمت کذبه فادخل تلک الدن و الاکان و الا لاقف و ذوق من انقطع عنه و یجید و یقهر
 عن الهم و نفسی علیه الا اقدر فان علم له عروجه من تلک صدق الاتجاه الیه نظر الیک بعین الراهة و الرحمة
 و اللطف و و تعالک لما یحب و یرضی فانه کریم یحب الراهة لعباده المصطفین الیه المحترقین علی باب الطلحة
 قال قال امن حب المصطر اذا دعاه و کشف اسود و چون این کلام تربیت دستوری جامع است بری
 همما معرفت و ارباب سلوک الیه تمامه قدر نمود تا لوز تبر دران عالی جا حد اید مصدر فرموده ان است
 که چون بر مسجد رسیدی بخند ای که در چه بارگای رسیدی و تصد چه در کار رسیدی جوان که در درگاه سلطان
 عظیم نهانی رسیدی که بی طاقتی او کس باهی نگذارد مگر آنکه از در جاس علی طبیعت و احوال بیستینه
 مال و پاکیزه بسته و اذن مجالست با او در نزد مکر کسان از روی صدق و صفای و خلوص از جمیع انواع
 شرک ظاهر و باطن با او قدم زده بسته پس عظمت معرفت و همت و عزت جدول الهی را در نظر آور

در بیان تربیت

پس فرمایند، مگر سب از پیش گذارد که در خاطر بندگی و انحراف با جناب بر که سر می شکنند دیوارش در باطن
 دارد ندی که قادر مطلق است و هر چه بخواهد در ملکش اجراء میکند یا بعد از آن با تو رفتار میکند و منافق
 در حساب فریاد و طعنه صدق و فطرت نماید محبوب در راه شوی و طعانات هر چه بسیار است
 شود و اگر علف تو بر فریاد بفرزد و محشر طاعت با چیزی قیمت ترا قبول فریاد و نواب برادر است
 کند پس اکنون که عظمت معرفت را ندی اعتراف کن بجز و تقصیر و فقر خویش و اکنون که متوجه عبادت
 اوستی و خیال سوانست با او دارای قلب خرد را از تهافت بفر که تدر از حال حمد و محبت میکند
 فارغ کن که این اشغال بفر قدرت و برگ است و حق قال قبول نماید مگر قلب پاکیزه فالص را
 ما کرده خود یافتی خلقت مناجات حق را در پیشی و کرمه از چشیدی در فم رحمت و کراهت
 نوشیدی و حسن اقبال و اجتناب را در خود دیدی جان که سر او از خدمت ستم سر شدی پس دانستی
 که ماندنی و در امانه و اگر در خدا این حالت مانندی مبداء محشر و وقت کن همچون مضطرب
 که تمام چاره از او قطع است و از او دور و با عدل نزدیک است و چون عرضت میکند
 خرد کردی و باب ادبها پیدا نمودی و از تو صدق و صفای دیدیم رحمت در آنست قبول کند
 و از تو دستگیر فریاد و تو را موقی بخصی رضای خویش فرماید زیرا که انی ذات ستمگر کرم است و کرم است
 به بیگانان پیما هر دوست دارد چنانچه فرماید ان کیمت انضطر اذا دعاه و کف است
 فصل دوم در بعضی ادب اباضه سلطان است ماک الاله چون مرتب سلطان را کسب عبادت
 و نشأت و جودیه خود نمیدد و ادب قلبیه اباضه آنها باید بگوشد تا نماز از تصرفات غاصبانه ایمن
 پدید خارج شود پس در مرتبه اولی با ادب صورتیه عبودیت و بندگی قیام کند و در ان بعد از آن عالم اند

ادب اباضه سلطان

دوم ایشان نباید درست تعرف همسر از ملک طبیعت خود در گفته تا با موجب بیت مراده و مجامع پیدا
 نماید و تفرقه شر در عالم طبیعت فاجانه نباشد مگر از هر ذوق گوید که منی رایه ترینه یا ایها لهن اسموا و
 بالعقد اعلت لکم بهیمة ثم نعم بحسب اهلن ان است که حلیت بهیمة انعام بر طرف بودا ابله و ولایت است
 و در احادیث ترینه دارد است که جمیع ارض از انا است و غیر ایشان غاصب ان هسته و اهل معرفت در
 امر را ملک جمیع ممالک وجود و سراج غیب و نمود دانند و تعرف کسر ادران به اذن انا برادر از
 نویسنده گوید همسر بین عدد است و تعرفات او در تعرف همسر در عالم طبیعت جائزانه و غاصبانه
 پس ملک له به اگر خود را از کت تعرفات ان پیسید بریدن کرد تعرفش رها کند و ملک ان و ملکیس و
 وسیع او سباع و پاکیزه شود و بهر اندازه که در کت تعرفت همسر واقع شود از حلیت بیغته و نکر شیطان
 در ان دست یابد پس اگر غصا و طاهره ایشان در تعرفت همسر واقع شده غصا بلیسید شود و غاصب
 مملکت حق شود چنانکه عکوف قوای مملکت در مسجد برین وقتی سباع و عمارت است که ان قوی
 از خود رها شده و الله غنبد همسر را حق تعرف در مملکت برین است که ملک حق حال است نیست
 و چون دست تعرفت شیطان را از مملکت طلب که نزله غاصب حق است گناه نمود و قلب خدا را غاصب
 تمیلات حق نمود و غیر حق را که همسر راه است در ان راه نداد مس جده طهره و باطنه و انکه مملکه و مملکت
 سباع برای او کرد و صلوة او صلوة اهل معرفت کند و برین در ان چهارت مسجد نیز معلوم کرد
 مقصد چهارم در اداب قلبیه وقت است در ان دو فصل است فصل اول در کت
 اهل معرفت و مهماب مراقبه را بقدر قوت معرفت انها بجمع تعدد بر رویت و ایشان انها بنی است
 حضرت باری عزما که از ادات صلوات که میفات ساجات و سعاد طلاقات با حق است معرفت

مذمت و اداب
 ان است

در مطبعت بوده است آنکه مجذوب جمال حمید و عاشق و دلخواه حسن ارزند و از مقام محبت سرست و از پناه
 است بخودند از هر دو جهان رسته و چشم نه آن عالم وجود بسته و بغیر قدر حال پیموسته اند برای آنها دوام
 حضور است و لحظه از ذکر و فکر مشغول است در قربت مبحور نیستند و آنکه تمام اصحاب صحاف و ارباب فقیر
 و فاضله و تربیت نفس و کرم الطیفه اند چیزی را بناجات حق اختیار نکنند و از غفلت و سناجات
 حق خود را طالبند و در معرفت و فضیلت و معرفت را همه در تذکر و سناجات با حق دانند
 ایسان اگر توجه به عالم کنند و نظر بگویند اندازند نظر آنها عاقلانه باشد و در عالم حق جو روح طلبند و آن
 موجودات را عبودیه حق و جمال حمید دانند (عاشق بر همه عالم که همه عالم از اوست) ایسان ادوات
 صلوات را بجهان دول مطبعت کنند و از وقت سناجات با حق بنگار کنند و خود را بر امتیاز
 کاه حق حاضر و دیدار کنند دل آنها حاضر است و از محضر حاضر را طلبند و احترام محضر را برابر حاضر کنند
 و عبودیت را امر اودت و سعادت با کمال سلطان دانند و شستیان آنها را با سعادت از این باب است
 و آنکه سرین غیب و عالم اخوت و سیفیه گرام است حضرت حق جبر مبدله اند و نعمتهای ابروینش
 و لذتها و بهیتهای دایم سرمدی را با حظوظ دایره دنیاوی و لذتها ناقصه اوسته مشوبه مبارک کنند نیز
 در وقت عبادت که بذریعتم اخروی است قلوب خود را حاضر نمایند و از روی و کسی و شستیان
 قیام بامر کنند و از اودت صلوات که وقت حصول نتایج و کسب و قیام است بنگار کنند چیزی
 بنم جوید میان قیام کنند ایسان نیز چون قلب آنها از عالم غیب با خبر است و ایمان قلبی بنم
 همیشه که دلزات دایم عالم اخوت اوردند همه ادوات خود را غنیمت شمارند و تقسیم ادوات خود
 کنند و اولی اصحاب اینجه دار باب النعمه هم فیها فالمدین این طوائف که ذکر شد و بعضی دیگر که ذکر شد

خود عبادت نیز برای دنیا لذت است بحسب مراتب آنها و معارف آنان و گفت لطف برار دنیا بهیچ وجه نیست
 و با پیچیده ای گرفتار امان و امانی بسته بر بگردان هر چه در دستان و در دستان در دستان در دستان در دستان
 نه بوی از محبت و عشق بسته روحان رسیده و نه نه نه از عرفان و فیض با ذوقه قلبان چشیده
 نه اصحاب عرفان در میانم و نه از باب ایمان و ایمان عبادت الهیه را لطف و گفت در آن و بیانات
 با معنی ای عبادت را سر بار و گفت شادم جز دنیا که صفت حیوانات است رکون بجز خدا در و جز در
 طبیعت که صفت طایمان است تنفسی خارم چشم بصیرت قلبان از حال جمیع کور و ذائقه روح از ذوق
 عرفان بهیچ وجه است با رحمته ابر سر رفت و خدا در اصحاب محبت و شفقت ایستند بر بی طبعی
 و یقینی فرماید خدا این چه بیخود است که در دله نکلوه نیز محمد را با تو بوده و این چه طعام در آب است
 که با دست خدا نایع بوجود ترین راحت ندی و از همه عوالم دارد با ندی نهوده رسد که فرماید با مع ایست
 وقت لایحه ملک معرفت و لایبی ترسد اما این وقت از ادوات عالم دنیا و آخرت است یا وقت
 خلقگاه قاصد و بین و طرح اکنون است چند روز نوی لیم صوم موسوی گرفت و بیعت حق با
 شد و خدا فرمود تم بیعت به آربعین لیله با این وصف بیعت شهری رسد و با وقت اجری
 تا شب پیرا کند برسی مد بهم در سعاد گاه فافع تعلیک خطاب رسد و ان را بحسب این
 کردند و بر بول خمر ابر کب عا شد در قلب از این تر صندده است که دم از او نرم تو خور صیرت مفسر
 بخوان از این ممبر فصل دوم ای عزیز تو نیز بند رسیده و مقدار معده در همان وقت را با
 قیمت شمار و با دای قلبیه ان قیام کن و قلب خود لبها که با حیوة ابر افرادی در حشره تغذیه
 در اس لال کرامت غیر قضا چه بر ادوات در اوست با حق است و صفات با خود نماز که سبحون

در صورت محبت از
 وقت

روان ساخته شده با دست جمال و عدل حق است و از بیج عبادات جامع تر و کامل تر است پر از ادوات
 ان حق الامکان محافظت کن و ادوات فضیلت ان را انتخاب کن که بدان نور ان حق است که در درگاه
 ادوات نیت و استقامت قلبی خود را در آن ادوات کم کن بلکه قطع کن و این حاصل شود باینکه
 ادوات خود را موافقت و معین کنی و برای نماز که سنگین میوه ابری تو است وقتی حاضر تعیین کنی که
 بدان وقت کارهای دیگری مزاحمت با حق و قلب را متعلقه نباشد و نماز را با امور دیگر مزاحم قرار ده
 تا بتواند قلب را رحمت و حاضر کنی که این احوال معصومین علیهم السلام با قدر
 قضا ذکر ستم تا آنکه تبه بر مدعا است ان بزرگواران بلکه نیمی حاصل از دست بطلان موقوف
 و ایت و خط ستم را قلب ادراک کند و از خواب غفلت برخیزد از بعضی از روزهای رسول خدا ص
 علیه و آله نقل شده که رسول خدا ص هم علیه و آله با ما صحبت میکرد و ما با او صحبت میکردیم چون وقت نماز
 حاضر میشد گوئی او ما نمیشناخت و ما او را نمیشناختیم برابر اشتغال که بخدا پیدا میکرد از هر صحن
 و از حضرت امیر مصلوات هم علیه و آله روایت شده که بگفتیم چون وقت نماز میشد محمد صی همیشه در آن
 سینه عمر کفایت با کفایت این چه عالمی است که او را با هر کس میفرمود امر وقت آنست که خدا را تعالی
 عرضه داشت انرا بر امان داد و زمین تا آسمان را که از عمل ان در سینه اندازان و سینه طایوس تم
 مدخلع است انقدر فرموده که حضرت امام معین علیه السلام وقتی وضو میکردت ریش تغییر میکرد و حاضر
 میزد سبب ان حضرت پر سید ز فرمود ترا او است برای کسی که وقت کرد من دوست صاحب
 عرض است که در نزد من حاضر میزد و از حضرت امام حسن علیه السلام میظور مشغول است
 و از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده که وقتی وقت وضو میشد ریش زرد میشد گفته شد این چه

روایت شده است
 در حال صحبت

حال است که عارضها نمود وقت ضوای سفر بود نیاینه بین دو دست که ایستادم مایز اگر قدر فکر کنم و تعبیب
 محبوب بهجور خود بفهمانم که ادعای صلوات ادهت حضور در بارگاه من حضرت زکریا است او قافلا
 که حق تالی که مالک الملوک و عظیم الملقین است نمبه ضعیف باخبر را بناجات خود دعوت فرموده و جوار
 لکرانه خود از آن دخول داده تا فرود سعادتها را بری درود و بیجهت های دائر پیدا کند که دخول وقت صلوة
 بمقدور معرفت خود بهجت در درود ریشتم و اگر قلب است شعاع عظمت و خطر تمام کند بمقدور از فهم عظمت خود
 خست عاصم شیخ چون قلوب اولیاء محفلت و حال است آنها تفاد است بحسب تجلیات
 لطیفه و تفریه و استعلاء عظمت و رحمت که هر شیطان مملقات و استعلاء رحمت و حال آنها را
 برود بهجت و ادراکته در رخسار یا بدل گویند و گاه هر تجلیات بعظمت و تفریط است آنها را
 از خود بیخود کند و در مشه در عده برابر آنها دست دهر با کجده اضعیف اداب علیه ادعای آن است
 که خدا همیسا کنی بران رود و بحضور مالک دنیا مافرت و محاطیه و کلامه با حضرت حق بر مدد پس بپای
 تو به ضعیف و بیچارگی دولت و بی نوائی خود کن و عظمت دنیا که و عدل و کبر با ذات معبود جلالت
 عظمت که انبیا و مرسلین و ملائکه نورین در بارگاه عظمتش از خود بخود شرمه قرآن بجز و سکنت ذریع
 کنند و چون این نظر را کردی و بدل تمام در دل استعلاء حرفت کند و خود و عبادات خود را با خبر باز
 و با نظری تو به بسنه رحمت و کمال طلوتش و اعلمه رحمانیت آن ذات معبود کن که تمسکین را
 بیارگاه در خود با همه الود که و بیچارگی که دارد بار دایان داد و با همه ترنیفات فرد زدن فرشتگان
 و نازل نمودن کتابها را و در شان انبیا و مرسلین علیهم السلام دعوت مجلس انشود و قبول بدن

گفته است بهر آنکه از این مکن پناه به این دعوت و حضور بر خضرش نمود با به یادگداهم و اینها
 علمم صدر تصور شود به قلب را با این توجیه نمی حاصل شود و استعاره را چه در این است پس
 با هم خوف و رجا در نسبت در هست خدا آنها حضور کن و عده و عده حضور را فهمی که علم
 آن است که با قلب خلیل بدل رجب و استعاره آن را در دست و مهار که دارد در معرفت موسی
 و خدا را هم در این مفرمانه و لدایق عبادت و عبودیت نشانزد و ادق دخول در عبادت و عبودیت را
 فقط از شمول رحمت و هم لطف حضرت امیرت جلالت قهره بر آن که اگر در دست خود را غیب
 عین خود کردی و بجای بدل تواضع برای ذات معترقی نمودی و عهد و عبودیت خود را با چهر
 و به ارزش و این حق قالی با تو مطلق فراید و تورا ارتفع گشته و کبریات خود مطلق فراید
 مفصل پنجم در معنی ارباب تعقیال است و در آن دو نصرت فصل اول در ترجمه
 تعقیال است بر آنکه ظاهر تعقیال مقوم از ارباب است که مقدمی و مکتب نفسی و آن حرف و معنی است
 از جمیع جهات نشسته و دیگر نفس دان تعقیال بعد است بلبغه که ام تفری و مرکز بسط از ضرب
 و این صورت را باطنی و باطن را تفریکه ارادی است و صاحبان ارادینیه باطن روح را از جهات
 نشسته کرات غیب و نهادت منحرف کنند و وجه ترویج را احقر تعلق کنند و جمیع کرات را
 فایده در سراج جمع نمایند و این ترویجی در قلب که تزلزل کند حق بطور اتم علم که مقام جمیع الهامات
 در قلب ظهور کند و کرات الهامات در اتم علم فایده و مضمحل کرد و وجه تعلق بدایع تمام بحضرت اتم علم
 شود و از باطن قلب که بنظر ملک نمود نمودند و انفا غیر لغزاف از غیب و ترقی عام ملک است

اراد است تعقیال
 در جمیع تعقیال

نشان

دانش توبه بجز توبه جمیع توابع برکات است که همیشه در ارض همیشه و اما بر این سائل که از ظاهر
 باطن سیر میکند و از غنای سرسرتی منماتیه باید این توبه صوری را بر مرکز برکات ارضیه در کلمات
 تشنه استغفره را رسید حالت قلبیه قرار دهد و بصورتی بعضی قاصد کند و دل ماکه مرکز
 توبه حضرت حق بر ارضیات تشنه استغفره که بهای حقیر نیست سغرت که توبه قبله حقیقه
 که هر اصول برکات سعادت در ارض است نماید و راه دریم غیر غیرت را ازین بر دارد
 تا بر وجهت و حقیقی لذت نظر استوار و الارض تا انظار برسد باز کلمات و بیادان
 عالم غیب استوار در قلبش نمونه حاصله این و هفت تشنه استغفره با باره
 الیه سوره نور و حق قالی از او است که بر فرایند دار باطن قلبیه بها و مغز و علم است
 و لذت الیه زکمه شود و این دست ن پائی ندارد که در این فصل دوم
 در بعضی از ادب قلبیه استعجال است جان ای سائل که چون وجه ظاهر است از جهات تشنه
 عالم طبیعت سغرت کردی و نقطه واحد توبه نمودی ادعای دو نظرت از نظرهای الهیه ماکه سیه
 غیب در خمیره ذات تو نهان است و حق قالی با دست جلال طینت تو را بیان مخمور
 نمودی و این دعوات فطری را بصورت ظاهر دنیا ظاهر و مشهود کردی و برای محبت نمودن
 از نور ان دو نظرت الیه انامه بنیه نمودی بصرف ظاهر از غیر و توبه قبله که مگر ظهور می دهد و قدره
 می باشد و ان دو نظرت الیه یک سغرت از فقر و فقر است و دردم عشق لجمال و کلام است و این
 که یک اصغر و آن حد دیگری سببی ظاهر است از نظرهای است که تمام عائد بشری بدون استسای احدی

در بعضی از ادب
 قلبیه استعجال

بیان نمزند در مجرای سلسله شریباختندت عقاید و اعتقاد و طبایع و امزجه و اکنه و عادات سبب می و صغری
 در حسی و ستم و عالم و جاه و الهی و طبعی این در نظرت محض است که چه خود آنها از آن محجوب هستند و در
 تشخیص کمال و نقص و کمال و ناقص مختلف هستند آن و صغری خود را آدم کمال را بیان دانند که غلبه پیدا کند بیان
 و عرض مردم و خود خودی و آنم کسی را کمال تشخیص داده و بیان صرف حرکت و آن دنیا طلب جاه و مال خواه
 کمال را با مال و جاه و آنم و آن دارد که صاحب استعدای مقصود خویش را کمال و صاحبان مقصود
 کمال مانند و عشق این دارد و از فرمان تنگتر است ایضا علم بلغم و عمارت پایه و صاحب سمرقند آمدند
 مردم را از اجتناب بیرون آوردند و نور فطرت و بصیرت آنها را از ظلمات جهل مندر دهنه و با آنها
 کمال و کمال را بفرمانند و پس از تشخیص کمال و کمال تو به بیان و مرکز غیر محتاج بر عورت نیست بلکه از نظر
 خرد بزرگترین راه نهای الهی است که در تمام سلسله فرموده است در این سخن الهی نماند که سواد
 در این است استقبال قبله و توجه بقطعه زکریه در دست کشیدن و در هر کجا از جهات ستاره
 دعوی میدارند فطرت است و خارج شدن نور فطرت از اجتناب است پس در این بر کمال
 کمال و صاحب سمرقند حقیقت دارد و برای ما صاحب صاحب ادبش آن است که بیل بفرمانیم که
 در جمیع دار کائنات کمال و جامع نیست فردات سمرقند که در مع لاطنون که آن ذات سمرقند کمال است
 به نفس و جلال است به عیب و فعلیت است به ثوب قوه و هموستی به خدایت بریت و نور است
 به ثوب عظمت و جلال است به ثوب ~~عظمت~~ در تمام دار کائنات بر کمال و جهل و غیر دعوت و عظمت
 و نوریت و فعلیت و سعادت یافت شود از نور کمال آن ذات سمرقند است و احدی را در کمال دانند

بازی

بان ذات معسر حرکت نیست و موجودی ما جهان و کمال و نور و بهای آن
 ذات معسر بجز جمله عبودیت نور جمال معسر اد عالم را نورانی زیور و همیوه و علم و نور و سنجش و والد
 همه دار تحقق در ظلمت عمیق و کفونی نسبی و بطون بطلان بودند بلکه کسی که نور معرفت درش
 روشن باشد جز نور جمال حیدر همه چیز را باطل و ضعیف و مستعد داند از لذت دنیا در معرفت حق
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون این تفسیر را استماع فرمود که الا که شئی ما فقهیم بطل
 و کفر نسیم لکن ما که مانع فرمود این شعر است برین سوره است که عرب گفته و چون بطلان
 فناء شئی بطلان همه دار تحقق و کمال ذات معسر را در توحید قلب بقوله تعقیق و عشق بحال حیدر
 مع لام طهر و تنه از ضعیف دار تحقق جز عبودیت ذات معسر متعال با اعمال در معرفت بلکه خود
 فطرت است با را در معرفت جمیع فطری بان می نماید و در وقت و قضای فطری فطرت است
 و با فطرت بان ذات قلب و حال بنی است و آنرا در حد واجب الیقین است فطری بنی است
 که در سراسر فیر میان که عالم بوجه سوئیت نامی و نامش و فانی را باطل است هیچ یک از بندگان
 از خود ضعیف نیست و در ذات خود جمال و بهای خود و توانا نیست و جمال و بهای محصور است
 حق است و ان ذات معسر چنانچه مستغرق در الوهیت و عجب و حجاب است مستغرق جمال
 و بهای و کمال بلکه مستغرق لا وجود است و در ضعیف کنان ذل عمیق داند و بطلان نیست
 پس دل را که مرکز نور فطرت است همه از حیث استنشاد باطل و اعماق نور حق مستغرق
 کن و بجز جمال و کمال مستغرق است و در ضعیف صانع خود است فطرت است این است که عابد و سزاوار
 سزاوار در ضعیف با سنجید بفرار است کس از عالم را بر زمین است که ما را در پس

حکایت صادقی

وصل من الصادق علیه السلام اذا استقبلت القبلة فابس من الدنيا وما فيها والخلق
وما هم فيه واستغفر قلبه عن كل شاعل يشعلك من الله تعالى وعان بسرك
عظمه الله تعالى واذكر وفوقه بين يديه يوم تبلوكل نفس ما اسلفت ورد والى الله
مولهم الحق وثق على قدم الخوف والوجاهه واين دستور ريف دستوری است برای امثال
ما مجربین که نمیتوانم حالات قلبیه خود را دائما حفظ کنیم و جمع بین وحدت و کثرت و توحید بجز دخلی
نمائیم پس بدان صورت تکلم توحید بجز و استقبال بنده از خیمه دنیا و آنچه در او است باید بالیوس
کردیم و از خلق رسول انما طمع خود را بریم و شش منزلتیه و شومان از حصه را از جان ددل برود
کنیم تا آنکه لایق حضور حضرت کردیم و جلوه از جلوه های عظمت در شروع ما متجسسه و چون عظمت
بمقدار اعتماد خود دریا فیتیم متذکر شویم رجوع خود را بجز و وقت خویش را در مغفرت سر در روزی که
ظاهر شود اعمال ابرس در زردش و بولار خود که حق است همه رجوع کنند و خطاطی بر بنه هوا می
نمایند و عبودای باطله کنند پس در مغفرتین عظیم است آنکه تمام دارت حق جلوه از حیوات نفس
از است چون تو درن سکینی باید بقیم خوف در جا تردد کنیم و باینم چون ضعیف دستور و می که
و غرور دلت خود و عظم و حشمت و عدل و کبرای تمهید را در دیدیم از خطر تمام در خوف و خشیت
بایتم چون رحمت و عظمت و لطف غیر تمام همه و کرامات بی پایان را در یافتیم همه وار کردیم
مخاله ثالثه در تعارفات نماز است دوران چند باب است باب اول در بعضی
اداب اذان و اقامت و در ان بیخ فصل اول در مرجع و اداب اجمالی است

در تعارفات نماز
(اداب اذان و اقامت)
(فصل اول)

نسیه

بمانند ملک الیه در اذان باید قلب که سلطان قوای ملکوتیه و ملکیه است بگوید حضور و شکره در جهت
 شسته ملک و ملکوت را بپلادن حضور در حضور دهر و چون وقت حضور و ملاقات نزدیک کید و
 آنها را ایما نماید تا اگر از شستن و عیاشان است بگوید مالکانه و این از دست خدای و اگر از بگویند
 به تهنه اسباب و اداب وارد مقرر تقدیس کند پس از احوال اذان بپلادن قوای ملکوتیه و ملکیه چون
 الیه برای حضور و ادب احوالی آن تهنه بزرگ مقام و خطر آن عظمت حضور و حاضر و تدلیس و فقر
 و فاقه و نقص و مجرمان از تمام با بر و با بیست حضور در حضور اگر لطف و رحمت حق صبر و عدل و استغری
 کند و جبر و فقر نماید و آقا سه پادشاه قوای ملکوتیه و ملکیه است در حضور و حاضر نمودن آنهاست در
 حضور و ادب آن خوف و خشیت و حیا و محبت در جادوان رحمت نیز متناهی است و ملک
 باید در جمیع فصول اذان و آقا سه قلب عظمت حضور و حاضر را بپلاند و ذل و فقر و قصور
 خود را نصب العین قرار دهد تا خوف و خشیت حاصل آید و از طرف رحمت و همه و لطافت که آید
 قلب و نمود کند تا رجاء و توب حاصل آید پس توب حقیقه توب و عذبه بر آنها غالب آید و با قدم
 حب و عشق قدم در حضور پس گرانند و توب آنها میان جنیه عیسیه، آخر نماز یعنی حضور و حاضر با
 ذکر و تکرار حق معانقه کنند و آهسته عن عین الایمان علیهم السلام قال انفس الیاس من
 عشق لیساده دعا قتها و اجها بقلبه و با سر با سجده و تفرغ لها لولدی بالی علی ما اصبح من ابریا مع لیر
 ام مع عمر و توب خوفا سلطان عظمت بر آنها نیکی کند و عذبه تهاست بر آنها غلبه نماید و آنها را
 از خود بخود نماید و خوف و خشیت تلب آنها را دویب نماید و قصور و آلا خود و استغری است
 و عجز خویش از راه از هر چیز باز دارد و آهسته عن موسی صبر علیها لهما قال قال امیر المؤمنین

در عذبه تلب است

ان بعد عباد الكرت قلوبهم خشيته فانكسبتهم عن المنطق اهديت در بای اولیای محدی ^{تبع} لطفی
 تبع فراید و عشق و عذبه ^{تبع} سخن آنها کرد چنانچه در حدیث است که رسول خدا صلعم علیه و سلم
 هزار وقت نماز را می کشیده و عشق و خوفش آن استه او پیدا می کرد و جلیل تر از آن میسر نموده از حفا
 یا بادل و گاه تبع عظمت و عظمت تبع فراید و خوف و خشیت در آنها حاصل می چنانچه از رسول خدا
 صلعم علیه و سلم در از آنکه هر ی علمیم اهدیم فالده خوفه منقول است و گاه تبع جمعی اهدی تبع
 فراید بحسب طاقته قلب و بزرگی دعا و ان و ما همچو این ششتر برینا و محبوبان بسین طبیعت
 و بزرگی های سموات و از زرد و محمودمان از سعادت عقیده الهیه که سکر طبیعت ما را تا صبح ازل بخورد
 نیورد و از خواب کران بر نیکتر اند از خواب این تقیما خارج و از نطاق این بانی مستثنی
 هستیم پس برای ما اداب حضور طور دیگری است و قیام بوظایف بلکه دیگر و له مقدم بر همه
 چیزانی است که یاس از روح هم و قنوط از رحمت هم را که از جنود بزرگ همسواران است
 شیاطین انسی و جنی است از قلب بیرون کنیم و کمان نکنیم که این معانی است بقامت اشخاص
 خاصه بریده شده و دست اهل با از آن گناه و پای سیر بسران را جسد است پس کمره دست از پا
 خطا نکنیم و با سردی و سستی مملکت در از طبیعت بمانیم نیز چنین نیست که تو هم شده است با من نیز کلام
 که مقام خاص کله این همه برای اهدی میسر نیست و له از برای معانی معنویه و معارف الهیه مبارجه
 بی پای و مراتبی فراوان است که بسیاری از آن معانی و معارف و عبادت تعاریف را برای نوع
 میسر است اگر سردی و سستی خود آنها بکار برد و عبادت و تعصب اهر صبر و عبادت دست بخوب بندگان
 خدا بر دارد و شیطان راه سلوک آنها نکند پس ادب حضور برای ما آن است که در اعدل امر حوائج از برت

ادب ادب

مس و ظاهر تجار نمودیم و در عظمت و جدت دنیا و چیزی در نظر مداریم و از عظمتی غیبیه الهیه با
 خبر هستیم مضمون را باید چون مفسر سلطان عظیم بدان که قلب عظمت او را ادراک کردن بولای و بقلب
 خود نبهانیم که همه عظمتها و عدل و کبریا جلوه از عظمت عالم ملکوت است که منزل کرد در این عالم
 و عالم ملکوت در جنب عالم غیبیه قدم محسوس هزار در لب نبهانیم که عالم مضمون محسوس است
 و حق تعالی حاضر در جمیع اکنه و اجزایست و خصوصاً نماز که اذن خاص حضرت است و بعد مضمون
 مملکت و مراد با حضرت امیر است پس چون قلب را شکر عظمت و حضور کردیم
 و لواکنه در اول امر با کلفت باشد ولی کم قلب پس بگیرد و این مجاز حقیقت پیدا میکند
 پس چون باراب صورتی معامله با مالک الملوک و سلطان سلاطین قیام نمودیم و ادبهای حضور را
 بجا آوردیم در دل نیز تاثیر حاصل شود و قلب شکر عظمت نماید و کم که بتایک سطله بنان است
 و بنظر واضح با ناره حب و عشق که با نیر با کسود و ریاضت حاصل شود پس در اول امر حقیقتاً
 صورت و لطافت حسی عالی را بقلب دانند باید کرد و مقام رحمانیت و رحیمیت و شفقت را
 بقلب رسانند تا کم قلب پس بگیرد و از ظاهر بیاطن اثر حاصل آید و مملکت باطن از آثار
 جمال نمایان شود و بتایک سطله حاصل شود و بنان اگر قیام با برکت و جهاد در راه خدا نماید
 حق تعالی از او دستگیری فرماید و او را از ظلمات عالم طبیعت بید غیر نبات دهر و از هر نقطه
 نلسا در آن بنور جمال خود روشن فرماید و او را اسرار سبحوت روحیه فرماید و من عرف
 حسنه نزلد فیها حسنان که غیر شکر فصل دوم در بعضی از ادب و اسرار بکیرات
 اذنان و آوازه است بدانکه چون اذنان بخدم حضور قوی ظاهره و باطنه نرسد در مضمون ربوبیت برای

در بعضی از اشعار است
 اذنان و آوازه

ثانی ذات مقدس کسب جمیع اہما و صفات و سون و ایات زیرا کہ غازی پنجم ہمارہ بان شد ثانی جامع است
 و مورد این شاد ذات مقدس کسب جلوہ با ہم عظیم کہ مقام احدیت جمع اہما است در حضرت احدیت مقام
 تجلی کج و تفریق و ظهور و بطون است در حضرت عیان و اسما عینیہ پر سالک در اول امر توجہ کبریائی ذات
 مقدس کسب این شان جامع پر اعلان عظمت و کبریائی ازرا کہ اولاً بقوای حکومتہ و ملکہ مملکت خود و ثانیاً
 بعد کہ ہر موکلہ مملکت قوای فشرہ و ملک تشر و انشا بوجودات عوالم غیبیہ و نہادت و در اہم بعد کہ
 موکلہ مملکت عورات و ازین پر کسب چہار تیر کبریائی ہم عظیم در اہم کسب عوالم غیبیہ و نہادت مملکت
 واضح و خارجی اعلان کند و این خود اعلان فخر خود نیز تمام بہ ثانی ذات مقدس است و عہدہ قصور خود از ان
 نماز است و این خود از امور شامہ سلوک و اداب محیطہ ثناء و نہادت است کہ در تمام احوال نماز نصف العین
 سالک باید باشد و از این جهت در اذان و اقامہ مکرر ذکر شود و در نماز و انما مکرر شود و در انتقال از
 حال بحال و کرامتہ ان شود کہ در قلب سالک تصور ذات خود و عظمت و کبریائی ذات مقدس مکتب میر کند
 و از اینجا ادب ان نیز معلوم شود کہ باید سالک در ہر تیریمی قلب و قوای خود را منہ کر کند بجز خود و کبریائی
 حق و بوجہ و کبریت مکتب است کہ این تیرات اولہ اذان ہر یک ہمارہ بقامی ہستہ پر اول ہمارہ ہستہ
 بکیر از توصیف ذات و دوم بکیر از توصیف و صفات و سوم تیر از توصیف اسما و چہارم تیر از توصیف فعلتہ
 کوئی کہ سالک کویر الہ البر از توصیف ذات یا تجلیات ذاتہ و از توصیف صفات و اسما و افعال یا تجلیات
 کسب از ہما و فی حدیث طبر عن امیر المؤمنین علیہ السلام انہ قال والوجه الآخر الہ البر فیہ تسمی کعبتہ لایقول المرءون
 الہ احد من ان یدرک الوصفون قدر صفۃ علیہ الذی ہو موصوف بہ و انما یصفہ الوصفون صفتہ مع قدر ہم لا تدرہ عظمتہ
 و بعد لہ قال ہ عن ان یدرک الوصفون صفتہ علیہا کیرا امیرتہ و از اداب مہمہ کیرات الی ہست کہ سالک

نماز از این
 کسب از ہما

بماهه نماید و بارهاخت قلب را محکم گردای حق بعد مدله فرار دهر و کوشش و عظمت و سلطان و عدل را برآید
 معنی حق بعد و عدل حکم کند و سلب کبر از دیگر موجودات نماید و اگر در دل از کبر برای احدی اثری باشد که از این اثر
 کبر برای حق بزیسته و دانه قلبش برهنه و عدل است و مورد تصرف سلطان است و چه با باشد که تصرفات سلطان
 سبب شود که غیر حق را در قلب سلطان کبر از حق برتر شود و قلب او را کبر از حق شناسد در این صورت
 انسان در زمره منافقان محسوب گردد و عدل است این مریض مهلک ان است که انسان رضای مخلوق را
 مقدم بر رضای حق دارد و برای خوشنودی مخلوق خالق را بخل آورد و نه کندیش قال بصادق علیه السلام ادان
 فاستغفر من لهما والسرى دون لبرياء فان به اذا اطلع على قلب العبد وهو كبر في قلبه عارض عن حقيقة كبريه
 قال يا كابر اتدعنى وعزته و عدله لا حركه جلدوه ذكري ولا تحبلك عن قربة والى به بناجانه يسفوا به چون
 تميز نفسى کوچک شمار در مغفرت کبرای ان ذات مقدس از عرش تا فرش را زمین که خداوند تبارک و تعالی اگر بنده را
 ببیند که کبر گوید و لا در قلبش علی است در حقیقت تیز بینی آنچه زبان آورده قلب سوافت نکند فرماید
 ای دروغ گو با من خدعه میکنی بیزت و عدل تم قسم است که تیز بینی ذکر خود تو را محروم میکنم و از قرب خود دور
 محجوب نمایم و از سرور بمنجا حیات خویش دور محجوب کنم ای عزیز ایله قلوب بچاره ما از عدل است ذکر
 حق تعالی محروم است و لذت مناجات ان ذات مقدس در دانه روح ما وارد نشده و از وصول برب
 درگاه محجوب و از تکلیفات جمال و عدل محرومیم برای ان است که قلوب ما معطل و برهنه است و توجه
 برینا و اخلاص ما بشو و حجاب بکعبه ضلعت ما را از سرور کبرای حق و انوار جمال و عدل محجوب نموده
 تا نظرها بوجودات نظر ایمسی استعد است از شراب و صدق تو بهیم چشمه و لذت مناجات ما را نخواهیم
 ما در عام وجود عزت و کبریا و عظمت و عدل جایی کسی می بینم در حجاب بهمای تعینات خلقه نسیم سلطان

توجه در این کلام

کبرای حق جبر عدله و قلیب یا یحیی کند پسر زاراداب کبیران است که سالک واقف در صورت ان نمود و بخلت نما
 واقف است ان الله یغنی بکجه در اول امر بقوت بر بان دوزر معلوم الهیه قلب را از کبرای حق و قهر عظمت و عدل
 ذات مقدس صلبت عظمت و بقدر ذات و سکنت کانه سکنت الهی و قله بر جودات جهان در دهانه با خبر کند
 و پس زبان بقوت ربانعت و کثرت مراد است و این نام قلب را زنده باین طبعه الهیه نماید و سعادت و جبره
 معنی روحانی نبش و چون قهر ذات ممکن و غنیمت کبرای حق صلبت قهر در نصب العین سالک شد و کثرت ذکر
 بحد نصیب سیه و قلب را نیز و سکونت حاصل شد در همه بر جودات انار کبریا و عدل حق را بعین بصیرت
 مشاهده کند و عدل و امر حق قلب مصلح شود پس لذت زنا عادت و وحدت ذکر که در اید و قلب سیر
 سلطان کبرای حق جبر عدله شود و طایفه هر باطن مملکت انار کبریا ظاهر گردد و قلب و دستان و کرمین با هم منطبق
 شوند پس تمام قوای باطن و ظاهر و ملک و ملکوت کبیر گویند و یک از جنب غلیظه مرتفع شود و یک در حدیثت
 نما که سراج در دست نزدیک شود و شماره بعضی از آنچه ذکر شده نموده در حدیثی که از عدل منقول است از
 حضرت صادق علیه السلام در حدیث طریقه که در ان حدیث وصف سراج را فرموده قال انزل به لهریز
 ایضا علیه مملکت نوریه ای چون نوعی من انواع النور کانت محذومه حول لهریز عرشه تبارک و تعالی انشهر بهما بالان
 اما واحد منهما فا صفر من اجبر ذلك صفرت له صفة و واحد منهما اجبر من اجبر ذلك اجبرت له صفة الا ان قال
 بفسر فیهم عروج بال السماء الله یا فقرت الملائكة الی اطراف السماء ثم صارت سجدة فالت سبوح تسبیح ربنا
 و رب الملائكة و الروح ما تسبیح هذا النور بنور ربنا فقال جبرئیل الله اکبر الله اکبر فسكت الملائكة و تسبیح السماء و جمعت
 الملائكة ثم صارت و صلیت علی لهریز علیه و هم انواها احادیث و در این حدیث تریف برای بزرگ است
 که دست اهل ما از ان کوتاه است و آنچه ذکر کرده است اکنون از قصه ما خارج است شمر ستر زن محمد از فرود

در حدیث سراج

سینه

کثرت اندر در کثرت نوعه و در عدد اربعین و در تزیین فدا انرا در اصطلاح انها حل اثر و صفت هر در این مقام
 و در صخره صغره و اجزاء صغره بوجه انها در نمودن سلطان و کعبه کردن انها و تسبیح و تقدیر انها و تشبیه کردن انها
 ان را بنور پروردگار الایضونک که میان در اطراف هر یک جلوانه است و آنچه تا شب با این مقام دارد و در وقت
 بر طلب امید هر ان است که حدیثه به بوجه کثیر مرین سگت و طعن شدن و جماع بر کرد جمع و در معنی
 کرده و بوجه کثیر معنای امان اول کرده و یک از عجب که بین راه مروج لاله بود خرق کرده و باید دانست که
 این عجب که در اندان خرق و رخ نمود غرار مجرب است که در کلمات اقتضا همه است و در کلمات از ان است
 باین سخن باید نشانه و شایسته این در راه که در کثیر دارد است باین است که سالک قاضی خود را در
 محضه راه نموده و در کثرت تا اندازه در دو صورت زده کثیر ذات و الهام یا اسما و صفات که در شایسته
 در کثیر ذات و الهام کثیر صفات و نهال سفوی بهیسه فصل سوم در بعضی ادب نهادت باو است
 است و باین ارتباط ان با انان و نماز بر آنکه از برای الوهیت مقام است که کسب جمع بر مقام تعمیر شود یک
 مقام الوهیت ذاتیه و دیگر مقام الوهیت فعلیه است و اگر تصور از نهادت بر مقام الوهیت در حق الوهیت
 ذاتیه بهیسه صفت ان با کثیر قریب بهم میزد و چنانکه اگر شوق از الهه نهی میگردید بهیسه یا شوق از راه معانی
 از معنی بهیسه یا شوق از زنده میوه بخای عجب بهیسه در این صورت ربط ان با انان و صلوه معلوم شود
 پس در هر چه باب کثیر و ادب ان نیز معلوم کند و نهاده ان که بهیسه خالی از بعضی فواید نیست در انسانی با جهت
 فکر از راه معنای عیب بهیسه و مراد مالوه معنای عبودیت بهیسه پس سالک باید نهادت عبودیت بعبودیت راجع
 نقل صلب عظمه منطبق کند نهادت قلبی باطنی و جانانه که اگر در طلب عبودیت بهیسه در این نهادت
 ساقی است پس با هر راهی است نهادت الوهیت را بطلب برساند و در نیمه دل تمامی بزرگ در کعبه

در بعضی ادب نهادت
 (ابوعلی است)

که بابت تصرف شیطان و نفس اماره ترشیده بشود در هم گسسته و فروریزد تا در حق حضور حضرت مرگ کند و اما بتیاهی
 حب دنیا و شغلی و نیویز دیگری دل است تا ملک اماره بجمعیت بر نهادت بالوایت برای اهلین بتیاهی
 کینه و ملکوت است که بعبودای باطله و مقصودهای معوجه را زیر پا نهد تا بتواند به مراجع قریب خروج کند
 و اگر مقصود از تصرف الوهیت الهیه است فعلیه باشد که عبارت از اهتزاز تصرف و تیرید و تیرت بر چنین شود
 منتهی نهادت که نهادت سیدیم که تصرف در دروغ حق و دروغی در غیب و نهادت نیست خرداوت ملک
 حق و عدل و اگر در قلب سالک تمام موجودی از موجودات و لطیفان و اجسامی از اجسام و شبه قفس مسدود و ملوک
 زود و متعلق است بر سالک باید حقیقت لدنوسه الوجود الاله را اول بار آن حکم مستعمل کند و از
 معارف الهیه که عبارت است از این است فرار کند و از تذکر حق و شکر و ذمّه و صفاتیه اعراض کند که
 سرچشمه تمام معادتها تذکر حق است و من هرگز عن ذکر می مانم که نصیحتی است و در آنکه حقیقت این لطیف
 الهیه که سرچشمه معرفت الهیه و باب الابواب حقایق غیبیه است یا قرم نگردد و برای رسیدن بقدم تذکر
 در بیخست قلب با این مانوس کند تا قلب الهی او در بان و این اول مرتبه صدق معادله است
 و بعد از آن انقطاع سخن و فهم طمع و همد از جمیع موجودات پوئیده است و نتیجه آن توحید فعلیه است
 که از تمامات بزرگتر است و معرفت است و چون سالک الهه قهر جمیع تیرات را در حق کرده و هم طمع را
 از جمیع موجودات خرداوت تصرف است لدین محض مقرر شود بلکه قلبش نظراً و ذاتاً مستوجه بان محض شود
 در تکرار نهادت برای تکلیف باشد و مقصود از نهادت یکا از نهادت باشد و شاید تکرار باشد
 و یکا از الوهیت ذاتیه و دیگرها از الوهیت فعلیه باشد در این صورت ممکن است عبارت آن در
 آخر برای تکلیف باشد و از این جهت فقط نهادت انجام ذکر نشده بلکه عرفانی بر آنکه از برای نهادت

در وجود سوزان

در این کتاب

مبارت است که با بعضی مراتب آن گفته می‌کنیم کسب مناسب است این اوقات اول نهادت قوله است دان معلوم است
 و این نهادت قوله اگر شفع باشد قلبیه نشود و با بعضی مراتب زنده آن نهادت نخواهد بود بلکه غده و فانی
 خواهد بود چنانچه در باب کثیر از نفس سعادتی همیشه قدم نهادت غلبه است و آن چنان است که
 که نهادن کسب عملی جراحی نهادت در هر شد در طرز جمال و جریان خیال خود حقیقت لا مؤثره الوجود
 لایه را در هر کسب بچنانچه در نه نهادت قوله اثر آن است که کسی را مؤثر نماید چه گفته چهار مرتبه چنانچه
 پس است چنانچه خود را جز در نفس متعین حق عمل و عمل در آن کند و چنانچه خود را موجودی از موجودات باز آید
 و مشربان صفت اظهار نماید و استغنا کند و در صفت دولت و مجربان که در این طلب در احوال است
 شریفه بسیار است چنانچه در روایت گفته است که غرض مؤمن استغنا است در مردم و اظهار نعمت
 و غنی شدن حدیج از تجارب شرعی است و طلب جود از مردم مکرمات است با کمال نهادن با بر طبعه
 ایستد لا مؤثره الوجود لایه را در ملک ظاهر خود اجرا کند سوم نهادت قلبیه است و آن مرتبه نهادت
 فعلیه است و آن باشد اینها صورت کبر و حقیقت پیدا کند و آن چنان است که توحید فعل
 حق در قلب بچنانچه در قلب بر باطنی خود در با حقیقت این طبعه را در ذکر موجودات منقطع و منفصل شود
 و عمده چنانکه که از این صفت راجع بر کمال طبع از دست مردم و باس از بنیان در نه و نهادن کبریا
 تبارک و تعالی و در دست راجع این مقام است عن الله بهاده عن الله بهاده عن الله بهاده عن الله بهاده
 کلامه توحید قطع قطع حلقه ای می‌باشد و من لم یج لهاس فی نفسی و در امره لایه تا لایه جمیع اسوره سجا به
 تا لایه که کلمه داران قید احوال بسیار است چنانچه نهادت ذاتیه است و مقصود نهادت وجود است
 و آن در کمال احوال حقن باید عدد نظر او را در جمیع موجودات یک سوزان نهادت است و سایر لایه

ترتیب نموده اند لکن اولی و اولی علم بهاره نبوات دانسته باشد زیرا که حق تعالی در مقام احدیت جمع نبوات
 ذاتیه بوجه احدیت خود در برابر حضرت وجود احدیت ذاتیه دارد در طلوع یوم التوحید ظهور بجهت است که کند
 و این احدیت اول در مراتب جمع و سایر از آن در مراتب تعدد ظهور کند و لکن از فرعون و ملک که در اولی علم و در این
 مقامات از معارف است که از غم این اوراق خارج است و وصل عن محمد بن مسعود العیاشی فی تفسیره
 عن عبد الصمد بن سیر قال ذکر عند ابي عبد له جرد لادان لان قال ان رسول الله ص له عليه وله كان ناعما ظر للعبه
 فانه جبرئیل و معطاس فیما من اجته فالقطه و امره ان یقترب ثم وضع فی محمل الف الف لون من نور ثم صعد
 به حتی انتهى الی ابواب السماء فلما رآه الملائکه نفرت عن ابواب السماء وقالت الیهین الذی فی الارض وله فی السماء
 فامر له جبرئیل فقال له لیه لیه کبر فترجمت الملائکه نحو ابواب السماء ففتحت الباب فدخل حتى انتهى الی السماء الثانیة
 فتفتحت الملائکه من ابواب السماء فقال الیه ان لاله الاله الاله ان لاله لاله فترجمت الملائکه و علمت انه
 مخلوق ثم فتح الباب فترجمت الیه و در حدیث علی بن زینب قریب این مضمون وارد است و از این حدیث
 معلوم شود که نبوات بالوحدت موجب فتح ابواب سما و خرق حجاب است و باعث اجتماع ملک که به
 میباش و این حجاب که بواسطه نبوات بالوحدت و قهران در ذات تعدد خرق میشود از حجب غلیظه
 ظلماته است که تا سالک در آن حجاب است راهی بخشود مضمون دارد و تا فتح این باب بر او نشده طریقی
 بر سلوک نخواهد داشت و آن حجاب کثرت فعلیه است و وقوع در حجاب کثیری است که بچنان در دست
 فاعلمت و نوریت موجودات است که ثمره آن رویت است تعدد انماست در فعلیت و توفیق عمل
 و ترک عظمت چنانچه نبوات بالوحدت و حصران در حق تعالی توحید فعلیه و فاعله و فاعله کثرات در فعلیه و فاعله
 تأییده عملیت از غیر و غیر تعدد از غیر حق تعالی است و از این جهت ملکوتین از حجاب کثرت الهیه آنها

در صورت مجرب

در فتح حجاب

والله لا ارض بريد احد به بله اين نهادت و از نفور و تفرقه با سر و اجتماع برکنسته و فتح ابواب امان کرد پس
 ساکن نیز باید با این نهادت فرق محاسب غلغله خویش نماید و ابواب امان را خود متوجه کند و از حساب بزرگ
 استقدال قومی بردارد تا راه مخرج بمسراج قریب نزدیک شود و این صفت باقلقه اسان و ذکر قولی حاصل شود
 و از این جهت عجلات از حد صورت و دنیا تجاوز کند و فتح باب و رفع محاب بروی ما کند =
 فصل چهارم در مخرج ابواب نهادت برسانت است و در این شماره نهادت بولایت است بر آنکه
 این سرورخانه و مسراج ایامه را با این پای گشته و عنان کسسه و چشم کور و قلب به نور نتوان نمود و من لم یجد
 له نوراً فالله من نور پرده سوک این طریق روحانی و مخرج این مسراج عرفانه سنگ تمام روحانیت ناریان طریق
 سعادت و دراز راه جایت که و مهملان الهی و عالمان عالم اندر هم ولایم است و اگر کسی با قدم انانیت خود
 به سنگ بودیت ایان بخورد این راه طی کند سوک او الهی شیطان و الهام است و بیان علم چنانکه در ربط
 حادث بقدم و تنفر ثابت محتاج بر بله و رابطه است که وجه ثابت و غیر و قدم و حدود داشته باشد
 که اگر آن رابطه نباشد فیض قریم ثابت عبور بتغیر حادث در سنت الهیه کند و رابطه گونه وجودی حاصل شود
 و در ربط بین این دو نظام علم را باب علوم بران تعلق است چنانکه ذوق عرفانه را تقضای دیگری است که تغیر
 ان از همسایر ادران خارج است و در ذوق عرفانه رابطه فیض قریم و وجود ضبط است که تمام بر خیزت کبری
 و در طلیت مظهر ما دارد و ان بعینه مضموع روحانیت و در بدیت و عمل ضمیر که همه با تمام و در بدیت مطهره علوم است
 می باشد و تقدیر ان در رساله صحیح الهیاء نویسنده داده شده است بطوریکه در رابطه روحانیه هر چه که مگر
 رابطه گونه نزدیک است و شماره اعزای فیض وجود و رجوع الی ما بر است محتاج بر بله است که بدون ان در بله مرتبه
 کند و ارتباط ثلث با فقهه مقیمه و در دواج نازل محدود تمام فوق تمام و مطلق من جمیع اشیاء است بر بله ای

و فیض از این است

روحانی در پله ای عینی تحقق پیدا کند و از کسی مکان گفته که حق تعالی با هر موجودی قیوم و بهر یک از آنان محیط است
 به و بلکه وسیله چنانچه شماره بان شده در این تشریح ماسن دانه الامواضنه بناصیهما افقظطی من نعمات و شهباه
 بین اعتبارات نمودن و مقام کثرت مراتب وجود را با تمامی تعینات بهم غلط نمودن و این بحث را بر این بر
 چنانچه ان ارجاعی نیست و بقدر نیز از طغیان قلم واقع شده با یکدیگر متک با اولیای انعم که خود راه خروج بعبارج را
 یافته و سیرالیه را با تمام رسانده اند از لوازم سیرالیه است چنانچه در احادیث تشریح بان بسیار شماره
 شده و در سایر باب منقعه فرموده و در بطلان عبادت بدون ولایت آمده و عقاید امانت طلبان در زمانه تشریح
 حدیث فرموده بسند خود از زکریا مسلم که گفت شنیده ام حضرت باقر العظیم علیه السلام فرمود جان ای مهر ما، اما
 جود و اجتماع آنها از این خداوند معزونه و گمراهنده و گمراه کننده پس همانکه که میگفتند شرف کسری است که در روز
 طوفان با درخت با و وزد و او را استغرق کند در روزی است در کربت که حضرت باقر علیه السلام فرمود از کسی که
 شهباه را عبارت قیام کند و روز را روز بگیرد و تمام باشد را تصدق دهد و در تمام عمر حج بجا آورد و شهادت
 ولایت و له را تا مولد است او گفته که جمیع شریک عدلت ادبش برای او مضر خداوند نوباید نیست که نیست او
 از اهل ایمان و حج صدوق بسند خود از ابو حمزه ثمالی حدیث گفته که گفت حضرت عباس بن ابی طالب علیه السلام
 با فرمود که ام یک از بقیعه از حضرت کتیم خداوند و رسول او و سر رسول او بهتر میباید آنکه فرمود بقیعه
 مبارک این رکن و مقام است اگر کسی عمر کند چندانکه نوع عمر کرد و قوس هزار سال الا پنجاه سال روزه بگیرد روزها
 و شب عبادت بایست در آن مکان پس از آن هفتاد کند خدا را به ولایت مانع نباشد او را خیر از آن
 واجب در این باب پس از آن است که در این مفسر بقیعه و اما ارباب شهادت برسانت ان است که شهادت
 برسانت از حق را قلبی برسانت و غلط است تمام برسانت حضور برسانت ختمیه را که تمام دائره وجود از عوالم

غیب و نمود کفریا و تریخا و جدا و جدا ما دینه خوار خوان نمست انور درسته و ان بزرگ دار و صلح و صلح نفس
حق و درابط بن حق و خلق است و اگر تمام روحانیت و ولایت مطلقه اود بخند اهدر از موجودات را اذین استاده
در تمام غیب اهدی بنود و نفس حق عبور بوجودی از موجودات میسکند و فود هدايت دنیا یک از عوامل طامه این
نیایه و انرور نودی است که درایه نور ولادت است که اله نور الهوات و اهدر بن و چون عظمت شرح درین
و رسول رب العالمین در قلب بنان دارد شده است و عظمت هلام و منن او در قلب دارد نمند و چون قلب
عظمت انرا انداک که در سایر قوای ملکه حکومته فاضح ان نمند و تربیت مقدمه در جمیع مملکت این ترغافه کرد
و عدالت صدق نهاده است ان است که در جمیع قوای غیبیه و طامه اناران طامه بر خورد و تلف از ان نمند
خفته نمده بهره این در سابق شرح و در آنچه اکنون ذکر شده در جابط نهاده است برسات باذن
دانا مدونه از معلوم که چه که مالک در این طریق روحانی تمام است که با او بیست
سحابیت و دستگیری او این مربع روحانی را بناید و وجه دیگر آنکه در این نهاده است جلدن بگوئی
ملکه و حکومت است که نماز که حقیقت سراج مومنین در چشمه معارف اصحاب همان دارد اب تمام است
نیکی است تمام محمدی مع هر عینه و اوست که خود بسوگ روحانی و هدایات الهیه و هدایات روحانیه مول
مقام قاب قوسین ادا که گفت حقیقت انرا جمیع کلمات ذاتیه و الهائیه و صفائیه و الهائیه است
در حضرت غیب اهدی فروده و با حقیقت این سوفا شده اهدوی است که از این سر سنوی اهدی
بای است خود که خرام است اوده و انرا را قرین است و مستغرق نعمت فرعون و چون این عینه
در قلب ستر شده و بگوار ممکن که در همه مالک عظمت تمام و بزرگ که مکر را انداک میکند و با تمام خوف
در ج طی این هر چه را می نماید و هدایت نهاده که بعد از مقدر تمام با گرفته اند در دستگیر از ان

روحانی از ان بزرگ است
(بازان از ان)

رسالة غفرانیه

داور ایجاب قرب اهدی که مقصد جمع و مقصود نظری است برساند و در علوم الهیه مشهور است که معاد و همه
 موجودات بر حسب نشان نام تحقق می آید که کما به علم تعدد در علم جمع هم و کلمه کیم و اباب خلق الیک
 بلکه هر فایده در حدیث شریف علی که صلواتی معراج را تقدیر می دهد و وصف میکند ملاذ است که پس از آنکه
 رسول خدا با مظهر نوری که از جانب رب الهیه نازل شد بود به جهت جبرئیل عروج کردند و با همان روح
 رسیدند بلکه فرار کردند و سجده نمودند و تسبیح گفتند و جبرئیل گفت ایها ان مظهر رسول الهی اللهم انی انما اهل الیه
 بلکه جمیع سوره و معلوم بر رسول فهم آنگاه در حال حضرت اسرار الوهین سؤال کردند و در بار ایشان کسوف
 و حضرت عروج با همان چهارم فرسوده و در آنجا بلکه هم چیزی نگفتند پس ابواب ایشان گشوده شد و ملک
 مجتمع سوره و جبرئیل تیه اقامه گفت الیه و در تفسیر عیاشی نیز در قرب این مضمون دارد و در این
 حدیث معلوم نمود که چگونه همگرا از ان با طاققت مش به حال اهدی بخارند و برودت ان نور بعد از
 سجده بقیه و متفرق شوند و توهم فخر مطلق کنند و با فیصل امان و اقامه باش رجوع گفته و اگر
 مهارت مستفوع کرد و دفع عجب نمود پس باید بویله این نهادت از اجتهات برودن اید و در
 نهادت رسالت از اجتهات تعین خلقی خارج نمود چه که مقام رسالت را که برای هر نفس نیکه
 نمود مقام فانی مطلق و لا یستقل نام است زیرا که رسالت مطلقه ختمیه خدای برای الهیه برزیده است
 و این خدای خدای خدای مد نمود و تعین و کون و تدریج است و خلیفه را از خود بهیچ وجه مستقل و تعین نیاید
 باشد و الله خدای با مال برگردد و این برای اهدی از جود است همان مملد پس مالک الهی باشد
 مقام خدای برای اهدی را باطن قلب درع برساند و بویله ان کشف حجاب و خرق سوره نماید
 و از عجب تعین خلقی بلع خارج نمود پس ابواب صحیح کلمات سراسر او مستفوع شود و مقصود خود را با

نیکوید فرسخ تعقیب و اصل عرفانی در بعضی روایات غیر معتبره وارد شده است که پس از نهادت برکت
 عارفان بگونه انهدان عیلامی که مرتین در بعضی روایات است که انهدان علیا هر مرتین حق مرتین در بعضی
 روایت است که در اول مهر خیر بریه و حق صدق رحمه الله این روایات را از موضوعات مفوضه قرار داده و مکتوب
 آنها را کرده و مشهورین علماء و مومنان هم علم عمده آنها در این روایات است و بعضی از محدثین از اجزا مستحبی قرار
 داده و بر سهلت مع داده سنن و این قول بینه از جواب است که چه بقصد ذمه مطالعه کتف اول و احوط است
 زیرا که از نهادت بر سهلت تعبیه نهادت بدست و علامت بودن چنانچه در حدیث احتجاج وارد است
 که تا تم برین معویه گفت که بجزرت صادق مقرر کنم که امر سنت حدیثی در سراج منیر گفته که چون رسول خدا را
 بمساجد میبردند دید بر پیش قدمه لاله مهر رسول اله ابوکر بعد از فرمود بجان مهر تغییر داده هر چه را حق است این را
 گفتند ای فرمود چهار فرمود چون خلق فرمود شتر را فرست براد لاله لاله مهر رسول اله مع امر بودن
 پس ذکر فرمود کتابت این کلمات را بر آب در کسی و لویج و جبهه امرا در ده جاع جبرائیل و کلمات
 امانت در زمین؟ و در کوهها و بر شمس و قمر فرمود وقتی کج از نهادت گفت لاله لاله مهر رسول اله بگوید
 مع امر بودن با جمله استجاب این ذکر بر سه طاعت سر از نهادت بر سه است سبب است و در بعضی
 اذان با حضور بعد نیست که سبب است که بر سه طاعت علماء و علم این روایات را حقیقتاً
 گفته که بقصد قرینه مطالعه گویند نه خصوصیت در اذان و اما گفته عرفانیه برای توفیق این کلمات بر طبع برود
 از عرض معانتهای ارضین و طهارت است که حقیقت خلقت و ودیعه طهر الوجود است دان
 اصل وجود و کمال آن است و هر موجودی که حطی از وجود دارد حقیقت الهی است و لکن آن که حقیقت خلقت
 و ودیعه است حطی دارد و لطیفه الهیه در سر آسمانهاست از حوا لم غیب تا منتهای عالم نهادت

از نسخ

از نسخ

برای صیغه نهم ثبت است و آن لطیفه الهی صحت و جو فی سبط و نسر الرمان و حق مملوق برست که بعینه باطن خلد
 ختمیه و ولایت مطلقه علویه است و از این جهت است که شیخ معارف شاه ایوبی دام ظلّه فرمود که نهادت
 بولایت در نهادت بر است منطوقی است زیرا که ولایت باطن است پس در نسیخته گوید
 که در نهادت بالوایت نهادت من : منطوقی است جمعا در نهادت بر است ان نهادت
 نیز منطوقی است چنانچه در نهادت بولایت ان نهادت دیگر منطوقی است و کلام نهادت در
 فصل پنجم در بفرماناب جمع است و چون ساکن الیه با تیرات همدان طلعت حق قالا را
 از روایت نمود و با نهادت بالوایت تصریف و تجدید بلکه هر تیرا در حق نمود و خود را ازین وقت قیام
 با بر انداخت و با نهادت بر است و ولایت اختیار نفس و صاحب کرد و محمد بقام قمر خدشت
 و ولایت پیدا نمود کما قید الرقیق تم لطریق بر از ان باید بصرف جهت لایحه قوای ملکیه و حکومتیه را ایما
 نماید برای ناز و همدان حضور را با نهادت بر بقوله همی مع صلوة و تکرار ان برای تنبیه کلام و عیانت
 نام است یا یک بقوای ملکیت داخل است و دیگر بقوای ملکیت خارج است چه که آنها نیز در این سفر
 با این ن ساکنند چنانچه اشاره بان کرده و بیاید و در این مقام ادب ساکنان است که قلب
 و قوای خود را تقسیم کند و بیاطس قلب بفرمانند قرب حضور را تا خود را همی کند برای ان واد است
 صورتیه و معنویه و الا در نسبت نماید بر از ان تر صلوة و نیو ان را جمالا همدان کند بقوله همی مع صلوة
 و همی مع غیر ان فطرت را بیدار نماید زیرا که فطرت و سوره ای سعادت مطلقه است و فطرت بر هر شیئی
 سعادت مطلقه است زیرا که فطرت کمال طلب در جهت طلب است و حقیقت سعادت کمال مطلق در جهت
 مطلق است و ان در ناز که غیر اعمال است قلبا و لبا و ظهورا و بطونا همی را بر زیرا که صلوة محبت

در ادب و صحبت

در ظاهر ذکر کرده و جامع است و تمامی با هم معلوم است که مستحق جمع شکر است البته در این جهت نفع است بانه
 کبر و کثرت است بان و الله بکر در جمیع حادثات و تمام است غار مکرار شود و توحید است مثله که قره العین است
 روزگار حاصل شود و صورت قفا اطلاق در جمیع تام در این جهت است و کسب باطن و صفت سراج در حقیقت
 و صفت و عمل بحال غیر مطلق است و فخر در این ذات است که فخر بران عاقبتی است و طمانینه
 است در جهت مطلقه و سایر عقیده نامه با این ظاهر است بلکه که تعلق قلب بر کمال مطلق که قبول
 و عبادت و تعالی بجز غیر حق هر چه است و شکر در حال ازل و استعراق در درهای نور مطلق است و نماند
 در صفت و در حقی مطلق و بر جهت تام و طمانینه کماله نیر در این جهت است و در هر کس حادثات و عمل را
 پس نماند منع مطلق است و ان غیر اعمال است و سادگ باید این لطیفه الهیه را با مکرار ذکر که نام
 جنبه نماند و فطرت نامه ارکانه و پس از ورود و بلیغ فطرت از جهت کمال و سعادت طریقیان
 است در دران محافظه و مراقبه نماید و در مکرار از آنها نماند که است که گفته شد و چون
 تا تکمیل مقام رسید بعد از حضور دهر قد قامت الهیة پس باید خود را در حضور مالک ملک ملک
 عزالم وجود و سلطان الهی مطلق و عظیم مطلق بر زمین و گویند خود خدای حضور را که همه اش
 حضور و تقصیر است که در جمیع کتب نماند و با کمال شکر که رحمت از عدم تمام با مر و تکریم خوف
 در جود و در شود و درود بگویم کند و عود را داران را در اعلم می بیند و تلب خود را از بندگی تویی بیند
 در هر خدای از حساست خدایت و بر شکر می شود و اگر این حال در قلب در کمال است هر چه که مورد است
 کند و امن کسب استعزاز داده و کشف است و فصل و تقسیم محمد بن یعقوب با ساده من
 اولی می باشد بعد از آن حال اذا ازنت و انتم صغ حلقه صفان من الهلکة فاذا انتم صغ حلقه صف

صلوات

من لهما که داعیه باین صفوح زیاد است و بعضی اخبار است که حدیث بین ثرث و سرب است در کتاب
 الامالی است که حضرت صادق فرمود کسی که نماز کند با آنان و آنها هم صفت از ملک است برش نماز کند
 کسی که نماز کند با او بدون اذان پشت برش یک صفت از ملک نماز کند و او ایستادگی کند که سعاد
 هر صفتی هم قدر است فرمود اقرس باین ثرث و سرب است و اگرش باین همان زمین است و بعضی
 روایات است که اگر او را بغیر اذان گفت از طرف راست او یک ملک در طرف چپش یک ملک بیست و
 غیر ذلک پس اخبار و عقده چنانچه بودیم حدیث معارف و خصوص نماز کناران است چنانچه
 از بعضی روایات باب استفاده شود معروض است که در ریشه راجع نماز باران و اقامه در میان
 یا در ضرر فراد با کلبه چون ساک خود را پیشوای ملک که هر دو و قلب خود را پیشوای قوای ملک
 و ملکوتی دید و باران و اقامه جمع کرد قوای ملک و ملکوتی خود را در اجماع نمودند ملک که قلب را
 که نفس قوای طاهره باطن است و شمع قوای دیگر است امام باید قرار دهد و چون قلب ضامن حرمت
 ما بر وی است و وزیر دیگران بعد از او است باید محافظت نماید و مراقبه جمیع آنان کند که حفظ حضرت
 و حضور نماید و بتمام تمام تمام کند و این جمیع مقدس را غنیمت شمارد و توبه ملک که نماید
 آنها را بزرگ داند و از نعم دل نعمت قصر شناسد و مجرب و تصور بجز در از سر این نعم بزرگ تقدیم تمام
 مقدس نماید و در این نعم باب دوم در قیام است و در آن دو فصل است فصل اول در توجیه
 قیام است بدانکه این سرفرازی قیام را شماره توجیهی خالی دهنده چنانچه در کتاب را توجیه صفات و بجز در
 توجیه ذات شماره دهنده و بیان این دو در بعد خود میاید و اما بیان آنکه قیام شماره توجیه صفات آن است
 که خود قیام و صفات و قرابت صفات است باین تمام است اما آنچه قیام و صفات است این است که

ادعای اصحاب

دوران شهرت بقیام عبد بنی و مقام قیومیت حق است که آن بجا بنشیند و بیخ فضا است در این بجا مقام
 نامعیت حق ظاهر شود و هر دو جوهرات مستحکم در تبع نفع و مضمر در کت کربانی ظهوری شود و ادب عرفان
 سالک در این مقام آن است که این لطیفه الهیه را بیا و قلب آورد و ترک تعینات نفسیه را هر چه متواند
 بکند و حقیقت نفس ستمس را بقلب تذکر دهد و نسبت قیومیت حق ^{تتمیم} ~~تتمیم~~ مطلق سخن را با طریقی قلب
 برساند و چون این حقیقت در قلب سالک ممکن شد قرائت ادب آن حق واقع شود و نادر است که در
 خود حق گردد و بعضی از ابرار قهر بر قلب عارف گشت کدد دانست که ائمه مع بسک و اعدایک
 سگ بعضی مراتب برای او مکتوف شود و بعضی از ابرار صلوٰه را قلب عارف در بار چنانچه در نظر
 نمودن بجهت خود که تراب است و نشئه اهلیه است و در خفا نمودن رقبه و بریز از ادم حق که لذت آن است
 هتاهه بدل و فرنگی و نغای کت عذر و سلطان کبریا است یا ایها الناس اتقوا الله و له جوینتی
 انجمه و اما کت قرائت لفظ شهرت بقیام توجه فضا است در تفسیر سوره مبارکه حمد ^{تتمیم} ~~تتمیم~~ ان یا رب
 فصل دوم در کتاب قیام است و آن چنان است که سالک محمد را حاضر در محضر حق بیچند عالم
 محضر یزیت براند و خدا را در رضا مجلس بنشیند و در حق او عظمیت حاضر و محضر را بقلب
 برساند و اهمیت شجاعت با حق تعالی و خطر آن را بقلب بفرماند و با تکرار و تکرار در صلوٰه
 قلب ما حاضر کند و با ویز که مطلب را بفرماند و آن را اقرنم کت مخصیج و شمع و طمانه و حشمت
 و عزت در جا و ذل و کفایت تا افرماند و با قلب سالک کت که از این امور مراقبه و محاسبه کند
 و تکرار و تکرار در احوال زندگان دین و ایمانی بسازد که برای آنها چه حال دلت دست سیراده و انا هم
 ساعده ما کک الملک مکروهه و از احوال ائمه هدی سرسش اتحاد کند و تاسی بان بزرگواران کت و از تاریخ

و توم

(معارف قیام است)

برایان دین و آن معصومین کتفا جبال در روز قیامت و توله و صدراعظم ترنید و هم این امور که چنانچه ان فایز که
 خاندان کند بلکه هم برآوردید و سلوک ایمانی و عرفانی آنها باشد که سعادت آنها در عبودیت چه بود و در
 سیرالها چه پیشی داشته و صفات عرفانی آنها که از کلمات معجزاتی آنها برست می آید چه اندازه برده
 افوس که ما در غفلت و سکر طبیعت و معزوران به مایه در تمام امور دست نشانه شدیم و پدید هستیم
 و بجهله از خواب کران و نسیان به پایان میدان نمی آیم و استغاثت ما از صفات و معارف آنحضرت
 علیهم السلام بقدری کم و ناچیز است که بحساب درست نیاید و از تاریخ حیرت آنها بشرد صورت کتفا
 گویم و از آنکه فایزت بعثت انبیا علیهم السلام است بجمع حرف نظر که در حقیقت محمول منسود است
 استسمن زادوم هستیم و اکنون در این مقام معجز از رویان آن که در این باب وارد است ذکر می کنیم شاید
 معجز از خوان مؤمنین را تذکری حاصل آید و کجاست در آنکه محمد بن یعقوب بساده عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 کان ابن عمیر بن عبد الله اذا قام الى الصلوة تغير لونه فاذا اكتم لم يرفع راسه حتى يرفع طرفه و باسناده عن عبد الله
 قال کان ابن عمیر اذا قام الى الصلوة كان ساق شجر لا يتحرك منه شيء الا حركت الرجل راسه فوجد
 عن ابن عمیر بن عبد الله بساده عن ابان بن تغلب قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اني رايت علي بن عمیر اذا
 قام الى الصلوة غشي لونه لون اخر فقال له والله ان علي بن عمیر کان يعرف الذي يقوم بين يديه و من السيد علي بن
 طار و في ذلك ما روي في حديث قال ابو عبد الله عليه السلام لا تم صلوة الا الذي ظهر ساخ و نام بالغ غير ساخ و لا رابع عرف
 وقت و اجبت ففتت فهو واقف بين يدي و الطمع و الصبر و الكذب كان الوعد له صنع و الوعد به وقع يزل
 حرضه و بعد عرضه و بدل الله الامهية و تملك اليراثه غير راعم بار تمام قطع علي بن الاثم من بعين من رصده
 و اليه و قد و نه استرند فاذا انه بذلك كانت هي الصلوة التي بها امر و منها اجبر و انها امر التي تنه عن الفح و المنكر

(انما خبره در حال استغاثت)
 بعض اشخاص
 فایز کتفا جبال در روز قیامت
 از جمله او اند و در وقت
 بجمع حرف نظر که در حقیقت محمول منسود است

الاجل

احديث عن محمد بن يعقوب بن اسد بن الامام زين العابدين عليه السلام انه قال راى حقوق لعلوه فان تعلم انها فاداة
 الهه وانك فيها قائم بين يدي الهه فاذا علمت ذلك كنت خليفا ان تقوم فيها مقام عبد الله الراجب الراجب
 الخائف الراجب المستغفر للعظم مقام من يقوم بين يديه بالكون والوقار وشموع الاطراف ولين الخياج وحسن
 المناجات لذاته نفسه والطلب اليه في تلك رتبة التي اعطيت به خطيئته واستهلكها ذنوبه ولا تارة الاباءة من
 النبي مع به عليه والله اعلم بركه كما تكلمه تراه فان لم تكن تراه فانه يراك وعن فقه ايرضا عليه السلام فاذا اردت ان تقوم
 في الصلاة فليعلم ان الله سبحانه وتعالى قد استشهد به في الصلاة فليعلم ان الله سبحانه وتعالى قد استشهد به في الصلاة
 الخيخ وارضع شواضعا لله جبره عن شيا شاع عليك الخشيخ ولسيا الخوف راجيا فانما بالهائنه مع الوبر واكثر
 نعت من يريه ركا لعبد الهن الله سبحانه وتعالى من يري مولاه نصف قوميك وانصب نفسك ولا تلتفت بينا وريها
 وعنده كما تكلم تراه فان لم تكن تراه فانه يراك احديث وفيه الداعي روي ان ابراهيم عليه السلام لما سمع قافله
 مع حده يرحى برصه به قوله ان ابراهيم عليه السلام كان في صلوة سمع له اذ يركع فابعد المرصد وكله لك سمع من يبر
 سيدا روي به سمع به عليه السلام في ركعتين فاطمعه عليها اللهم تمنع في صلوة من تنعده به اليه من ذلك من اجاب
 وديان مرضعات اجبا رويته من اناس است كه دنيا من تخمركم فبهم ولسكونه بين جنة حديت يركبواي ابراهيم
 وتذكر كفايت يكتنه هم ما جع بابا بصورته دهم راجع بابا بقلبه وسنوره وكيفيت قيام من يدي الهه قدرى تذكر
 كل مدعاهت مع من احسن وصا جات ان يركبوا راجع حرق وديعاهي لطيف ان مرود كه كيفيت الاسب
 عبوديت رويه نيا ان خد اعلم يكتنه من يكيوم صا جات ان يركبوا راي تعليم جاديت يركبواي اعلم
 به من رايه است كه صا رويته من رويته وصا رايه است خوف ورضيت انها اذ هم كمن شتر
 برون وعلقت ورجل حق وديعاهي انها اذ هم كمن شتر يكيوم لکن يكيوم باي مبركان خدا لراها كيفيت

في قوله
 الخيخ وارضع شواضعا لله جبره عن شيا شاع عليك الخشيخ ولسيا الخوف راجيا فانما بالهائنه مع الوبر واكثر
 نعت من يريه ركا لعبد الهن الله سبحانه وتعالى من يري مولاه نصف قوميك وانصب نفسك ولا تلتفت بينا وريها
 وعنده كما تكلم تراه فان لم تكن تراه فانه يراك احديث وفيه الداعي روي ان ابراهيم عليه السلام لما سمع قافله
 مع حده يرحى برصه به قوله ان ابراهيم عليه السلام كان في صلوة سمع له اذ يركع فابعد المرصد وكله لك سمع من يبر

عبودیت و سلوک الهی را تمام کنند وقتی ادویه دنیا جات را بر آنها بخواهند تعلقه سان باشد بلکه سرگشته در چنگ
 مساعده آنها با حق و الهیانه اند و معجز و نیاز نمودن آنها با ذات مقدس و الهی که عیب عیب عیب
 علیهم السلام از بزرگترین نعمتهای است که ذات حق بر بندگان خود بوجود فرستاد که در راه دانستند و
 از عالم قریب قدر نازل فرموده برای آنها از طریق عبودیت بر بندگان خود تسلط و تسلط بر بندگان
 الهی و اگر از اسئوال شود که قدر این نعمت را چه خوانند و تقیید و استغناء از این بزرگوار چه از
 جوابه نثاریم جز آنکه بر محبت پرستار کنیم و بنا بر پیمان و تقیید نمودیم در آن دست پیمان تیره نماند
 از عزیز اکنون که فرست است و بر پایه عمر عزیز در دست است و طریق سلوک الهی مستقیم است و در راهی رحمت حق
 باز است و مدتی وقت بعضی وقتها برقرار است و دار الزم عالم ملک برپاست همی کن و قدر این نعمت الهی
 بنیم و از آنها استغاده نما و کلمات روحانیه و عبادات اولیه ابریه را تحصیل کن و از این همه سعادت که در
 بیت محبت معلوم بودیم در بسط از هر طبیعت مطلقه بسط دادند و عالم را با نور سلطه الهیه روشن فرمودند
 تو نیز بهره بردار و از هر طبیعت مطلقه حمد را بنور الهی روشن کن و چشم و گوش و لسان و کفایت طاهره و باطنه ما
 نور حق عالم منور کن و تبدیل این از هر طبیعت را با نور نورانی بلکه الان معلقه کن ایام تبدیل با نور حق
 و انوارت الایض بنور ربها در آن روز اگر از نور بنور از نور شده باشد و بنور رب نورانی گردیم است مطلقه
 در مشتها و در او دنیا و عذابا داری چون توای طاهره و باطنه مطلقه مطلقه ای سلطان است و از آن آرم
 که اگر با این حال با حق ما کنیم کم از هر سه اولاد داری نور فطرت جمیع شود با نور حق مطلقه عالم از نور فطرت
 و محبوب از هر جهل فطرت اللہ و این شفا و است که سعادت در دنیا فرست و مطلقه است که در دست
 در تعجب ندارد و وحشی است که اطمینان بر بند و عذابا است که رحمت در پله دنیا بر نفس هم کعبه بر نور الهی

در وقت خلعت

در وقت خلعت

پناه ببریم بجای قباله از خوردن کاسی شیطانه و نرساراه با سود عمدت مقصد و مقصود اینها و عظام و ترشح ترابع و تیسر حلام و غیره
 کتابهای ایمان مخصوص قرآن کریم جامع که در حدیث آن نور مظهر رسول صریح است و در حدیث است نور توحید و وحدت
 الهیه و قطع ریشه کفر در ترک و بدینشی و در پرتی بوجه و سر توحید و تجرید در جمیع عبادات تسلیم و تالیف ساری
 و عبادی است بلکه شیخ عارف کاشف الهی ابدی روحی ندهد نیز بکنند عبادات اجراء توحید است در ملک بدن
 از باطن قلب با کلبه تنجیم مطوبه از عبادات کسب سعادت و کتب توحید و دیگر کتابها در قلب و این مقصد
 حاصل شود که اگر حفظ و تالیف عبادات را سادگانه استیفا کند و از صورت و قالب بقیقت و لب
 عبور نماید و واقف شود در دنیا و آخرت که در این امور خفا راه سلوک نهانیت است
 و کس که در صورت عبودیت مغفول بکنند و مردم را از ادواب باطنیه باز میدارند و گویند سر تعلیق را
 جز این صورت و تشریح منقح و حقیقی است شب طین حکم طریق الیه و خفا را می راه نهانیت
 و از شرا آنها با هم میزانی قباله نماید که نور نظرت همه را که نور معرفت و توحید و هدایت و دیگر معارف
 در این مغفول می کنند و عبادات باطنیه و جهات و عبادت داد نام ما مبدی آن میکنند و منجان خدا می تارا
 از غفلت جدا کند و در وصول بحال جمید او باز میدارند و سه طریق سعادت منباینه در قلب صافی به هدایت منباینه
 خدا را که حق تعالی با دست جمال و عدل خود تخم معرفت در ضمیره آنها نهان فرموده و اینها عظام و کتب ایمان
 فرستاده برای تربیت و تیسر آن برینا و زخارف آن و جهات مادی و جسمانی و طوارض آن متوجه بکنند و از
 روحانیات و عبادات عقیده معرفت میکنند و همه عوالم غیب و جنبهای موعود را در منباینه همان تا کسب حقیقت
 و شریکات و سکونت و دیگر از شریکات عوالم اینها کلان کنند که حق تعالی این هر سبط طاهر است فرموده
 و این همه شریکات کتابها نازل فرموده و ملامت همه معصوم فرزندان و اینها عظام مامور فرموده برای اداره کردن

توسعه و تالیف
 (توسعه و تالیف)

بطین و فرج غایت سعادت این است که بطین بفرج **علیه السلام** در دنیا خصلتک تا نبوات ان در افرس برمی انقدری که
 ایست بیجا و پانصد ساله سید نبی بود و نبوات نمیدهند و تمام سعادت را مقدمه تعریف بطین و فرج سیدانند و اگر
 حکیم الهی یا عارف ربانی بروی مبدلان خدا بخواهد دردی از رحمت باز کند و در در آرزو حکمت الهی بخواهد از بیجا
 نسبت و بگردش و گفتنی بی خود در آری بکنند اینها بطوری شغور در دنیا ساخته و نبوات بطین و فرج است
 سید نبی من حیث لای شعرون که میل خدای سعادت دگری در دار حقن موجود است جز نبوات حیوانی
 بلکه اگر سعادت عقیده هم در عالم هستی بطین و فرج اینها ضروری غیر سانه انشالی ما که از خود میوه نیست
 تا در کنیزم جز بهشت جهانی و ادوار بطین و فرج چیزی دیگر ندارم و باهم با بقصد ضرای قتل اهدیه است بر سیم
 لکن مکان کینیم که سعادت شغور این است و بهشت حق قائلان تصور به هم بهشت حیوانی است بلکه برای ان
 قائلان عوام است که هیچ چیز نرفته و هیچ کوشی نشیند و ظهور در قلبی بچکر کردن دایم است الهیه و معرفت الهیه را
 بقصد ایستادگی از اینست و تو بهر عالم غیب و نبوات نمی باشد و برای اینها جنت است و اگر
 ایست قرآنی و حدیث دارن از این است محمد را بخواهم در این باب ذکر کنم مخالفت با وضع اس اولی
 و این تصور از شرفیان علم ذکر شد و مقصود علم، توجیه دادن تلوین بجان خدا است یا بچه برابران
 خلق شده اند که ان معروف است که از همه سعادت بالاتر است و هیچ چیز نرفته است ان نسبت و تصور
 ما را که که خدا راه سعادت علمای بزرگ اسلام و فقها و اکرام نیز سید صغیری علیهم صلوات است بلکه صغیرا
 از این جهت و محققین بعلم از راه تصور و جهل نه تقصیر و عباد راه دن میگویند خدا ساخته و بگذار قائلان ما میوم
 از شرفیان علم و نبوت فاسده و مقصود باطل و حکم نه اولاد و لغز افکار این باب سوم در تربیت
 دایب انست و در ان پنج فصل است فصل اول در حقیقت نبوت است و چهارم است بلکه نبوت

(در وقت از راه)
 (در ادب ان)

ما

عبارت است از تقسیم غنیمت میان سز و اجماع سز را دردن ان پر از تصور ان و تصدیق بنامه ان و حکم مردم امان ان
 وان حاجتی است نسبت به و جدا نه که سز را این امور پدید است که از ان تعبیر به جهت تقسیم و غنیمت و اراده و قصد
 یکتیم و این در صیغ فعال اختیار می موجود است و این فعل اختیار می ممکن تلفظ آن نیست و این امر در
 تمام عمل حقیقا موجود است بدون شایسته نماز و لغت نیست **محرره** امانان یا در اول ان تعقید در ذهن ظاهر
 باشد یا این قصد و تقسیم را تعقید تصور نماید تا غیر بلکه گاه شود که نماند این تقسیم غنیمت امانان سکته عمل را
 در صورتیکه از صورت تعقید عمل تقسیم بکدام وی نیز است و ان حقیقت موجود است و عملی که ان
 در خارج موجود شود چنانچه در افعال اختیار می و جدا نماند این امر واقع است بجز ان تقسیم غنیمت که در
 از نیت است در بیان تقسیم و رضوان هم بسهم در هر صیغ موجود است بدین تلفظ که اگر کسی بخواهد عمل اختیار
 بدین ان ایجاب دکتها گمان ندارد با این وصف و سوره شطانی پدید و دعایه و او همه عمل را تکلم خود
 سکته و از ضروری را بر نماند بیچاره تقسیم سکته و بجای آن نماند عمر کران بجای خود را صرف در تقوی
 و تکفیر عمل کننده و ان را از غنا باطنه تکفیر کننده و بجای آن با صرف در سعادت و توجه و حق شناس و مطی
 کتبه ایس پدید آورد و سوره کتبه و نفع طر را صرف در امری ضروری و نیز در حسب اکتفول لغت سبطان را
 داعیا و علایم بسیار است کج را بر تک اصغر عمل دادار کتبه و دیکدی را که مایوس شود از آنکه ترک عمل کتبه بر واجب
 و دیکه نسیات دادار کتبه و اگر این امر بونی نشه عمل را از راه مقدم باید باطل کتبه عیب است همه مردم را
 در نظر بنان خفا کتبه و مردم را نسبت بجمع بسادت و هر آنوقت دادار کتبه که در نیت شد که امری است
 عدلیم با عمل با تمیز و قرابت که از دوری است عادی و بی پایه جمیع مهر را صرف کتبه و با بلاغ و راضی شود از
 این مگر بدقتس را بیع از این طرف عمل کتبه و سوا سر را شئون بسیار و طرف بدت است که بر

در صیغ سب

توان در جمیع آن محبت کرد و تمام سئون از آن تقصا نمند و در این همه دوسر در دست سید از همه معتمد بر محبت
 بسته زیرا که اگر کسی بخوبی با تمام قوی قیام کند در همه عمر یقین کند که در اختیار وی بدن است مگر نیست
 از عهدی بر این مع ذلک که نیز بیچاره در نفس نهنر ضعیف العتق را می بینی که در هر نماز مرتبای می بود خدا
 سطر می کشد که نماز شریعت و عزم موجود شود و این شمس را تا آنکه در تمام آن کشد که برای بار آخر
 یا نماند خوردن نیست و عزم تیره که بیچاره که با نماز سراج قرب و تقاضای سعادت او بسته و با توبه
 با درایت و قلبیه و اطلاع بر احوال این لطیفه الهیه کثیر ذات و تامل نشسته حیوة خود کند از همه این امور
 فغفلت کرد بلکه این اصول را ندانم خدایه است همه را با طهر ندارد و برای فرزند خود را صرف در وقت
 شیطان و طاعت رسول خدا کند و خدا را در آن که نور هدایت است مکتوم حکم میسر کند عبد الله بن
 سنان گفت ذکر کردم پیش حضرت صادق علیه السلام که در وی را که جسد بود حدیثی بود و نماز یعنی در او ای بود و کفتم او مرد
 عاقل است فرمود چه قطع دارد با آنکه طاعت شیطان میکند کفتم چگونه طاعت شیطان میکند فرمود
 سئوال کن از او ای کفتم می آید او را از چه حضرت میگوید از نظر شیطان است با یکدیگر قطع این ریشه را نهی
 باید با هر زینت و زینتی است بکنند که از همه سعادت و صفات نهی را باز سید او ممکن است
 همه سال بنان جمیع عبادت شرعی محبت صورت نیز صمیم بجا نیاید و اجزاء صوری فغالی هم تراشیده
 بسته فغفلت از ادب باطنیه و در عین معتمد تر آنکه بعضی از آن شیخ در او ای هر جمیع مردم را ملل
 میدانند و تمام مردم را به سعادت برین محبوب میکنند با آنکه خدا اگر عقده است مرجع تقلید شریک چون
 متعارف مردم میدانند و اگر اهل عقده است با جفا رجوع کند بر بنده آنکه در وی علیهم السلام نیز در این امور
 متعارف بودند فقط در تمام مردم این طایفه و سعاسیه هستند که بخلاف رسول خدا و ائمه معصومین علیهم

رسول صریح میگوید هم

و

و قهقار نه زب و عیادت هم میکنند و جمال هم را با پذیر شماره و عمل خود را موافق با حیاط و خود را بمال
 برین سیدانه سفید باب و صورت اجباری که وضو رسول خدا را بجا می کند نه متواتر است مع نظار حضرت
 صعد علیهم السلام یک مشت بصورت سبز زرد و یک مشت برکت است و یک مشت برکت است چپ
 و اجاع قهقار امید قائم است مع تحقیق که این وضو صحیح است و طاهر کتاب خدا نیز این است
 در شستن دوم بلکه غزفه دوم بضمیر کمال کند و غزفه دوم بلکه شستن دوم نیز ضرر ندارد که در شستن
 کلامی است و یک شستن سوم برکت و بطلان وضو است بدلیل روایات و فتوی کهن عمر و سواکی باره
 برین که آیت غزفه که هر یک از آن غزفه را فرا می گیرد تمام دست را و غسل آن سه محسوب میشود کتفا
 میکند در این صورت وضو نیز کمال باطل است این برکت ضعیف است اما در این عمل را که از طاعت
 شستن دوم سه اوجی دارد مع سیدانه و موافق حیاط اوقات عمرانی را باطل می شمارد کهنی
 وجه صدق حدیث تریث که ادراجه عقد ثمر است معلوم میشود کسی که چهار محالفت با عمل رسول خدا را
 صحیح بماند و عمل موافق با حضرت را باطل بماند یا ازین خدا خارج است یا به عذر و چون این
 چنان ازین وجه خارج نیست پس عقیدت است و طبع شیطان و مخالفت دشمن و برای عمل این
 سعیت و داد و مضال چنان نیست جز آنکه ترویج نکند در این امور که ذکر شد و تعابیه که عمر خود را
 با عمر نفع ستینین و علماء و فقها و مؤمنان به علیهم السلام خود را محالفت با آنها دید ارغام نیت شیطان
 و به استغناء بان پید نماید و چه مرتبه که شیطان در سه لکه که عقلت باطل است جواب دهد که اگر
 همه فقها و همه باطل است عمری نیز باطل بشود پس جنسی که مخالفت شیطان نمود در ضمن
 بحق تالی با محرز دنیا زار بر او پناه برد این مضر رفع شود و شیطان هم محسوس از او برین گردد =

(در علاج دیوسک)

چنانچه برای دفع کثرت سنگ که زن نیز از آنهاست شیطان است در روایات شریفه همین دستور را دادند و گمان
 شریف سینه حضرت باقر علیه السلام رسانه که گفت وقتی که زیاد شد سنگ در نماز مضمحل نماز را معنی
 همان زبان کن سیدت که را کند تو را اما این نیست مگر از شیطان در روایات دیگر است که حضرت باقر علیه السلام
 صادق علیه السلام میفرماید عادت خدیجه شیطان را بخود آن بسکتن نماز پس بطبع بند ازید او را زیرا که شیطان
 پدید میآید دست با آنچه عادت دانه زاره گوید که فرزند همان میخواهد ان غیبت که طاعت شود
 پر وقتی که عیالی شده عود میکند کسی از آنها؟ و این از محال است مهم است در جمیع امور که از آنهاست
 شیطان است و از دعای بی پایه شیطانیه است و در احادیث شریفه اربعه نیز دستور دان اند که
 خواهر بر سر او دست و رکوع در او افکند و در جمیع کتب فقهیه در جمیع کتب
 نیست که از آنهاست جمیع عبادات است و از دستورات کینه شده است افضل است و حقیقت آن
 تصدیه نمودن حضرت از شکر غیر خدا و صافی نمودن تربت از رویت تفریق علی و عیسی است
~~تصدیه در جمیع اعمال صورتی و بینه و ظاهر و باطنه و کمالی ترک غیر است مطلقا و پناه دادن بر پشت~~
 و انابت و غیر و غیرت است یکسره قال قال الله الذین آمنوا هم خدای قائل اختیار از مع برای طرز
 دین خالص را و اگر کسی از خطای نفسانه و شیطانیه در دین باشد خالص نخواهد بود و آنچه خالص است حق
 قائل اختیار از مع و آنچه است غیرت و نفس نیست دارد از حد و دین حق خارج است و قال قائل
 ما امره الیعبود و له مخلصی له الهی و قال قائل من کان یرید حرمه لم یأتوه تنها و ما له فی احد من خلق
 و قال رسول الله صلی الله علیه و آله مع العذر انما کل امر ما نومی نفس ان اجرت الی هم و رسول الله صلی الله علیه و آله
 و من کان اجرت الی دنیا یصعبها و امره بنکی فجوته الی ما جرایه و قال قائل من یخرج من بیته لیا جرایه

در اخلاص است

الا که در سوره تم جز در آیه الموت فقد وقع اجره علیهم و این آیه شریفه مکن احسب تکلم کل جمیع مراتب مقدس
 باشد یک هجرت صورتی که بینی واقع شود و این هجرت اگر خالص برای خدا و رسول باشد مگره برای
 برای حفظ نفسان باشد هجرت الا که در سوره تبت و این مرتبه اخصص صورتی فقی است و در
 هجرت سنوی و سافرت باطنی است که بعد از آن بیت سطره نفس است و دعایت ان فدای قاله
 معلول او است که انهم حتی بر کرد زیرا که عمل با هم رسول است تقلد ندارد بلکه آیت در اتم و نمانند
 بر هجرت با هجرت حق است لعجب خاندان خدا صاحب حدیث است بر کلمه معنی آیه شریفه
 بحسب این هجرت آن است که کسی که میجوید هجرت سنوی و سافرت عرفانه از بنیت نفس و منزل
 انانیت خارج شده و مهاجرت الا که در مدین خود و بنت نیست و صیفت خود جزائی
 او با حق قائل است و اگر ساکن در سوک الا که یک از خطوط نفسیه را طالب باشد و در وصول بحال است
 بلکه که در وصول بقرب حق که برای رسیدن خود بقرب حق باشد این سوک الا که بنیت بلکه در
 خارج از بنیت نشسته بلکه سافر در هجرت نیست است در کوته گوشه دار را و برای پسر
 لکه در مراتب نفسیه و برای رسیدن بالبلایات نفسیه سوالات که نیست بلکه سن نفس ال انفس را
 و لا ساکن در ای سوالات است این سوالات چهار قسم اندکنه و جز عمل از اولیا و علمیه هم نتواند که سفر
 ربانی به سوالات نکته نقد این است برای کمال است و در آیه شریفه سلیم ای قطع است
 این است در است از تصرفات سطره و نفس در همه در جمیع مراتب میر در ایلی سلطنت طبیعت
 که برای کمال لیه بعد از آن تا طلوع فجر و بر لیم که برای کمال نیست مجال احدیت است و اما غیر آنها
 در جمیع مراتب بر بیست نیستند بلکه در ادان اسیر هر سالک که تصرفات سطره خارج نیست

رسد از انصاف است

پرسودم شد که این مرتبه از اخص که عدت از اول مرتبه سیرالیه تا آخر مراتب آن که حصول است حتمی است
 بلکه تا بر از صوره تا فرجه که مجموع است برای این سهو که تعارف از چهار مرتبه در بافت است
 مذکور و عدت این بخوار مقرر آن است که غایت سیران را در اینها ماهر نیست و طبع سیران از اینها مکره
 بریده است چنانچه در این ترتیب فریاد از قول آن پدیده فبریک لا غونهم جمعین الا عیار که نهم از بعضی
 در اینها خندم عین عبد نسبت دانسته نه نفعی عه و این مقامی است بالدر از اخص در عمل
 در این حدیث سعادت نبوی که سیران در این اخص در این مرتبه است تا به اجماع است
 قلند است که مراد صیغ مراتب خندم است یعنی خندم علی و خندم و آله و سیران در اینها در نظر
 ذمه در است پس که مراتب خندم در کز لولزم او است و شرح این حدیث در این است
 ینا به اجماع است که مرتبه در این ان اول مرتبه است و در حقیقت خندم در این جریان و خصوصیت این مرتبه
 صیغ از نظر قیام این رساله خارج است و محتاج بر سیران جدا گانه است در سیران سعادت
 بتحققه السو که پیر و سلوک منسوب به اعارف باشد در حقیقت معلوم است که همه نظرش شرح این حدیث
 مرتبه است و این رساله لطیف است که هر فانی از بعضی منافات نیست و لکن بعضی از اینها
 بزرگوار میدانند بعد از این نیست فصل سوم در بیان بعضی مراتب اخص است بطریق اجمال بطوریکه
 مناسب با وضع این اوراق است یا از مراتب آن تصدیق است و طبعی یا قابل از اینها در اینها است
 متب اینها در برای محبت یا برای شفقت یا برای غیر آن در تمام اینها است و در اینها در اینها
 و از اینها مراتب را است و در اینها مراتب را از اینها در اینها است و در اینها در اینها است
 از حصول مقصودهای دنیوی و مادی را که فانی که در اینها است که فضای عالی بود اینها است که

در بعضی از اینها

شرفخانه غازیست برای تسعة روزی و ایمان صلوة اول ماه شنبه بابر سیدت از افاضت شاه و دادن صدقه
 برای ستر و در مقصد ما در بنوی و این مرتبه از اهدای بعضی از فقها معلوم است که شرط محبت جبار است
 شکر اند در صورتیکه ایمان عملی برای رسیدن این مقصد باشد و این صفت تقوی است که کسب قواعد فقهیه
 که بر این مرتبه است این نماز را بچهار مرتبه در هر روز است و در هر یک از این مرتبه است بلکه در هر روز از هر یک از این
 مرتبه سوم تصفیه آن است از رسیدن بجات جهانیه و خود تصور و نهال آن از لذات جهانیه و تقابل
 عبادت اجبار اجیران است چنانچه در روایات مذکور است و این نیز در نظر اهل علم چون سید کریم است
 الا که در این باب اجرت نیز در حدیث در صورتیکه قیام با هر کس از آنکه است صورت عمل را تکلیف است
 مرتبه چهارم آن است که هر را تصفیه کند از خوف عقاب و از اینها جماعه موعود و تقابل آن عبادت
 عبیه است چنانچه در روایات است که این عبادت نیز در نظر صاحب مذهب قیام دارد و از
 نطق عبودیت که خارج است در نظر اهل معرفت فرق نمند که نشان عمل را کتبیا بر این رسیدن
 بنف کار دنیا یا برابر رسیدن بزینبای الهی در اندک عبادت بر خدا نیست و داعی بر داعی است
 که مطابق قواعد فقهیه عمل از تلبس صورت خارج کند و در بازار اهل معرفت این عطلت کار از روی
 نباشد و مرتبه پنجم تصفیه عمل است از رسیدن بسجادات حقیقه و لذات دنیا و دائم از راه ابر
 و شکر شدن در سلسله همین و نحو است در درجه اول عقول نادمه و بلکه متوسل و این درجه
 که در درجه بزرگ مقصد عالمی است و حکما و متفکرین این مرتبه از سعادت جمیع الهیت دادند
 و برابر او از رتبه فخر شده و در سلسله اهل علم این مرتبه نیز از نقصان سلوک و سگدان نیز
 کاسب و اجیران بشمار می رود که در تمبر و سبب سایرین فرق دارد و در از او ای مرتبه

در تفصیل این عمل متوسل تا این تصفیه است
 در این مرتبه از رتبه فخر است
 و در این مرتبه از رتبه فخر است

در تمام معنیهای این نیز از خوف است مع

که مرتبه ششم است تصفیه آن است از خوف عدم وصول بین لذات و حرمان از این سعادات و این نیز
 که مرتبه عاید است و از حد تنهایی مثال نویسنده خارج است و در نظر این مرتبه این نیز بقوت
 عبودیت و عبادت معبود است مرتبه ششم تصفیه آن است از مومل لذات جمال الهی و رسیدن به تنهایی
 انوار سبحات عرفان هر که عبادت از جنس لغات است و این بر سر آرزوهای تقاضای این معرفت و محاسب
 قوت است و دست اهل نوع از آن کوتاه است و او در هر از این معرفت عبادت این خوف شرفند
 و اهر صواب و جذب از کل این به و صفا است البته و لکن این امکان مرتبه کل این مرتبه بلکه از
 مقامات معمولی برتر است و این در ادب و مذهب است یعنی حرمت امر الوضو و اولاد
 طاهر نیز این مرتبه را فراموشی است و این را در مذهب از مذهب است اما مختصر به این مرتبه
 چنانچه مرتبه ششم که در آن اهل این مرتبه است و آن عبارت است از تصفیه عمل از خوف و این نیز
 از حال مقامات کل نیست و اینکه جانب امر بدین کیفیت صبر مع اولاد گوید از مقام معمولی است
 او در مقام است با بجه تصفیه عمل از این مرتبه نیز در نزد این مرتبه مدلل است و عمل این معبودان
 خلط است نه خارج نیست و این کل موصوفه در هر این مرتبه و یکی است که از حد و خصوص
 خارج و در کس نیز آن قصد و بجز و در کس است که میان آن ایمان است به نیست فصل چهارم
 اکنون که مراتب مقصود مقامات عبادات را با امرانه دانستی خود را بدان کن برای تصدیق آن
 که علم بدون عمل از روشنی نیست و در مقام محبت تمام تر و مناقشه بیشتر است افسوس که از معرفت
 الهیه و از مقامات معنویه این مرتبه و مدارج عاید است صاحب مطلوب بلع محدودیم که طایفه از آن ملک است
 این معنی بلع مقامات را اسکن و اهل این را با بخل و باطن و باطل دانسته و کسر که ذکر می از آنها

در مقام عبادت است
در مقام محبت

کند یا دعوت بقامات آنها نماید اورا با فتنه و دعوت اورا شلح محسوب دارند این دست از مردم را
 امید نیست که بتوان تبه بقتل عیب خویش کرد و از خواب کران بیدار نمود اکت لاتمعی من چیست
 و التماس من به بقبور اری آنها که چون پوشیده بکاره از همه جا بجز در شان زنن عمده معرفت محبت
 الهیه نیست مردکانند که عقوبت برن بقبور پوشیده آنهاست و این عبارتن دنگلن چون عظم
 آنها را از همه عوالم نذر دور یعنی نور محبوب نموده و من لم یحیدر له نذر آمانه من نور این طایفه
 بر چه حدیث و قران در محبت و من الهی و حب تعالی و لفظی بحق برانها فرو خوانند با و در وجه
 ان بردارند و مطابق اراد خود تفسیر کنند آنها ایات تعالی و حب نذر ابقاد در خدمت ارباب
 و زینهای خوشگل قوجه نمایند ندانم این کرده با قنات و نظیر سجده چه میکنند که عزیز است
 لاکمال لافظای اهلک و از بهار مقلوبنا بضا و نظر اهل صحی بخون بهار اهلید حب نذر و تعالی
 سعدن بظلمه و قصر ارواح سلفه بفرق مرگ الهی و جعلن من مادسه فاجاک و لاطه تصفق
 بملک ای این محب نور حسیه ای نظر بحق مقصد کلیدها بر بیت ای ای سعدن عظمت
 قصر ای ایستی است ای متعلق ارواح بقدرت یعنی تعلق براس حور یعنی برار قصر نورست
 ای این صفت و محور جعل یعنی محور جمال زنهار ایستی است ای ان جذبه با دشوه که برک
 رسول خدا ص به علیه و لم در نماز سراج برسد میدان و ان انور عظمت و با بدر از ان تا که
 مست هر یک در ان مفعول که عظم بلکه به که جبرئیل امین علیه السلام بر محمد سرخود و حرمت حضرت
 انهم نرشد جنبه برایی که از زینهای ضعیف خوب بول یا اناری سر نور تکمیل و نور با بعد از ان میدید
 ای ان تکب سلیم که معصوم علیه السلام در این ای بر نرفه الایس لآ تم بعلب سلم فرمود سلیم ان ای

که عفت کتبی حق قالی را در صورتیکه در آن تصریح نباشد به مقصود از آنکه تصریح نباشد تصریح بر آنست
 حق نباشد که برگشتن کتبی که تصریح از کلمه به و زرد الون باشد خاک بر فرق من که حق علم از دستم
 راست و بطیحات شول است و لا عمر عجیب که مقصود از این کلام نیست جز آنکه برابر برادران
 ایامی خصوصاً این علم منبرها صدای و لذات منگنغا است این چه نباشد که این چهار نفر
 تمام برینجه و دستهاست مقصود از آن نیست که این یکجا نباشد بلکه مقصود از آنست که معانی
 الفار شود اما صاحب این معانی است که خدا میداند و این امر است که گمرا بر این ظاهر
 نیست این را که غیرشبه خبر با زبانها (و کلماتی دیگر) است که معانی این معنی را
 سکونیت و عباد با اهل معنایند و اشتغال دنیا و تحصیل و اخلد بلوات فانیه آنها را از
 کتب علم و طبع و ذوق و حال باز داشته اینها در عبادت را مانده که تصدیق مریض خوش را دارند و
 شکم آنها را میگذارد که بر پهن و خوردن و داروغ اقله کنند چنانچه طایفه اول بعد از عبادت را اینست
 که اصغر وجود حقین بر نفس و مریض را در دار حق تصدیق کنند با آنکه خود معنی استند اصغر وجود مریض را
 بکار کنند و کلماتی باشند که کتب علم بر داغند و اشتغال تصدیق مریض علمایه الودیه و لارز
 حقین معارف دستهاست اینها با اصطلاحات و الفاظ و بزرگ درق عبارات استعنا و
 خود و غیره چنان را در رشته الفاظ و اصطلاحات بزرگتر کشیده و از جمیع معانی حق عتد بگفتار
 نمود از اینها بیاید که پیدا شود که خود خود را میباشند و بی بار تر است بر یکدیگر استیجاب این اصطلاحات
 بر مریض زایه گسیب عیشت قرار دادند و با الفاظ فریبند و اقوال جالب توجیه عیبت قلبی استند اینها
 خدا را میگویند اینها را طریقتی است که ضررشان از همه برین مکر نیست بر عباد اهل بیابان نمازخانه

که تلوین میان خدا نزل ماه حق است در راسی تصرف در آن نیست اینها غیب فریاد هفت و مجرب
 کعبه حضرت سته بنه تراسنه در دل میان خدا که کعبه بلکه بیت المعمور است جا برین کنه اینها
 مرضیه است که بعورت طیب خود را در او هم دانه را عرض می گویند که مملکت گرفتار کنه و مملکت
 این طایفه است که بارش و غنای در برگان بیشتر معدوم دارند تا آرش و غنای در درین بیشتر برده
 اینان از صاحبان جاه و مال است و خود آنها نیز بزی غنای و صاحبان جاه و مال هستند اینها سخنان
 بسیار فریفته دارند که خود را در عین حال که بقدرات دنیا و دین هزار گونه اولی که دارند در نظر برین
 نظیر کنند و از این علم دهند ان بیماریان ابد تر ختم خود را از همه محاسب محوسه اینها پوشده
 و با صله حیات و الهامی به سفر دوش داشته اند اکنون که کلام بیجا رسیده ترا دار باشد که گاه هفت
 که در این مرفوع وارد شده ذکر کنم که هرگز از دست سخن خارج است ولی ترک بطلد ابراهیم است
 عن کتاب النضال بیع الهدی رحمه الله بسنه الی ابعده به بدیدم قال ان من العلماء من یحب ان
 یرجع علیه ولا یحب ان یؤخذ عنه فذاک في الدرک الاول من لہار من العلماء من اذا وطمع وخط انفرادا
 وخط غف فذاک في لہار الثاني من العلماء من یران یضع العلم عند ذور التردہ و لہرف و لہار
 لہرف لہار لکن و نعا فذاک في لہار الثالث من لہار من العلماء من یرتیب في علمه ترتیب اجماعیہ
 و لہد ظن فان رد علیہ و تقریر تیر من لہر غفب فذاک في الدرک الرابع من لہار من العلماء من یطلب
 احادیث اہل و انصار لبعزیز علیہ و طربہ حدیث فذاک في لہار الخامس من لہار من العلماء من یضع نفسه
 للفتیاء و یعول سلوفا و لعل لا یصیب حرجا و احد و الله لایحب المتکلفین فذاک في لہارک ہ و من لہار من
 العلماء من یخذ العلم مردہ و یحفظ فذاک في الدرک السادس من لہار من لہار من العلماء من یحکم لہار

(فکر صحت باجماع علماء)

باستانه الی آخر علیه السلام من طلب العلم لیسیر به العلماء اویا ربهم لیسفوا و یصرف وجهه انما یریه یلیتیبوا
 من انما ان الیاسته لا تصعب الا لایها و من یصادق علیه یعلم اذا را تم لهما محبا للذنا فاقموا مع ذلکم
 فان کل مکتب یسیر یحیط ما احب و قال اوصی به قال الی اولد علیه السلام لا یجحد بینی و ملک عالم مقنونا بالذنا
 فیصدک عن طریق مجترب فان اولک قطع طریق عباده المریدین ان اذنا ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة
 سنا جلا من بلوهم و انما یجدر این طایفه شایده و کله بردار نیستند و خود ساک طریق اخلاص و در صد
 تحصیل صراف و صفات استند کما یرتقا ان افه که از سطح قاطع طریق کول خوردن سفور رسیده و همان
 و صفات را حقیقه عبارت از مصلحت علی که خدا ترانیده یا از ترانید و کما ان سفینه کلاه
 سیدانته ایان نیز از عمر غده جلا و روزگار زنده کلاه را صرف در کثیرا مصلحت و ضبط کتب و صنف
 کتب مکتوبه کلاه از علماء و تفسیر قرآن که سفادت از قرآن را نحو ضبط و جمع خدود قرآنی
 و صفات لغات و تعاریف کلمات و محسنات لفظیه و معنویه و وجهه عجاز قرآن و صفات عرفیه و عقاید
 انها نامر در انها دانند و از دعوات قرآن و جهات روحیه و صفات الیه ان بلوغ غای نشند
 ایان نیز برضی مانده که رجوع بطبیع نموده نشود و در کوفه و معالجه خود را بضبط نسیم و حفظ ان
 کیفیت ترکیبات ان دانند ایان را در صفت خواهد گشت و علم نسیم در هر چه بطیب برار انها بلوغ
 نه نسیم است عزیزا جمیع علوم مع است حتی علم تجرید را نیز اعمال است قلبیه و قالیه توحید تعریف
 دان گشت را بر حدت بر کماندن است و این از اعمال روحیه و قلبیه است تا در کرات
 افعالیه ناقص و سبب حقیقت را نشناختی ندیده حتی بسیم پدید آید و ضرارا در طبیعت زمیری
 و جهات کرات طبیعیه غیر طبیعیه را فانی در حق و افعال او مودر و سلطان و حدت با علیت حتی

در قلبت علم نغز شده از فصوص و اصدوس و صفای تصفیه لیل دور و از توحید مجبور تمام ریایم فغایه و اگر
 ریای قلبیه از تقاضای توحید افعالی است آنکه مردم ضعیف به چاره بیگانه را مگوئند در ارتقا حق سیرانه
 و معرفت در ملک حق سیران می تواند خود را از غلب قلبی آنها بی نیاز داند و عمر خود را
 از ترک سبای تصفیه و تکلیف کرده تو سرچشمه را باید صاف کنی تا آب صاف از آن پرودن آید و اولاد
 یا سرچشمه مگدود تو حق صفا را بی تراسته بجز تو اگر قلب نبهنگان خدا را در محبت معرفت حق داند
 و مغز با قلبی القلوب را بنای قلبی پیش از لب نه قلب رساند خود با این همه صفت و بیچارگی
 در صده صید قلب بر نیاید و اگر حقیقت بیده ملکوت کسری دله ملک و بیده ملک را اجلب
 بفرمان از غلب قلبی بی نیاز نسوی و قلب ضعیف این فغور ضعیف خود را میخواند
 و غنا ربیبی برابر تو رخ دهد تو در خود حس احتیاج کردی و مردم را کارگشت دانست بر محتاج بقلب
 قلبی سر و خود را بعد از تو معرفت در قلب الطاف بر محتاج بریاستر از کارگشت را حق
 سید میر و خود را از معرفت در کون نمید بر برین ترکها محتاج پیدا نمیکند در ای مرکز می
 توحید دایم پس در صورت ادمنان تو این ارش را از شکران لعین بر در که خود را معرفت
 مکدینه دریا و لاغونهم سیرت ان برینت و تفر در جمها بر ترک و خود بینی هست طمان که عالم
 و خود را مستقر دانسته نه مستقر و معرفت دانسته نه مملوک از تسلطت پس ارش بر نه اند
 از خواب لای برای و بقلب خود برسانی ایست تر نشد کاب الهی و صمیمه نورانی مبلوبه را
 این ایست با عظمت بار بیدار کردن نرو تو فرد و سانه شرم و با جمیع خلوق خود را منحصر
 بخوبی و صورت آن کردم و از محارفات آن عظمت در زمین تا سیکان بر اعلاست مگر و جم فرنا

در توحید انصاف است

سه در سمت سلطه نشان واقع شدیم عیبات طلب را اینجا ختم نمیم و این سخن را بجزایم برای
 جابر دیگر نه به در اداب قرائت گفته از این مطلبه خواهم برداشت و راه استعداست قرآن
 شریف را بر خود و بر دیگران خدا یاز خواهم کرد باینکه به حسن توفیق در این فصل پنجم آید
 که رسته سخن بر ما رسیده ما چاره از ذکر بعضی درجاستیکه خندم بطور که مناسب این مقام است یا از درجاست
 اخلاص تصفیه علم است از روی استحقاق ثواب و اجر در تعابیر آن ثواب است بطلب اجر و برکت
 استحقاق نزد و ثواب و این از یک مرتبه است بجهت آنست که مالک باید خود را از آن بفرماند
 رزیت استحقاق از تقاضای معرفت بحال خود و حق خالق قلا شایسته است و این نیز از تجربه جنبه شیطانی است
 که بر روی خود و معرفت دانست و دانست بر کرد و بچاره نشان تا در جواب رویست جمال خیر است و از
 از خود میداند و خود را تصرف ندارد میباید از این مرض نکات پیدا کند و باین تصفیه بقیه علم بکند
 پس مالک باید جهد کند و بارهاضات قلبیه و سلوک هتق و عرفان قلب بنهانه که جمیع امور است و نعمت را همه است
 که حق عالم برست منبعه اجرا فرموله و چون توحید نفع در دل مالک جابر کردن سه عمل را از خود نداند
 بر طلب ثواب گفته بلکه ثواب را بطلب و نعم را بطلبه دانند و در کلمات آمده اللهم اعلم بعلوم خیرها
 صحیفه سجاده ایمان صحیفه نورانیه الهیه که از ساد عرفان معارف باسه و مقدر نورانی سید ساجدین نازل شده
 برابر خندم نشان خدا از زمین طبیعت و فطانتی ادب عبودیت و تقام در حضرت ربوبیت این
 لطیفه الهیه بسیار مذکور است چنانکه در مصباح اتریه فرماید و آذنه خدا الا مخلص من الهمه لیسه طاقه ثم لا یخبر علیه
 عند الله قدره فیوجب بر عیار به کلمات جمله در حد دیگر اخلص تصفیه علم است از کسب و خوشنود این و عباد
 و دوستی بران و این نیز از فهمات سلوک مالک است که او را از قاطعه کمال الی له باز در در بجهن

از ذکر بعضی درجاستیکه
 اخلاص

این کتاب از کتب معتبره است
 در بیان معارف الهیه
 و سلوک عرفانی
 و بسیار از کلمات
 لطیفه الهیه در آن
 مذکور است

ع